



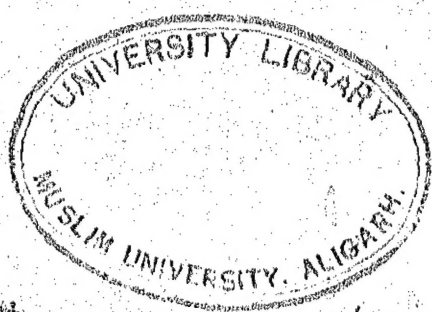
4420

الْبَيَانُ الْمَوْصُوفُ مِنْ  
بَيَانِ إِجْمَازِ الْفَقِيهِ الْمَنُصِّ

طُبِعَ فِي الْمَطْبَعَةِ الصَّدِيقِيَّةِ الْكَائِنَةِ

فِي بَهْوَالِ الْحَمِيَّةِ

سَنَةِ ١٢٩٩ هـ



# فهرس مقاصد کتاب البنیان المرصوص من بیان نیجاز الفقہ

صفحه	مقصد	صفحه	مقصد
۲	در بیان کتاب	۲۱	باب در صفت نماز
۴	باب در بیان آب	۲۶	باب در بیان سجده سهو و تلامه
۶	باب در بیان آدنما	۲۸	باب در بیان نماز قنوع
۷	باب در بیان دور کردن پلییدی	۳۰	باب در بیان نماز جماعت و اقامه
۸	باب در بیان وضو	۳۲	باب در بیان نماز مسافر و بیمار
۹	باب در بیان مسح بر خفین	۳۴	باب در بیان نماز جمعه
۱۰	باب در بیان نوافض وضو	۳۶	باب در بیان نماز خوف
۱۱	باب در بیان آداب قضای حاجت	۳۸	باب در بیان نماز هر دو عید
۱۲	باب در بیان غسل و حکم جنب	۳۸	باب در بیان نماز کسوف
۱۳	باب در بیان تیمم	۴۰	باب در بیان نماز باران
۱۴	باب در بیان حیض	۴۱	باب در بیان جامه
۱۵	کتاب الصلوة	۴۵	کتاب در بیان جنبان
۱۶	باب در بیان موافقت	۴۶	کتاب در بیان زکوة
۱۷	باب در بیان اذان	۴۸	باب در بیان صدقة فطر
۱۸	باب در بیان شروط نماز	۴۹	باب در بیان صدقة تطوع
۱۹	باب در بیان ستره نمازی	۵۰	باب در بیان قسمة صدقات
۲۰	باب در بیان حشمت بر فرقی	۵۲	کتاب در بیان صیام
	باب در بیان مساجد		باب در بیان صوم تطوع و صیام عمی

صفحه	مقصود	صفحه	مقصود
۵۳	باب در بیان اعتکاف و قیام رمضان	۷۲	باب در بیان شرکت و کالت
۵۴	کتاب در بیان حج	۷۳	باب در بیان اقرار
۵۵	باب در بیان فضل حج و بیان	۷۴	باب در بیان هارینت
	کسیکه حج بروی فرض است	۷۵	باب در بیان غصب یعنی مال کسی است
۵۶	باب در بیان سوأبیت	۷۶	باب در بیان مشغفه
۵۷	باب در بیان وجوه و صفت احرام	۷۷	باب در بیان فزاعن
۵۸	باب در بیان احرام و در آنچه بدان	۷۸	باب در بیان ساقا و اجاره
۵۹	باب در بیان صفت حج و دخول بکعبه	۷۹	باب در بیان احیاء موات
۶۰	باب در بیان فوات و حصار	۸۰	باب در بیان وقف
۶۱	کتاب الیبروع	۸۱	باب در بیان بهر
۶۲	باب در بیان شتر و طریقه و آنچه	۸۲	باب در بیان لفظه
۶۳	اذان منتهی حد است	۸۳	باب در بیان فرائض
۶۴	باب در بیان خیار	۸۴	باب در بیان وصایا
۶۵	باب در بیان ربا	۸۵	باب در بیان ودیعت
۶۶	باب در بیان خصمت در عرایا و	۸۶	کتاب الککاح
۶۷	بیع اصول و شمار	۸۷	باب در بیان کفارت و خیار
۶۸	باب در بیان سلم و قرض و رهن	۸۸	باب در بیان عشرت زنان
۶۹	باب در بیان تقبیل حجر	۸۹	باب در بیان صدق یعنی مهر
۷۰	باب در بیان صلح	۹۰	باب در بیان ولیمه
۷۱	باب در بیان حواله و ضمان	۹۱	باب در بیان قسم یعنی نوبت زنان





النَّبِيَّانُ الْمُرْصُوعَانِ

بَيَانُ إِجَارِ الْفَقْدِ الْمُرْصُوعِ

طُبِعَ فِي الْمَطْبَعِ الْإِسْلَامِيَّةِ الْكَائِنَةِ  
فِي بُوَيْيَالِ الْحِمَاةِ

١٢٩٩ هـ  
سنة

مقصد	صفحه	مقصد
کتاب در بیان جهاد	۱۰۷	باب در بیان خلع
کتاب در بیان جزیه و دهن	۱۱۰	کتاب در بیان طلاق
کتاب در بیان سب و رمی	۱۱۱	باب در بیان حجت
کتاب در بیان طعام	۱۱۲	باب در بیان ایلاء و نظائر کفار و آن
کتاب در بیان صید و باج	۱۱۳	باب در بیان لعان
باب در بیان اضای	۱۱۴	باب در بیان عت و سوگواری و استیلا و جزای
باب در بیان حقیقه	۱۱۵	باب در بیان رضاع
کتاب در بیان سوگند باذن و زلم	۱۱۶	باب در بیان نفقات
کتاب القضاء	۱۱۷	باب در بیان ضمانت
باب در بیان گواهی	۱۱۸	کتاب در بیان جنایات
باب در بیان دعوی بیینه	۱۱۹	باب در بیان دیات
کتاب الحق	۱۲۰	باب در بیان دعوی خون و نکاح
باب در بیان ارفاق و احوال	۱۲۱	باب در بیان قتال اهل بی
کتاب احوال	۱۲۲	باب در بیان کشتن جانی و مرده
باب در بیان ادب	۱۲۳	کتاب احوال و د
باب در بیان بر و صلح	۱۲۴	باب در بیان حد زانی
باب در بیان فرید و ورع	۱۲۵	باب در بیان حد قذف
باب در بیان ترسانیدن از خویشان	۱۲۶	باب در بیان حد سرقت
باب در بیان غیبت و خویشاوندی	۱۲۷	باب در بیان حد شراب و بیان
باب در بیان ذکر و دعا	۱۲۸	باب در بیان تعزیر و حکم صاکی

۲۹۷/۳۴  
۳۳۸  
۲۵  
۲۲۲

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE4420

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله لقد تجلت من امرنا  
 بالحق والصلوة والسلام على رسوله ونبيه محمد رفيع الذكراع مطاع الآلام ما لا يقدر  
 طويل الفضل عريض الجاه المطلق وعلى آله وصحبه وسجدة علومه ودرجاته امين  
 الرسل ومن تبعهم بالاحسان والصدق اما بعد سيكو بيشتي خاك وپيار  
 ابو النصر علي حسن خان طاهر كان السراء وسعد في الباطن في الظاهر سلكوا  
 كما تعلم شريف حديث بجدي ازامه سلف وخلف درواوين حديثه اسلام  
 كشته عصا پادشاهي محمد بن احمد وراثت احكام راجع عبادت وچه معاملات وچه  
 ازان صفت مطهر انتخاب و تخرير نموده اند و باين رهنما بيلو كسكلك عمل بجديت و تمسك  
 بروالهمان اتباع آسان گرديد و مدد و آين احسان ايشان برادر و نشان كيد بصواب  
 زده نه انچنان مست كه اگر هر موی تن ز بان سخن گردد و در هر سخن نامه يك فن شود حرفي از كمال

شکوه بر توی از آفتاب سپاس و قطره از بحر محیط منت و ذره از اخضر لسیطه طافت این  
 بزرگواران نمودی می تواند شد فخر اهل الله عن جمیع المسلمین خیر و این قسم صفات و کرامت  
 اسلام قدیم و حدیث بسیار بوده است و هر تالیفی از ان رنگی تازه و هر جمع و جمعی نو و هر تحریری  
 اینجا دیگر و هر تنزیب طریقی آخر دارد و در این مقاصد و موافقت خودش وانی بمقتضای کافی  
 بموقت است و لکن دست بهم دادن آنهمه درین زمان جهل نشان و روزگار پر آزار کجاست  
 این هم غنیمت کبری است که بعضی از ان تالیفات درین نزدیکی بوجان طبع طبع بدست  
 در طبع گشته و بتوجه بعضی کابر و غالب و یا شیوع یافت مثل منتقی و ذیل و روضه ندیه و جز  
 آن مگر عاقل متبعین که ملکه ایشان است تطبیق لغت عرب و مستطاع زبان تازی نیست از در یافت  
 فوائد و مسائل این کتب دو را قناده اند تا آنکه اگر حرف جادوی و نفع مقبول و مثل آن در یافت  
 زبان ترجمه نمی پذیرفت و در میان نمی بود و غالب مردم از فیوض علم با حکام صحیح نیست مطلق  
 و عباد است و مسلمات محرومی مانند لاجرم باقتضای کبریه فیهما اهم اقتدا و غیر اینها غنی  
 ولی آیه تا گوید آمده که در فتح این باب تمامی تواند شد سعی مشکو بجا آریم و تا تو انیم دین خالص  
 حق را بجهت اانش برسانیم که در خبر است از سید البشر علیه افضل الصلوة و التسلیم لا یدعی الله  
 بلث رجلا حی من الله من حمد النعم او کما قال و مبالا فی جلاله زید و عمر نزد تبلیغ سنن خیر البشر  
 رواند انیم که پیر این طریقت ابو هریره رضی الله عنه گفته صالی اراکم عنهما صریضین و الله  
 لا دین بهما بین اکثافکم و شک نیست که هیچ کتابی از کتب احکام و جمیع ابواب فقه حدیث  
 بشأ و کتاب منتقی و شرح ذیل الا و طار در نقد و صحت و شهرت و قبول بکتاب بلوغ المرام و شرح  
 مسک و اختتام نمی رسد و اول از مبطلات است و ثانی از مختصرات و مهت طلبه درین عهد از بارک  
 و مفاهیم مبطلات خیلی قانع نشده و مطلق انظار و موقع البصار بیشتر خلق همین جاده اقصاء و اختصار  
 ناجی درین مختصر باید استفاد خود را و بالذات و افاده دیگر اخوان اسلام بنیاد و البصر من سأل  
 و احکام کتاب سعادت نصاب برکت انتساب بلوغ المرام من اوله الاحکام را از ان یافت

و سبیل اقتدای این آیات بنیاد و احادیث کلمات نصرت درین فصل و باب و  
 فصل خطاب است از برای هر مرتاب و چون مقرر شد که هیچ سعادت و الاثر از آن نیست  
 که یکی به صدق نیت و حسن طوین و تمام ارادت و کمال حرص بر خلاصی از تنجات روز  
 قیامت دست بجای متین کتاب و نیت زند و تا تواند خود را محو آسوده رسالت و وقت  
 قد و نه نبوت سازد لهذا درین مختصر احکام عبادت و عبادت و ادب را داده و فیه اسبیل و مسائل  
 صحیح الدلیل بر وجهی ستودنی نموده آنکه محیط جمله الفاظ متین کتاب و شامل هر بنسب و مفهوم  
 یافته مستطاب باشد و در آن ده فقه حدیث هم صغیر اخوات خود از تصحیح و معرفت و جوهر و چنان  
 بود جمعی از اهل علم و فقه گفته اند که این کتاب چنان رفیع القدر جلیل الشان واقع شده است  
 که طالب حق و عامل بحدیث چشم بسته و گوش بند ساخته بدان عمل میتواند کرد که هر چه از اخبار  
 و آثار و روایاتی از ابوابش ایراد و احصاء یافته است گو بعضی آن حفاظ حدیث و آه و نیت  
 حکم نیست یا ضعیف یا اعتلال یا ارسال و نحو آن کرده باشند لکن هیچ حدیثی صحیح تر و هیچ سند  
 بالاتر از احادیثش ایراد یافته این کتاب و صحت و نقد و شهرت و قبول در دیوانی از دیوان  
 اسلام باستقامت و علماء و اعلام معلوم نیست الا ماشاء الله تعالی و این معنی از ملاحظه شرحش متشکل  
 مسک تمام و بل السلام و جز آن چنانکه باید و شاید بوضع می انجامد بنا علی ذلک چنانکه  
 ماخذ این مختصر روح کتب فقه سنت است چنان بجز تعالی این مختصر روح الروح دی آید  
 و گمانم آنست که هر که پیش او این مختصر باشد و پنج مقبول و بد و مایه و عرف جادی از پیشتر  
 نزد خود موجود و دارد وی در دریافت احکام فقه حدیث محتاج بکتابی دیگر نیست بلکه سلطان  
 زبان خود است و در دریافت صواب از خطا و آتام متبعان عهد خویش است در عمل کردن بسنت  
 صحیح و طریقه جناب مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و لکن توفیق خیر و برکت بدست او چنانچه تعالی  
 است اگر ابرایت این راه فرماید و کدامیک را از حقیقت تعلیم شوم بدست محبت بروشته علی  
 ذروه تحقیق حقیق باتباع رساند و ما ذلک علی الله بعزیز و قد تم وضع هذا المختصر بحمد الله

بیاضی بان عبارت ساده و یکبار برداشته در پیش امام ربانی سید قطربانی امام همام قاضی القضاة  
 محمد بن علی شوکانی رضی الله عنه در مختصر فقه حدیث سنی بدریه و طبرستانی برادر علی است  
 ابو الخیر سیر نور الحسن خان کان اسدله و کان در النجیح المقبول من شریع الرسول احتیاطاً و  
 جزو موضع چند که حاجت من کشف اعضاء و عل اشکال بود خاصه بعد و جز تفصیل و اجمال فقه  
 بلکه بنفس سائل متن اقتضای رفت و عبارت پاری را بر همان صرافت الفاظ و نحو حضرت  
 روایت حفاظ گذشته شد تا فرغ بر اصل فقیرانید و مجروح احکام کتاب بعد از حذف و تخریج  
 یکجا فراهم آید این همه مفاسد جعل و تقلید که در سائل دین رونموده و این جمله خلاصت و  
 جدل که با غریب بر اسلام و اسلامیان کشته و شمره همین ترک استعمال الفاظ مبارک است  
 و اینها عبارت از غیر موصوف است پس پس در نه نظم کتاب غریز و نشر جوهر اسرار و پیشانی  
 الی یوم القیامه ضمن هر فقهی و قضا و قضیل حکم در تفسیر و ماجر است ثالثاً اما قال تعالی  
 اولم یکفهم اننا انزلنا علیک الکتاب یتلى علیهم ان فی ذلک لرحمة و تذکرى لعلهم یوقنوا  
 و قال تعالی فبشر عباد الذین یستمعون القول فینتعون احسنه اولئک الذین یهدى  
 هم الله و اولئک هم اولوا الالباب و قال رسول الله صلی الله علیه و آله انی اوتیت القرآن و مثله  
 معه رواه ابو داود و الدارمی و ابن ماجه عن المقدم بن سعد کتب و فی روایت اخره  
 عن العریض بن ساریه مرثوما انها المثل القرآن او اکثر عن مالک بن انس مرسلات ترک  
 فیکلم صرین لمن تضلوا اما تمسکت بهما کتاب الله و سنة رسوله رواه فی الموطا و اخرج  
 مسلم عن جابر رضی الله عنه یرفعه اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی  
 هدی محمد و شر الاصول محمد و انما کل بدعة ضلالة و قال تعالی یا ایها الذین آمنوا  
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم فان تناکفتم فی شئی فردوه الی الله  
 و الرسول ان کنتم فی شکی من الله و الیوم الآخر ذلک خیر و احسن تاویلاً و قال تعالی  
 فلا وربک لا یؤمنون حتی یمکونک فیما شئتم بینهم ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجاً مما قضیت

و سبیل تسلیم و این آیات بنیات و احادیث کلمات نص است درین فصل و باب و  
 فصل خطاب است از برای هر مرتاب و چون مقرر شد که هیچ سعادت و بالاتر از آن نیست  
 که یکی به صدق نیت و حسن طوین و تمام ارادت و کمال حرص بر خلاص از تعبات روز  
 قیامت دست بجای متین کتاب و نیت زهد و ناتواند خود را محو آنسوه رسالت و وقت  
 قد و نه نبوت سازد لهذا درین مختصر احکام عبادت و عبادت و ادب را اذاعه و نهجه اسبیل و مسائل  
 صحیح الدلیل بر وجهی سئو نموده آمده که محیط جمله الفاظ متین کتاب و شامل هر منظوم و مضموم  
 باشد مستطاب باشد و در افاده فقه حدیث و تفسیر اخوات خود از تصحیح و عرف و بهر وجه چنان  
 بود جمعی از اهل علم فقه گفته اند که این کتاب چنان رفیع القدر طلیل الشان واقع شده است  
 که طالب علم و عامل بحديث چشم بسته و گوش بند ساخته بدان عمل میتوان کرد و هر چه از اخبار  
 و آثار در بابی از ابوابش ایراد و اصدار یافته است گویر بعضی آن حفاظ حدیث و آیه صحت  
 حکم نیست یا ضعف یا اعتلال یا ارسال و نحو آن کرده باشند لکن هیچ حدیثی صحیح تر و هیچ مسئله  
 بالاتر از احادیثش ایراد یافته این کتاب و صحت و نقد و شهرت و قبول در دیوانی از دو اوست  
 اسلام باستقرار علماء و اعلام معلوم نیست الا ما شاء الله تعالی و این معنی از ملاحظه شرحش  
 مسک تمام و بل السلام و جز آن چنانکه باید و شاید بوضوح نمی انجامد بنا علی ذلک چنانکه  
 ماخذ این مختصر روح کتب فقه سنت است همچنان بجزه تعالی این مختصر روح الروح دی آمده  
 و گمانم آنست که هر که پیش او این مختصر باشد و پنج مقبول و بد و ابله و عرف جاد و از پیشتر  
 نزد خود موجود دارد وی در دریافت احکام فقه حدیث محتاج بکتابی دیگر نیست بلکه سلطان  
 زمان خود است و در یافت صواب از خطا و آما متبعان عمد خویش است در عمل کردن سنت  
 صحیح و طریقه جناب محمد صلی الله علیه و آله و سلم و لکن توفیق خیر و برکت بدست او بجان و تعالی  
 ما کلا هایت این راه فراید و کدام یک را از حقیقت تعلیم بشوم بدست محبت برداشته علی  
 ذروه تحقیق حقیق با تباع رسا و معاذک علی الله بجز بزد و قد توضع هذا المختصر محمد الله



الامة في اسبوع مع صيرى الى كللثة في او اخر ربيع الاخر من شهر رمله الهجرية  
 على صاحبها الصلوة والحقة وسميته كالاسم التاريخي على طريقة اخيه النبي المقبول  
**البيان المخصوص من بيان ايجاز الفقه المنصوص**  
 وبالله التوفيق وهو الهادي الى سواء الطريق الهاشمي ارحم الراحمين وفقنا  
 لاتباع كتابك العزيز وسنة نبيك المصطفى الذي جعلته خاتمة النبيين واختمنا في  
 زمة الخاصين في الدين وجنبنا عن تحريفات الغالين وانحراف المبتلين و  
 تأويلات الجاهلين بجاه سيد المرسلين وشفيع المذنبين صلى الله عليه وآله وسلم  
 في الاولين والآخرين وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين

### باب در بیان آب

در یا آبش طهورست و مرده او لال آب را هیچ چیز لمید نکند مگر آنچه خالص باشد بر او فیه  
 و زک ادیس اگر کسی ازین بر سه نجاستی که در آن پدید آید برگردنش بشود و دو قلعه آب  
 حامل نبشت مگر دو در لفظی نجس نشود و هیچ کس در آب استا و غسل نبرد و جایک جنب است و نه  
 در آن شاست پس غسل نبرد و دو در لفظی آرد غسل نکند در آن از جنابت آن حضرت صلواتی که در آن  
 غسل کند زن بفضل مرد یا مرد بفضل زن بلکه هر دو معا غتر او نکند و لکن ثابست شده که خوش  
 بفضل آب میو غسل میفرمود پس اول محمول است بر آب ساقط از اعضا و ثانی بر آنچه باقی  
 از آن آب بعض زمان نبوت در تغا غسل نبرد و آن حضرت آمد تا غسل فرمایا بگفت من جنب  
 بودم فرمود آب جنب نمی شود و طهور آوردی که سگ در آن آب فروخته شستن اوست بهفت بار  
 نخستین یا یسین بار بخاک و در لفظی آمده که آن آب را بریزد و اگر نجس نیست بلکه او را نهان است  
 شما پس آب بر مان انداختن یا پدید مگرد و با پیشینی و یا چیزی سجد میبرد و فرمود که از آب آنجا بریزید  
 تطهیر این قدر است پس پس و مرده و در خون لال لال شده ای مرغ و جگر و سپر چون گس در آب  
 غوطه داد و بکشد از چوب در یکی از دو باد ویش داد و دیگر شفا بست و آن بازو که در آن دایست

می پریند و چاکه بریده از چارپایه زنده مردار است یعنی خوردنش مردانیت گو طاهر باشد

## باب در بیان آوندها

نوشید در آوند دروسیم و بخورید و کاسهای آن که آنها را در دنیا است و شمار او آخرت باشد  
شمارب در آوند سیم کشنده آتش دوزخ است و در شکم خود هر چه سبک بدینغ شده پاک گردد بدینغ  
جلو و مژد طور است آنحضرت صلیم برگوسفندی مرده که آنرا می کشیدند بگذشت فروغ کاشتنش  
می گرفتند گفتند مردار است فروغ آب و برگ سبک آنرا پاک می کند در آوند ایل کتاب نباید خورد  
مگر آنکه آوند دیگر نباید با چای آن را بشوید و در آن بخورد و همین است حکم آوند موس نیز آنحضرت صلیم  
و صیای وی و وضو کردن از خشک آن مشرکه و ساغر آن شکسته بود بجای او و شیر می از سیم گرفت

## باب در بیان دور کردن پلیدی

جناب نبوت صلیم را از سر که ساختن خمر رسیدند فرو دنا زید و لکن این خبر نص در نجاست  
چه اصل و هر شئی طهارت اوست و نجاست میان حرمت و نجاست و حتی که خدا و رسول  
از گوشت غران خانگی و گشت جبر است یعنی خوردنش حرام است نه آنکه خوردنش نجس است آنحضرت صلیم  
و یعنی بر احوط خطبه خواند و لعابش بردوش و مردن خاصه روان بود و علوم شده که لعاب کوالا هم  
طاهر است مگر می شست و در آن جامه از برای نماز بیرون می آمد عا کشه گویرن افو غسل را  
در آن جامه می دیدم و در لفظی آمده که می لیدم آنرا از جامه رسالت صفت مالیه فی و می در آن نماز  
می کرد و در لفظ آمده که منی خشک را از نو به شریف او بتاخن حکام می کردم و این دلیل است بر  
طهارت شئی شسته و خمر بشویند و کینه غلام را آب زنند جامه را که خول حیض رسیده است  
بتراشند یعنی پلیدیش دور کند باز آب مالیده بشوید و بپسین آن نماز بگزارد و خود که پلید که اگر اثر  
خون نرود و فرو دنا است لبس است و اثر دناست نمی کند

## باب در بیان مضو

اگر شقت بر است میفادی با هر مضو سواک بود و غنمان آب مضو است و هر دو کف دست راست بر شست  
و آب در هر بینی کرد و بینی پیش از روی است بر شست و نمود و دست راست را از پنج سه بار بشوید  
و همچنین با دست چپ کرد و باز بر است نو و پیرای راست آلت انگ سه بار شست و با چپ چپ چپین کرد  
بعد گفت که آن حضرت صلوات الله علیه که میجو وضوی من وضوی کرد و در لفظی آمده که سر را یک بار بشوید و در لفظی  
دیگر آمده که در سجده دست را از جانب پیش و پس برود و در لفظی آغاز بمقدم اس کرد و دستها را با  
بر دست چپین باریس کرد و در سر در دو انگشت شست و در گوش در آورد و بهر دو با هم ظاهر و در  
گوش را مسح کرد و فرمود هر که از خواب بیدار شود بینی را سه بار پیش از چه شیطان در این اومی سپید  
و دست در آب نکند تا آنکه سه بار آن را بشوید چپینی دانند که دستش را بجا خفته و لفظی این صبره را  
فرمود تمام کن وضو را تحلیل کن میان انگشتان دست و پا و سبب آنکه تا در استنشاق مگر آنکه  
صلوات باشی و خودش خلال ریش می کرد و وضو و دست از آب آورد و در دست مالید  
گرفت و از برای هر دو گوش آب جدید میستاند و بر آب سیرس نمیکند و در لفظی آمده که سر را  
با آب غیر فضل هر دو دست مسح کرد و همین دست محفوظ و غیر مود است من روز قیامت سفید  
روشن دست و پایا بدین هر که تواند که تا بانی خود را نکند باید که چنین کند و آغاز از آنجا  
راست و بیل پوشیدن و شان کردن و طهارت نمودن و در همه کار و بار خوش و شادی  
و فرمودی بیایا غازی در بجا نهایی است خود یعنی در وضو و وضو بر ناصیه کرد و هم بر عمامه و بر سر و  
سوزه و در صفت حج وی صلوات الله علیه فرمود است که کنید بجز یک است اگر بدان او تعالی و در وضو  
آب بر هر دو آسج گردانید و گفت وضو نیست کسی را که نام خدا بران نبرد یعنی نماز و وضو  
و استنشاق جدا جدا می کرد و این فصل است و بعد از غله سه بار بینی افشاند و هر دو  
از همان گفته کرد که بدان آب گرفت و این فصل است و در لفظی آمده زغله کرد و نشو شود از یک

لف و این را بسته باز نمود و بر پای مروی دید که مانند ناخن خشک ماند است فرمود برگرد و وضو  
را بنمایا و کن و قحوش وضو بیکدیگر دی غسل بپایان بخشید و فرمودی که از شما اسب باغ وضو کرد و  
گفت اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و  
رسوله در برای بهشت از برای او بکشاید و در روایتی زیادت اللهم اجعلنی  
من التوابین و اجعلنی من المنتظرین آمده

باب در بیان مسح بر خفین

آنحضرت صلوات الله علیه و آله و سلم در میگردید بن شعبه طو است که هر دو موزه بکشید فرمود بگذار که هر دو را پاک در پای در آورده ام و بران هر دو مسح فرمود و در لفظی آمده که مسح که در اعلی و اخیال خف لکن سندش ضعیف است مرتضی گوید اگر دین بعقل بودی پایان موزه سزاوارت مسح بود و از بالای آن و لکن جناب رسالت صلوات الله علیه و آله و سلم بر ظاهر هر دو خف مسح میکرد و سندش حسن است و مدت مسح در سفر سه روز و شب است درین مدت موزه بار از پا نکند بگذارد جنابت و غائط و بول و نوم و تقیم را یک روز و شب است لشکری فرستاد و فرمود که مسح کنید بر عصا یعنی اعانم و بر تساهین یعنی خفاف مراد دستار یا موزه است و چون یک بیکه بگذارد وضو نموده پوشد مسح کند بران هر دو و نماز بگذارد اندران و نیکنند آنها را اگر خواهد بگذارد جنابت و در لفظی حاشیئت آمده لکن قوی نیست یقینیت مذکور ثابت ماند

باب در بیان تو قضا و قدر

و بعد نبوت صحابه انتظار عشا تا انجا می کردند که سرمای ایشان فرو می افتاد یعنی از خواب  
و نوازی کردند و وضو نمی نمودند یعنی نوم قاعه غیر مستغیر ناقض وضو است فاطمه است  
ابی حبیبش را در باره استخاضه فرمود نماز ترک کنی این رگی هست حیض نیست چون حیض است

نماز ترک دهی چون برگرد و خون بشوئی و نماز کنی و برای هر نماز وضوی تازه کنی مقدار را در  
 نیمی امر بوضو کرد و فرمود ذکر را بشوئی و وضو کن یعنی پس بس و در لفظی آمده که وضو کن و فرج  
 خود را آب پاش بعضی زنان را بوسید و از برای نماز بیرون آمد و وضو نکرد و فرمود نمازی  
 اگر در شکم جنبش بادی یابد و نداند که از شکم برآمده است یا از سجد برزود تا آنکه آواز سه  
 بشنود یا بوی بیاید و در باره سس ذکر فرمود پاؤه از گوشت تست صحیح این جهان این بدینی  
 گوید این خبر خوشن از خبر کبره است که در آن بر مس ذکر امر بوضو فرموده لکن بخاری و غیره  
 صحیح خود گفته است که حدیث بسو صحیح شی درین باب است و هر که راتی یا عاف یا قلنس یعنی  
 آنچه از جوف بر آید یا ندی برسد وی برگردد و وضو گرفته بنابر نماز بخون کند و درین بیان چنین ننماید  
 و فیضی و وضو را از غم شست گذشت و بر وضو از غم شست گفت که کرده اشو غسل برگردد و هر که را در اثر  
 وضو گیر و اگر گفته فیضی نه اباب شست و قرآن را سس نکند مگر ظاهر لکن این حدیث معلول است  
 شیوه نبوت آن بود که در هر وقت یاد خدای کرد یعنی با وضو و بی وضو و بی وضو و بی وضو و بی وضو و بی وضو  
 و وضو کرد و فیه لکن چشم سر بند و برست چون بپسید سر بند و بر بکشد و از اینجا است که خواب  
 تکیه زده را ناقض وضو گویند پس نیست وضو مگر بر کسی که در آن بخت و رندش ضعیف است  
 شیطان در نمازی آید و در خیالی افکنند که وی حدیث کرده با آنکه کرده است درین حال  
 تا آوازی نشنود و بادی نیابد از نماز برگردد بیکه در نفس خود بگوید که تو دروغ گفته

### باب در بیان آداب قضای حاجت

نزود و آمدن و خلا آنست بر بند یعنی اگر در آن نام خدا و رسول یا کلمه از قرآن باشد و هر معلول و نزد  
 در آمدن بخلا الله عز و جل اعوذ بک من الخبث و الخبائث بگوید و استغاث بک کند و قضای حاجت  
 پنهان از نظر مردم نماید و از و لا عن پیر بنه و کی خلا و راه مردم دوم در سایه ایشان و در لفظ  
 سواد افزوده و در لفظ لغت یعنی جمع آب اندوه و ضعیف است و از خلا نیز در خست پیوه دار و اگر از هر دو

منی نموده و بندش ضعیف است و سخن کردن و کس و حالت غلط موجب دشمنی خداست  
 مرد را برین حرکت و در بول مس ذکر بدست راست و در خلا مسح آن نکند و نه در آب  
 دم زند و از استقبال قبله بظابط و بول و استنجای یمن و بکثر از سه سنگ منی فرموده و از  
 استنجای بکرگین و استخوان منع نموده و گفته رو به شرق یا مغرب بکنید نه بسوی قبله و این  
 مخصوص به ریه طیبه است و درین ملک که قبله و جهت مغرب است رویشمال یا جنوب  
 کند و نزد غلط پنهان گردد یعنی از نظر مردم و بعد از فراغ غفرانک بگوید این مسعود از برای  
 آنحضرت صلعم و سنگ و یک پاؤ سرگین آورد و سنگ گرفت و سرگین بنیداخت و در  
 رگس است یعنی پلید و در باره استنجا از استخوان و سرگین ارشاد کرده که این مهر و پاک  
 نمی سازند و فرمود پاکی کنید از کینه که عذاب عام گور از بی احتیاطی در بول است و در  
 لفظی آمده که بیشتر عذاب قبر از کینه است و در خلا بر پای چپ نشیند و پای راست  
 استاده دارد و نزد شانشینان ذکر راسته بایفشانند اهل قبا را پرسید که خدا بر شما نشان  
 کرده است گفتند بعد از سنگ آب بکاری بریم

### باب در بیان غسل و حکم جنب

آب از آب است یعنی وجوب غسل بخروج منی باشد و چون مرد میان چار شاخه زن  
 نشست و زن را در شقت انداخت غسل واجب شد اگر چه ازال نکند و همچنین غسل  
 بر زن نزد دیدن آب نه بر تنها خواب و در لفظی آمده اگر بید زن آنچه می بیند مرد در  
 خواب یعنی جماع غسل کند یعنی تا آنکه منی بیدارم سلیم گفت همچنین میشود یعنی زن نیز تری می بیند  
 فرمود اگر نمی بیند پس مانا بودن او لا ذکجا است و خودش غسل میکرد از جنابت و در جمعه  
 و از حجامت و از غسل میت و درین مسئله شیعه موافق اهل سنت اند تمامه بن آمال چون  
 مسلمان بشد او را امر کرد بغسل و فرمود غسل جمعه واجب است بر هر مسلمانی از قبله و آوده هر که وضو کرده و در جمعه

غوب کرد و هر که غسل بر آورد پس غسل افضل است و تا جنب نیست تعلیم قرآن می تواند کرد  
 و هر که زن را بیاید و عود خواهد باید که میان هر دو جماع وضو بکند که این انقضاست از بر آب  
 عود و خواب کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر کسی را جنب بود و در غسل جنابت اول هر دو دست  
 بشوید پسترا زمین بر شمال آب ریزد و فرج را بشوید پسترا وضو بکند باز آب گرفته انگشتان را در پیشانی  
 موی در آورد و سه حفته آب بر سر ریزد یعنی پیری هر دو کف پسترا بر سار حبه آب ریزد  
 و هر دو پای بشوید و دو لگ در لگ دست در ساری غسل و در لفظی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرمود که دست بر زمین زد یعنی از بر آبی از آنکه او در روایتی آمده که مسح کرد  
 دست را با خاک و منديل را بر گردانید و آب را بر دست افشانند گرفت آثم سله گفت من در  
 هستم که موی سر را سخت می بندم و در غسل جنابت و در لفظی غسل حیض از آنکه بشوید و او انما می  
 فرمود نه بلکه این قدر ترا بس است که هر دو دست آب بر سر ریزی سه بار و روان کنی آنرا  
 بر تمام بدن و پاک شوی و فرمود من حلال نمی کنم آمدن را در مسجد از برای حالتی که جنب  
 مانده گفت من و جنب نبوت از یک آب و در غسل می بر آید و دریم از جنابت و دستها را  
 ما هر دو در آن آوردند و شد میکرد و فرمود زیر هر موی جنابت است موی را بشوید  
 و بدن را صاف بکنید و ضعیف

### باب در بیان تمهید

فرمود داده شد من پنج چیز که هیچ یک را پیش از من داده نشد منصور شد بر عیبت تا یکما راه  
 و گردانیده شد بر آبی من همه زمین مسجد و طهر هر که را نماز در یاد بگذارد آنرا با جنب  
 که دریافت و حلال شد مرا غنا نموده شد من شفاعت و هر کسی در قوم خاصه مبعوث شد  
 و من بسوی کافه مبعوث شد من و در لفظی آمده که خاک زمین را از برای ما طهر گردانیده  
 و سیکه آب نیامد و در لفظی دیگر است که تراب طهر است از برای ما عمار بن یا سرافند بود

این قدر طراکین است که هر دو دست را یک بار بر زمین نهی و دست چپ را بر دست راست  
بستانی و ظاهر هر دو دست و روی خود را مسح کنی و این حدیث متفق علیه است لیکن مسلم  
و در سوانیه از بخاری آورده بود که گفت در این زمین زود در این ایام سیاه روی و هر دو گشت  
پایان مسح نمود و در حفظ آمد تیمم و وضو است یکبار برای روی و یکبار بر آستین هر دو دست  
تا مسح و این حدیث موثق است بر این عمر پس اینج هم آن اول است و فرمود خاک و وضو  
مسلمان است اگر آب تازه سال نیابد و لکن چون آب یابد از خدا بترسد و ستر تن با آب  
کند و مرد و سفر کند وقت نماز آمد آب همراه داشته باشد بخاک پاک تیمم کند و نماز گزار در نماز پیر  
آب یافته و هنوز وقت باقی بود یکبار وضو کرد و نماز گزار در دیگر اعاده نکرد چون ماه یا چنانست  
گفتند غیر حید را فرمود احببت السنة واجبت لك صلاة ثلاث و دیگر را گفت لك الاکثر  
صورت این ناظر است در اولویت فعل اول خسته را در راه خدا و صاحب قروح را چون جنب  
گردد و غسل از مرگ بترسد بترسد تیمم کند و این موثق است بر این عباس و مرفوع است  
تکلمه مرفعی را از زین العابدین که از دست او بر می آید که از نماز بترسد و است  
و یکبار که سرش عریض بود و از سنگ ایستاده و تر این قدر بترسد که تیمم کند و بر خیم پاره از خیم  
بر بندد و بر آن مسح کند و سال جسد را بشوئی این عباس گفته مذمت آنست که از تیمم خیر یک  
نماز بیشتر نگذارد و نماز دیگر را تیمم بیاورد لکن بترسد بترسد و وضو است و وضو آنست که حکم  
تیمم حکم وضو است و هر امر پس از یک تیمم چند نماز سه توان کرد

باب در بیان حیض

فاطمه دختر ابی حمزه را که استحاضه می آورد از شافعی و موافق خون حیض سیاه باشد و زمان آنرا  
می شناسند چون حیض آید از نماز بازماند چون خون دیگر باشد یعنی غیر سیاه و وضو کن  
و نماز گزار سیئه استحاضه مانع نماز نیست و آسمان و خورشید را گفت که در مرکز نشینند



اگر زدی بر آب بیند ظهر و عصر را یک غسل بر آرد و مغرب و عشاء را غسل دیگر و فجر را غسل دیگر  
و میان این عملها وضو کند و خمر جوش را سخت استحاظه نشاید آنحضرت صلی الله علیه و آله غسل را پسندید  
فرمود حتی است از شیطان تو شستن با بفتند و حیض که بستر غسل بر او چون پاک شوی بایست و  
چهار روز یا بایست و سه روز نماز بگذارد و روز گیر این وقت در تریا بایست و همچنین در هر  
ماهی کن پیشانکه زمان حیض می آید و اگر توانی که ظهر را ویر کنی و عصر را شتاب نهانی و  
غسل بر آری نزد طهارت و ظهر و عصر را بگذاری و مغرب را ویر و عشاء را جلد ادا کنی  
و غسل بر آری و میان دو نماز جمع کنی پس مکلف از برای صبح غسل دیگر کنی و نماز  
گزارای و این اعجب هر دو امر است بسوی من یعنی بنا بر مزید سهولیت اندازان و چون  
امجدیه و خمر جوش شکایت خون پیش آنحضرت بر و صلی الله علیه و آله فرمود آنقدر است که حیض ترا  
حدس میکرد بازماند بستر غسل بر آرد و نماز کن پس و سه روز نماز را غسل می کرد یعنی از طهارت  
خودند آنکه جناب شارع او را بدان امر کرده باشند پس حجت بمنزل این روایت نمیشود  
اعظمیه گفته ماکر رت و حضرت را بعد از طهر چیزی نمی شمردیم و بعد از آن زن حیض میکرد و با او  
نمی خورد آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود هر کار بکنید مگر نکاح و عاقله و فرودی تا از او پرسید و با و سه  
مباشرت میکرد با آنکه حائض می بود و هر که زن حائض را بیاید و بیارایند آن تصدیق کنند  
و گفت آیا نیست آنکه زن چون حیض میکند نماز نمی گزارد و روز نمی گیرد و عاقله و رجعت احوال  
و موضع سرت و حالت احرام حائض نشد فرمود بکن آنچه حاجت می کند جز آنکه ایوان خانه بکن  
تا آنکه پاک کردی و از زن حائض ما فوق آزار احوال داشته و زن نفاس در عرس نبوت  
تا چهل روز در نفاس می نشست اما اول المقضا نماز زمان نفاس نکرد و الله اعلم

## کتاب الصلوة

### باب در بیان مواقیت

وقت نماز پیشین زوال مهرست سایه مرد بر بطول او باشد تا آنکه وقت نماز دیگر حاضر گردد  
و وقت نماز دیگر تا آنجا است که آفتاب زرد شده است و وقت نماز شام با وای است که شفق  
غائب نشده است آنحضرت صلی الله علیه و آله شفق حمرت است و وقت نماز صبح تا نیمه شب است  
و وقت نماز با و از طلوع فجر است تا آن زمان که آفتاب طلوع نشده و در لفظی در باره نماز  
عصر آمده که مهر سفید و پاک است و در لفظی مرتفع است اتی بر زده اسلمی گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله  
می کرد و یکی از بابوی منزل خود که در اقصای مدینه بود بر سیکشت و هنوز آفتاب زنده و تابان  
و تحب میداشت تا خیر عشا را و خواب را بیشتر از آن کرده میگرفت و سخن کردن را بعد از آن و بر میگردد  
از نماز صبح و یکم و پیشین غلامی شناخت و او شخصت تا صبحد آید می خواند و در لفظی آمده که گاهی  
عشا را مقدم و گاهی آن را مؤخر می کرد اگر دید که مردم فرا می شد و اندک بعد فرمود و اگر دید که  
کرده اند تا خیر نمود و صبح را در غلغل گزاری و در میکه فجر بشکافت نماز بر پا کرد و بعضی مردم بعضی  
را نمی شناخت و مقرب وقتی گزاردی که منصرف از نماز موقع نبل را می دیدی نماز عشا را وقتی  
گزارد که عشاء شب بگذشت برآمد و فرمود و قش همین است اگر شدت بر است نمی بود امر  
باین وقت می کردم و فرمود چون گرمی سخت شود و سروی بنا نکنید که شدت حر از جوشیدن  
جنم است و گفت صبح کنید و نماز بدارد که افضل است از ساجده شامی آغاز و غلغل انجام در اسفار باید  
فرمود هر که دریافت از صبح که می پیش از بر آمدن مهر و می نماز صبح دریافت و هر که دریافت از عصر پیش از آنکه  
فرود و نماز عصر فریاد در روستا ببل کعت لفظ بخدا آمده و بعد گفته که سحری همین کعت است یعنی درین حد  
نه در مقام و فرمود نیست نماز بعد از صبح تا آنکه مهر بر آید و بعد از عصر تا آنکه آفتاب بنشیند  
و در لفظی و نه بعد از فجر و این صبح تر است از اول سه ساعت است که در آن نماز و اقبال و  
رو نیست سیکه ز طلوع مهر تا آنکه بر آید دیگر هنگام نیمه روز تا آنکه زائل شود سوم نزد غروب  
آفتاب تا آنکه فرو نشیند و حکم ثانی نزد شامی از حدیث ابی هریره بضعیف آمده و زاده  
کرده که مگر روز جمعه یعنی نماز درین روز وقت زوال هم چهارست خاصه و بی عید مناف را گفت

منع کند و هیچ کی که طواف کند باین خانه و نماز گزارد هر کدام است که خواب از شب بیاورد و زود  
آمده که فجر و فجر است کی که آنست که طعام را حرام می کند و نماز در آن حلال است و اگر آنست  
که نماز صبح در آن حرام است و طعام در آن حلال و در لفظ آمده آنکه محرم طعام است در آن سیر و در آن  
و دیگر بچوب دم گشت و فرمود افضل اعمال نماز کردن است در اول وقت و آن خواندن خدا است  
و در اوسط وقت و در آخر وقت و در آخر وقت عفو خدا اگر سندان خبر سخت و خفیف است  
و بعد از فجر نماز نیست مگر و سجده و در لفظ آمده نیست نماز بعد طلوع فجر مگر دو رکعت فجر است  
گفت آنحضرت صلوات الله علیه نماز گزارد و بخوابد و دو رکعت نماز کرد پس سیم فرمود از دو رکعت  
که بعد از ظهر باشد مشغول ششم این دم گزارم گفتیم مگر قضا کنیم این هر دو را چون فوت شوند فرمود  
نه یعنی قضا درین وقت از خصائص من است

### باب در بیان اذان

طائفی عبدالله بن زید را در خواب اذان آموخت در آن تکبیر چهار بار آمده بغیر ترجیع و اقامت  
یک بار مگر قد قامت الصلوة آنحضرت فرمود صلوات الله علیه این که تو دیدی در خواب راست است  
انشاء الله تعالی و در طریق درین قصه قول بلال در اذان فجر الصلوة خیر من النعم زیا  
آمده و در لفظ آمده که گفتن مؤذن این جمله را بعد از حی علیه الفلاح سنت است و یا بجهان نبوت اذان  
و این قول بقرین نبوت بوده است و تقریر نوعی از سنت است و بنابر سیالت صلوات الله علیه و را  
اذان آموخت و در آن ترجیع آمده یعنی دینا و تمین و این زیادت است بر حدیث ابن پی  
و زیادت عادل مقبول است و خبر اول نزد اهل سنن است و خبر ترجیع نزد مسلم لکن تکبیر را در  
اولش و با گفته اما در سند احمد و هر چهار سنن مرسل ذکر نموده و بلال مامور شد بر تشفی اذان  
و ایتار اقامت مگر قول قد قامت الصلوة لکن مسلم این استثنای را ذکر نکرده و انسانی گفته  
آمر بلال آنحضرت صلوات الله علیه بود ابو حنیفه بلال را دید که نزد اذان هر دو انگشت سبابه و بی در هر دو

گوش او بود و در لفظی آمده که در هر دو گوش خود کرد و نزد قول حی علی الصلوة کردن خود بخواب  
راست و چپ پیچید و خودش دو نکر و تمام بدن خود آنحضرت را از او میزد و روزه  
خوش آمد او را اذان آنوقت و این دلیل است بر آن که بخودن مرد و خوش آوردن بایه  
بجای برین هم گفته بار ما عیدین با آنحضرت گذاردم بغیر اذان و اقامت و در قصه و خفتن  
از نماز آن که اذان گفت بلال پس از گذاردن آنحضرت صلوات کرد و آنچه هر روزی کرد و در هر روز و شب و شام  
یک اذان و دو اقامت بگذارد و در لفظی چنین است که حج کرد میان مغرب و غایت اقامت و در طریق آمدیم  
به نماز اقامت گفت و در روی دیگر آمده که نماز کرد و پیچید از آن هر دو و فرمود اذان بگیرد بلال پس  
بخوید و بنشیند یعنی در سجده مضام آنکه نماز را برین میگویم و وی نایب بود و نماز کرد تا آنکه او را گویند  
صبح کردی صبح کردی و این دلیل است بر جواز دو اذان از برای نماز صبح در رمضان  
و یک بار که بلال اذان قبل از فجر گفت آنحضرت فرمود که برگردد و نداء کند که بندگان و خفتن  
و نیست درین خبر دلیل بر منع اذان پیش از صبح با آنکه ضعیف است و حدیث نخستین صحیح  
متفق علیه فاین بذا من نواک و فرمود چون نداء بشنودید بچون بخواند بگویند سوای معتقین که پیش  
سابع الاحول و لا قوه الا بالله بگویند بگویند بن ابی العاص خود است که امامت قوم خود بکنند فرمود  
تو امام ایشان هستی اقتدا کن با ضعیف ایشان و بخوانی بگیر که بر اذان اجرت بگیر و فرمود  
چون وقت نماز آید سبکی از شما اذان گوید و درین خبر ششست است بر اذان و ایجاب امر  
و بلال را و اذان امر برترسل فرمود یعنی تا می و در اقامت بعد از ششست می گفت میان هر دو اقامت  
فراغ از اکل و رنگ کن و حدیث است متوفی بودن مؤذن ضعیف است بحدیث نمی ارزد  
آری هر که اذان گوید همان اقامت هم گوید و لکن این نیز ضعیف است چنانکه خبر امر باین  
بلفظ فاقرا انت نیز ضعیف دارد و مؤذن ملک است باذان چنانکه امام ملک است باقامت و ضعیف  
و دعا بیکه میان اذان و اقامت کنند و این نمی شود یعنی بلکه پیرامی گردد و تکرار نشود  
نمایند دعا بگوید اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة القائمة آت هذا ان السيلة

والفضيلة وابغنه مقاماً محموداً الذي وعدته انخفضت صلواته اوراروز قیامت شفاعت فرماید

## باب در بیان شروط نماز

هر که در نماز کند و می‌گردد وضو کند و اعاده نماز نماید یعنی فساد نماز نیست قبول نیست نماز خاص  
مگر بخلاف اینی مسجد و سرپوش زمان و جامه اگر وسیع است بدان متخف شود و میان هر دو طرف  
او خلاف نماید و اگر تنگ است بیشتر شود بدان و در یک جامه که بر دوش از آن چیزی  
نیست نماز نباید گزارد و زن را گزاردن نماز در ورع و خیار بغیر از درست است اگر  
آن وسیع سابق باشد و پشت هر دو دست هم را بپوشد حاکم بن ربیع و شب تاریک نماز  
بوسی غیر قبله که در چون آفتاب برآمد معلوم شد که قبله نبود بر آن آیه قائمنا قلی افلح ربنا  
فرواده و آنگاه آمده که قبله در میان مشرق و مغرب است محمول است بر قبله مدینه منوره و در  
درند قبله بجانب مغرب باشد و گزاردن فعل بر راحله هر سوی که روی کند جائز است و از  
فعل جناب رسالت آیت ثابت آیتا بسز میسر بود و لکن در نماز مکتوبه این کار نمی‌کرد و در سفر  
چون از راه قطع میکرد و رخ خود با راحله بوسی قبله می‌نمود و تکبیری برآورد و پسر هر سوی که راحله  
میزفت نماز می‌کرد و تمام روی زمین مسجد است جز مقبره و حمام و جای انداختن سرگین  
و جای پنج جانوران و وسط راه و جای ماندن و شتران و بالاسی پشت خانه خدا  
و نماز گزاردن بوسی گور یا پشت ستن بر آن منی عنه است و هر که بپوشد آید اگر فعل از وی  
تقدیر نمیدارد مسجد کرده در آن نماز بگزارد چه طوطی و خفین که وطنی از وی کرده همین تراب است و در نماز  
پنج شئی از کلام صحاح نیست چه نماز همین تسبیح و تکبیر و قنوت قرآن باشد و تعذیر نبوت صحاح  
در نماز بجا جفت خود سخن می‌کردند این آیه فرود آمد عافطی اعلی الصلوات والصلواته السطی  
و قوس الله فانین مراد بوسطی نماز عصر است و مراد بقنوت سکوت نفس با مرثیه نه بخوشی  
و منی کرده شدند از سخن کردن و نماز تسبیح و نماز برای مردان است و تصنیف از برای

زمان آنحضرت صلواتی کرد و در سینه او آوازی همچو آواز دایک مسین می بود و آنکه می بین  
و این دلیل است بر آنکه اگر کسی در نماز جايز دست علی مرتضی اگر نماز بر آنحضرت صلوات آورد  
تخت فرمودی پس تخت بطل نماز نباشد و اگر کسی در نماز سلام کردی بیط کف مشرب است  
بجواب نمودی آماست دختر زینب را در نماز حامل بود و نزد سجده می نهاد و نزد قیام بر می داشت  
و این ماجرا در حالت امامت بود و در نماز امیر کشتن مار و کشته هم آمد و پس اینها فعلی غیر نیست

### باب در بیان شتره نمازی

گذرنده از پیش صله اگر بداند که امام اتم بروی است تا چهل بایستد بهتر باشد و اگر از گذشتن  
از بروی او در لفظی چهل سال آمده و این شتره برابر چوب پسین یا لان شتره نیست  
بهر حال استتار باید کرد هر چند بهم باشد چه اگر ساتری مثل موخره حل در پیش اوست  
گذشتن زن و خروسک قطع نمازش کند و در لفظی آمده که سگ سیاه شیطان باشد  
گویم مراد بقطع کسی ثواب شغل صلی است و شتره نماز دلیل حدیث دیگر هیچ شی قاطع نماز نیست  
و تا توانید دفع کنید و بعد از شتره اگر کسی از نزد مصلی بگذرد و او را دفع کند اگر باز نماند مقامه نماز  
که شیطان است و در لفظی آمده که قرین است یعنی شیطان هم را انسان و اگر هیچ شتره نیامد  
همین عصا خود را بردارد اگر عصا هم نبود خط بر زمین کشد باز هیچ دیان نیست هر که از  
پیش او بگذرد و سندان حدیث حسن است و از اعظم اشیای غیر مصیب

### باب در بیان حث فروتنی در نماز

اختصاص در نماز منی عنه است یعنی دست بر تهیگاه نهادن یهود اینکار می کردند طعام شام  
اگر پیشتر برسد پیش از نماز مغرب آنرا خورد و در نماز زمین را از سنگریزه با صاف نمکند که  
رحمت بر اوست و اگر ناگزیر باشد یکبار پیش نکند یا ترک برد و آنوقت در نماز یعنی چپ دست

مگر یقین ربودگی شیطان سست از نماز بنده و لعل از خیر دیگر آمده که دورد از خود از اتقائات که آن  
 هلاک شدن است و اگر لابد باشد پس در نماز تطوع بکنند چون کسی که نماز باشد مناجات رب  
 خود است آب بن بکلمه راست و پیش خود نمیند از لکن از جانب چپ بیفکند و در لفظی بر میسر  
 آمده حالتش را پیرده بار یک سرخ رنگین نقش از صوف بود که بدان جانب خانه را پوشیده بود  
 و تصاویر داشت آنحضرت فرمود صلوات بر او باد و کن که اتقا و پیش در نماز عارض من  
 می گرد و در لفظی آمده که این خیمه مرا از حضور در نماز شغول کرد و فرمود این تو هم که در نماز  
 شغل آسان کنند باز مانند و زنه که بسوی ایشان باز گردد و میسرت نماز و حضرت طلعم و نذر  
 حال دفع اعتیان یعنی بول و براز و آنجا که شاد و ب از طرف رشیه طمان سست هر که نماز  
 فاخره بکنند تا تواند بکظم آن پروازد

### باب در بیان مساجد

ساختن مسجد با وجوه ناموسه است و همچنین پاکیزه و خوشبودار داشتن آنها بکنند ایهود را  
 که گویای پیغمبران خود را مسجد با گرفتند چون مردی صالح میان ایشان می و در قبرش مسجد  
 میساختند ایشان بدترین خلق تشکر نبوت او بخندند بن آمال را گرفتار کرده بیاد و  
 بستونی از ستونهای مسجد بر بست و دینی شکر بود و آیین و لیل است بر آنکه نجاست شرک  
 معنوی است نه صوری و در این ربط از تقریبی فرمود عمر بن خطاب سالکین ثابته را در مسجد  
 بنظر انکار ملاحظه کرد وی گفت من شکر در مسجد می خوانم و در وی بهتر از تو بود یعنی رسول خدا صلوات  
 اگر کسی را بیند که در مسجد ضاله خود می جوید او را باید گفت که این ضال را خدا بر تو یا خداوند  
 مسجد از برای این کار ساخته شده است همچنین هر که خرید و فروخت کند در مسجد او را بگوید که خدا تجارت  
 ترا سودمند کند مسجد مقام جد و تو نیست سعد بن معاذ روز خندق خسته شد آنحضرت صلوات  
 برای وی خیمه در مسجد زد تا عیادتش از قریب بفرمایند چنانچه در مسجد باری می کردند آنحضرت صلوات

حالتش پنهان کرده و بنمود کبیری سیاه نمید و مسجد داشت پیش خانه آمدی و سخن کردی  
 انگشتان آب و من در مسجد گناه است و کفاره اش و دفن او است قیامت نیاید تا آنکه مردم  
 تارش کنند در مسجد آنحضرت صلعم فرمود من مامور نیستم تشییع مساجد یعنی برافراشتن و  
 و آستان آن و تعرض شد به آنحضرت صلعم اجازت هست تا آنکه خسر و خاشاکه  
 که مرد از مسجد بیرون می افکند و هر که در مسجد در آید نشیند تا آنکه دو رکعت بگذارد و این  
 نتیجه مسجد ناسد و حدیث دلیل است بر وجوب آن

### پایان و حقیقت نماز

پس چون اراده نماز کند وضوی کامل بر آورد و در قیله شده تکبیر گوید یعنی الله اکبر و آنچه  
 از قرآن آسان شود بخواند و بر کوع رود و با طینان و چون سر بردارد راست بایستد و بگوید  
 کند با طینت و نشیند بعد از سجده با طینان و سجده دیگر سبحان الطینان بجا آورد و در سجده  
 نماز این چنین کند و در لفظی قیام با طینان آمده و در لفظ دیگر قیله صدق حتی ترجیع العظما  
 و او شده و در روایت دیگر آمده که تا نیت نایب یکبار از نشانه آنکه وضوی کامل بکند چنانکه  
 او تعالی امر کرده است پست تکبیر گوید و حمد کند یعنی سوؤفا تحمید بخواند و ثنا گوید و اگر قرآن همراه  
 داشته باشد بخواند و رنجه و تکبیر و تحلیل گوید و در لفظی آمده که اسم القرآن و آنچه بخواند  
 بخوان و در لفظ دیگر آمده که باز آنچه تو خواسته بخوان یعنی از قرآن بر زبان عربی از هر سو و آنچه  
 خواهی بخوانی چنان سب رسالت صلعم نزد تکبیر هر دو دست برابر هر دو دوش بر داشته و نزد  
 کوع هر دو دست را بر هر دو زانو ممکن کردی یعنی قراردادی و پشت را در قیامت یعنی تا آنچه  
 و بر نشیند با گردن و نزول راس ستوی می استاد تا آنکه هر بند استخوان بجای خویش را می  
 و در سجده هر دو دست بر زمین می نهاده و آنها را نمی گسترانید و نه هر دو را قبضه می کرد و انگشتان  
 انگشتان هر دو پا را سوی قبله می کرد و بر دو رکعت که از برای تشهید می نشست بر پای چپ



نمی نشست و پای راست را استاده می داشت و در کثرت اخیر و پای چپ را مقدم و پای دیگر  
 را منصرف نموده بر مقدم می نشست و نزد استادان نماز و جهت و جهتی للذی یس  
 عظم السموات و الارض تا المسلمین و الله اعلم الملائک تا آخر می خواند و تسبیح گفته این  
 در نماز شب بود و گویم را خواندن این ادعیه بعد از تکبیر تحریمیه است نه پیش از آن و عادت  
 آن بود که بعد از تکبیر تحریمیه اندک پیش از قرائت خاموش می ماند ابوهریره گفت قرائت  
 شوم بیان این ساعت لطیفه چه می خوانی فرمود اللهم یا عدی بنی و بین خطایای  
 و عمر بن خطاب علیه السلام اللهم الم می خواند و اول مرفوع تنقیح علیه است و ثانی موقوف  
 بر عمر و در روایتی آمده که بعد از تکبیر می گفت اعوذ بالله السميع العليم من الشیطان الرجیم  
 من جهنم و لفظه و گفته و در روایت دیگر و او شده که آن نماز تکبیر و آغاز قرائت باحمی کرد  
 و نزد کعب سر بلند نمی فرمود و نه پشت می کرد و لکن بیان این هر دو می داشت و نزد  
 راس از رکوع سجده می نشست تا آنکه راست بایستد و همچنین چون سر از سجده برداشتی سجده دیگر  
 نمیکرد تا آنکه راست نشیند و بعد از هر دو رکعت تشهد می خواند و پای چپ را می گسترانید  
 و پای راست را استاده می کرد و این دلیل است بر فرضیت اعتدال در احوال نماز و از  
 عقبه شیطان نمی میفرمود و از عقبه اتقا و است یعنی نشست سگ که هر دو سر بر زمین  
 چپ پانصد و هر دو ساق و فخذ را استاده کرده هر دو دست بر زمین نهاده دیگر آنکه هر دو پای گسترانید  
 و هر دو سر بر زمین بر پشت بگذاشته نشیند و این مناسب تر است تفسیر عقبه و نهی کرد از آنکه هر دو  
 ذراع خود را فرش کند چو افتراش سج و نماز را تسلیم ختم میکرد و نزد آغاز نماز هر دو دست بر  
 هر دو دوش بر می داشت و نزد رکوع و سر برداشتن اذان نیز رفع یدین می کرد و سمع الله  
 لکن جمله لا بدنا لك اللهم میگفت و این کار و سجده نمی کرد و در لفظی آمده که هر دو دست را  
 می دزدی شکیند میفرمود و پرت تکبیر می برد و در لفظی دیگر آمده تا آنکه نماز سه میگرد و هر دو دست  
 را با آنکه هر دو گوش و دست راست بر دست چپ بر صدر می نهاد و فرمود نیست نماز که بی اکلام القرائن

نخواند و در لفظی وارد شده که کفایت نمی کند نمازی که در آن امر الکتاب بخوانند و فرمود شاید  
 شما می خوانید در پس امام خود این کار نکنید مگر فاتحه الکتاب که از اینجه اینچه نیست نماز  
 کسی را که آنرا بخواند و آید که آنحضرت صلعم و ابوبکر و عمر نماز را با کجا شروع می کردند و تسبیح و اهل  
 قرائت و آخر آن نمی خوانند و در لفظی زیاد کرده که چهار میسله نمی نمودند و در روایت دیگر  
 وارد شده که چنان می گفتند و برین ست حل نفی نیستیم چو گفته نماز گزار دم در پس ابوبکر  
 پس تسبیح خواند پستتر فاتحه و چون تا ولا الضالین رسید آمین گفت و نزد سجده و قیام از جای  
 الله اکبر گفت و بعد از سلام گفت سوگند یک جهان من در دست اوست منی شایسته استم  
 و نماز بر بول خدا صلعم و فرمود چون فاتحه خوانید تسبیح گوید که تسبیح کیه از آیات فاتحه است  
 و این موقوف است بر ابوبکر و ابوبکر آنحضرت صلعم که چون از قرائت امر القرآن فارغ شدی  
 آواز خود بآمین برواشی سیکه آمد و گفت من نمی توانم که از قرآن چیزی سه بگیرم از آنچه کفایت کند  
 از آن یا بگوشت فرمود بگو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة  
 الا بالله العلی العظیم و در نماز ظهر و عصر در دو رکعت اولی فاتحه و دو سجده بخواند و حی یا قیوم  
 و رکعت اولی را در این دو رکعت پسین همین فاتحه بخواند پس ابوسعید خدری گفته اند سیکه  
 قیام نبوت را در ظهر و عصر پس در دو رکعت نخستین نماز پیشین بقدر الم تنزیل السجده میخواند و دو رکعت آخر  
 نصف آن قرائت میفرمود و دو رکعت اول عصر بر مقدار دو رکعت پسین ظهر میخواند و نمیه آن  
 در دو رکعت آخر عصر غرض از بسین ظهر و تطویل و عصر را تخفیف می فرمود و در مغرب و عصر مفصل  
 می خواند یعنی از قاف تا آخر قرآن در غرض از تطویل و در صبح طوال آن ابوهریره گفته اند  
 که در دم در پس احب می استبه تر نماز نبوت ازین شخص و هم در مغرب سوره طور بخواند و در نماز صبح سوره  
 جمعه سجده و بل استخواند این سوره و گوید همیشه بخونم سیکه در هیچ آیت رحمت در نماز نیاید  
 مگر نزدش سوال می کردند آیت عذاب مگر آنکه از آن خود بخواند و فرمود من نمی کرده شده ام از آنکه  
 قرآن را در رکوع و سجده خوانم در رکوع تسبیح و در سجده اجماع دارد و عاقلند که در خود آتجا است

و در رکوع و سجده سبحانك اللهم ربنا و محمدك اللهم اغفر لي بسيماي گفتم و تزداد و  
 نماز تکبیری بر آورد و همچنین نزد رکوع می گفتم سمع الله لمن حمده نزد رفع صلب از آن و دنیا  
 و لك الحمد و روی تمام است پست تکبیر گوایان بسجده می نیت و تزداد رفع را س از آن هم تکبیر  
 می بر آورد و با تکبیر گوایان بسجده می نیت و تزداد و آشتن مهر از آن تکبیری بر آورد و در سجده  
 و تمام نماز همچنین می کرد و در سجده از دو رکعت بعد از نشستن بر می خاست تکبیری گفتم و در  
 روایتی آمده که نزد رفع را س از رکوع این دعا می خواند اللهم ربنا لك الحمد صل على محمد و  
 على آله و سلم و فرموده که ما مومنان که سجد کنیم بر پشت آفتاب بر جبهه و بدست شریف آشت  
 بسوی پیشه کرد و بر هر دو دست و هر دو زانو و اطراف قدین و در نماز میان هر دو دست  
 خود فرجه می گذاشت تا آنکه میان بطین شریف نمایان بگشت و گفتی چون سجده کنی هر دو دست  
 بر زمین نهی و هر دو آرنج را بر روی زمین و همچنین در رکوع میان اصابع هر دو دست فرجه گذاشته و در  
 سجده آنرا ضم نمودی و چهار زانو نشسته نماز را درین و حالت مضطرب و میان هر دو سجده می گفتم  
 اللهم اغفر لی و ارحم لی و اهد لی و عاف لی و ادر فی مالک بن حویرت و دیگر که آن حضرت جمل  
 نمازی گزارد و در نماز چهار برنجاست تا آنکه مستوی نشست و قعود و این اجابت است که گویند و الله اعلم  
 و آیه بعد از رکوع قنوت کرد و بر کتف از عرب بدعا نمود پسته آرد از کتف او و لفظی دیگر آمده که لم یزل رجب و قنوت  
 می نهد و تا آنکه دنیا را بگذراند و آید که قنوت نمی کرد مگر در یک قوی را دعا می کرد یا بر تویی  
 دعا می نمود سعد بن طارق گفته پدر را گفتیم شما پس از آن حضرت صلواتی بکرد و عمر عثمان  
 علیه نماز گزارده اید و فرج قنوت می خواند و گفت ای پسر که من می خاست یعنی نمک است  
 بر آن حسن بن علی علیه السلام گفته آموخت مرا رسول خدا صلواتی بکرد که آنرا در قنوت و تزداد  
 می گفته باشم اللهم اهد فی هدیته المروءة الخیرة لسانی و اخرش و سلمی الله علی النبی و آله و سلم  
 و ابن عباس ادعا آموخت که در قنوت هیچ گوید و آن همین دعاست مذکور است و در تضعیف  
 و فرمود چون سجد کن و چو شتر نشینند بلکه هر دو دست پیش از هر دو کعبه بر زمین نهند

و این در سنه  
 سیزده و زانو را پیا  
 و دست را بر سر  
 فرمود و این نذر  
 ابراهیم است این نذر  
 بگوید الخیرات لله الخ  
 سلام بر جبرئیل و میکائیل امیر و ندین این تخت آموت و امر که مردم را بیاورد و این عمل  
 را صد بار بگوید و بگوید الخیرات لله الخیرات الطیبات لله الخیرات الطیبات را و بگوید که در نماز  
 دعای کند لکن تجید و تصلیه نکرد و فرمود این کس شتابی کرد و او را خوانده بفرمود که چون کی  
 او شتابان گزارد بامیت بجز و شتاب و رب کند پسر و در بر پیغمبر فرستند باز هر چه خواهد و عا کند  
 بشیر بن سعد گفت ای رسول خدا او تعالی ما را امر کرد بصلوة بر شما پس این در و چگونه گوئیم  
 خاموش شد باز فرمود بگوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی ابراهیم  
 و بارک علی محمد و علی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید و  
 سلام بپنجی نیست که آموت شده بدو این خرمیه زیاده کرد و چگونه در و فرستیم بر شتابان و خود  
 و فرمود پناه جویید و ترشید از چهار چیز و بگوید اللهم فی احیایک من عذاب جهنم و  
 من عذاب القبر و من فتنه الیهیاء و الممات و من شر فتنه المسیح الدجال و مسلم است که  
 این را بعد از تشهد بخواند ابو بکر صدیق رضی الله عنه گفت مراد عافی بیا موز که در نماز خود  
 می گفت با ششم فرمود و بگوید اللهم انی ظلمت نفسی ظلما کثیرا و لا یغفر الذنوب الا انت  
 فاعف عنی مغفوة من عندک و ارحمنی انک - انت الغفور الرحیم و اهل بن حجر  
 گوید نماز گزار دوم با رسول خدا صلعم پس سلام می و او از طرف راست و چپ و میگفت  
 السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته و از او عیثی نبوت است در پس هر نماز و رض

لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير  
 اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطي لما منعت ولا ينفع ذا الجح منك الحمد ودر پس هر نماز  
 تموز میگرد باین الفاظ اللهم العز ذبک من الجح واعوذ بک من الجح واعوذ بک  
 من ان ارد الی اذ ذل العز واعوذ بک من فتنه الدنیا واعوذ بک من عذاب القبر  
 لغذا ویرجعت قبل از خروج نماز و بعد از هر دو دست و بعد از انصرفت از نماز سه بار  
 استغفر الله گفتی پست این دعا خواندی اللهم انت السلام و صلاتك السلام تبارکت یا  
 ذا الجلال و الاکرام و فرمود هر که تسبیح کند در پس هر نماز سی و سه بار و حمد گوید سی و سه بار  
 تسبیح بر آرد سی و سه بار و این نود و نه مرتبه شد و از برای تمام صد لا اله الا الله و حده  
 لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء قدير گویند پیشیده شود و خطای ای او اگر چه  
 بزرگ بود یا باشد یعنی در کثرت و در روایتی بکسی سی و چهار بار آمده و معافین جیل را فرمود  
 وصیت می کنم ترا که ترک نکنی پس هر نماز آنکه بگوئی این دعا را اللهم اعنی علی ذلک و شکوک  
 و حسن عبادتک و آمده که هر که بخواند آیه الکرسی در پس هر نماز فرض منع نمند او را از دخول  
 جنت مگر موت و طهرانی قل هو الله احد نیز زیاده کرده و فرمود نماز کند و بیست و چهار مرتبه  
 می گزارد و بگزارد تا استاده و اگر نتوانی نشسته و اگر این هم نتوانی بر پهلوی و اشاره بکن  
 بیماری بر و ساده نماز کرده بود آنرا بیفکنند و فرمود نماز کن بر زمین اگر نتوانی و نه اشاعتی  
 بکن و سجود البیت ترا در کوچ گردان و این موقوف است بر جابر

### باب در بیان سجده سهو و تلاوت شکر

آنحضرت صلی الله علیه و آله نماز ظهر با مردم گزارد و بر دو رکعت اولی نشست و برخاست مردم هم برخاستند  
 تا آنکه نماز تمام کرد و منتظر تسلیم ماند تا بکسی گفت و حال آنکه جالس است پس و سجده پیش از  
 سلام کرد با سلام داد و در روایتی آمده که در هر سجده تسبیح بر آرد و جالس بود و مردم همراه وی

بجای جلوس فراموش شد سجده کردند و یک بار دیگر بر روی رکعت از ظهر یا عصر سلام داد و فرمودی که در پیشگاه  
 مسجد بود و اینست و دست خود بر آن بکوب نهاد و در توم الوکیر و عمر بود ما از دست سخن نگردد و سراج مرعی آن  
 صحابه گفتند که نمازگاه شده و یکبار از او البیدین می گفتند گفت ای رسول خدا فراموش کردی  
 یا نمازگزار که سجده فرمودی فراموش کردی نماز قصر کردی گفت آری فراموش کردی پس  
 دو رکعت و یکبار آورد و سلام داد و یکبار آورد و شل سجده خود سجده کرد و یاد از ترانان پیشتر  
 برو داشت و یکبار گفت در روایتی زیاده کرده که این نماز نماز عصر بود و در لفظ آمده که فرمود  
 ذوالبیدین راست می گوید صحابه با شارت گفتند آری و این صحیحین است لکن بلفظ  
 فقها و در روایتی آمده که سجده کرد تا آنکه حق تعالی مستقیقش کرد و یکبار  
 نماز کرد و بامروم و سهو نمود پس دو سجده بر آورد و تشهد نمود و سلام داد و فرمود چون شاک کند  
 یکی از شما در نماز و نداند که سه رکعت گزارده است یا چهار شک را بیندازد و بر یقین بنامش  
 دو سجده کند پیش از سلام اگر پنج رکعت گزارده است نماز را شفع کند و اگر تمام گزارده است  
 ترغیم شیطان باشد یک بار آنحضرت نماز کرد چون سلام داد گفتند ای رسول خدا نماز  
 چیزی نوید آمده است فرمود چیست گفتند چنین و چنان گزاردی پس بپنجه و بر بجه و بر بجه  
 شد و دو سجده نمود و سلام داد و فرمود اگر در نماز چیزی حادث می شد شما بدان خبری کرد  
 و لکن من بشدم مثل شما و فراموش می کنم چنانکه فراموش می کنید شما چون نسیم  
 کنم یاد دمانید مرا چون یکی از شما در نماز خود شک کند باید که ترسے صواب کند و نماز را  
 بر آن تمام نماید پس دو سجده کند و در لفظ آمده که تمام کند نماز را و سلام دهد باز سجده نماید و دو  
 سجده سهو کرد آنحضرت صلا بعد از سلام و کلام و در وقت شک دو سجده بعد از سلام نماز  
 و هر که بر غیر از شک بعد از دو رکعت پس اگر راست استاده است استاده ماند و عود کند و دو سجده  
 نماید و اگر راست نه استاده است نشیند و نیست سهو کرد و فرمود نیست سهو کرد یکبار پس  
 امام است پس اگر سهو کرد امام بر روی و بر یکبار پس است سهو کرد و هر سهو را دو سجده

بعد از سلام و سجده کردن صحابه همراه جناب نبوت در سو و اذا الله انشققت واقفا ابن عباس  
گفته نیست سوره ص از عزائم سجود و لکن آنحضرت ما دیدیم که در آن سجده کرد و چندین سجده کرد در  
سوره نجم و در روایتی آمده که سجده نکرد در آن و فرمود مفضل شد سوره حج بدو سجده هر که سجده نکند  
در آن خواند آنرا عمر گفته ای مردم ما می گذریم بسجده پس هر که سجده کرد و خوب کرد و هر که نکرد و  
گنا نیست و در لفظ آمده که فرض نموده است خدا سجده را و اگر خواهد بگذرد عمر گفته آنحضرت یا  
قرآن می خواند چون بسجده گذشته تکبیر گفته و سجده نموده ما هم سجده می کردیم و چون امر  
مست انگیز آمدی در سجده شکر افتاد و یکبار سجده در آن ذکر بعد هر مرد داشت و  
گفت نزد من جبریل آمد و بشارت داد پس خدا را سجده شکر کردم عکرم تقی خبر اسلام  
اهل یمن یا آنحضرت صلعم نوشته بود چون آن خط بخواند در سجده افتاد گویم درین سجود  
طهارت شرط نیست

### باب در بیان نماز تطوع

ربیع گفته آنحضرت صلعم مرا فرمود بخوانه گفتم مرا نفقت شهادت می خواهم فرمود جزین چیز دیگر  
میخواهی گفتم نه بهین می خواهم فرمود احانت کن مرا بر نفس خود بکثرت سجود گویم حل این سجده بر  
نماز تطوع کما ینبی نیست بلکه تنها سجده هم کی عبادت مستغله است بهین حاشیت و بادله دیگر و اما نماز  
تطوع پس ابن عمر در رکعت از آنحضرت صلعم یاد گرفت دو رکعت قبل از ظهر و دو بعد از و دو بعد از عصر  
و خانه خودش و دو بعد از عشاء و رول خانه و دو پیش از صبح و در روایتی و دو بعد از جمعه و خانه خودش  
و آمده که چون فجر طالع شدی نماز نمی گزارد مگر دو رکعت خفیف و دو رکعتی ترک نمیدارد چهار رکعت  
پیش از ظهر و دو پیش از صبح و نبود بر هیچ شی از نوافل سخت تر و قیام از دو رکعت صبح و فرمود دو  
فجر بهتر از دنیا و ما فیهاست و فرمود هر که بگذارد و از ده رکعت در یک شب روز ساخته شود بسبب  
آن از برای او خانه و جنیت و در روایتی لفظ تطوع یاد کرده چهار پیش از ظهر و دو بعد از

مغرب و در بعد از عشا و در پیش از صبح نشان داده و قمر مود هر که محافظت کند بر چهار رکعت  
 قبل از ظهر و چهار رکعت بعد از آن حرام کند او را خدای تعالی بر آتش دوزخ و قمر مود در جمیع کتب خدا  
 مردی را که بگذارد چهار رکعت قبل از عصر و دو رکعت نماز گزارید پیش از مغرب و در رکعت  
 سوم گفت هر که بخوابد و این بنا بر آنست گفت از آنکه مردم آنرا سنت گیرند و خود شش  
 قبل از مغرب و دو رکعت گزارده آنست گفت ما دو رکعت بعد از غروب پیش میگیریم و  
 آنحضرت را می دید پس نماز را میگردید بان و نه نمی بیند و از آن و تخفیف میکند آنحضرت صلوات  
 در دو رکعت پیش از صبح تا آنکه عاتشه میگفت که ام الکتاب هم خوانده یا خیر و در آن هر دو رکعت  
 قل یا ایها الکافرون و قل هو الله میخواند و بعد از آن بر جانب دست راست دراز میشد و بدان  
 امر میکرد و میفرمود نماز شب دو گان و دو گان است و چون یک صبح را ترسد یک رکعت بگذارد  
 تا این نماز را ترسازد و در روایت آمده که نماز روز و شب هر دو شش نشانی است کسی گفته این  
 روایت خطاست و قمر مود افضل نماز بعد از فطیحه نماز شب است و در ترقی است بر هر مسلمان  
 و هر که خواهد پنج رکعت و هر که خواهد یک رکعت بگذارد و این موقوف است  
 بر ابی ایوب علی رضی گفته در ترجم نیست هیچ حدیث نماز مکتوبه و لکن صفت است که رسول خدا آنرا  
 مسنون ساخته و یک بار جنب نبوت در ماه رمضان قیام کرد تا شب صحابه شب آمین گفتند  
 حضرتش بر نذر آمد و فرمود ترسیدم از آن که مبادا بر شما نوشته شود و گفت خدا شمار آمد  
 کرده است نماز یک بهتر است از شتران سرخ رنگ گفتند که امام نماز فرمود و تر میان نماز عشا تا طلوع  
 فجر و در ترقی است هر که در نماز از اینست عاتشه گوید یا ده یک در رسول خدا صلوات در رمضان و نه  
 و غیر آن بر یاد ده رکعت چهار رکعت میگذارد از حسن و طول آن هیچ پرس با چهار رکعت میکند  
 از حسن و درازی آن سوال میکن پسر سه رکعت میگذارد عاتشه گوید من گفتم که پیش از آن و پیش از  
 گفت ای عاتشه چشم من نمیباید و دام نمیباید و در روایت آمده که ده رکعت و شب میگذارد یک سجده یک رکعت و یک سجده  
 دو رکعت فجر میگذارد و نمیباید که در روایت دیگر آمده که میگذارد و شب سیزده رکعت و یک سجده و این پنج رکعت متصل و



نخست دو رکعت که در قرآن و در هر شب و در هر یک از آنکه منتهی باشد و تر و بدوی هر وقت باشد  
 در این عاصی اگر گفت توشل فلان بپاش که شب هنگام قیام میکرد پس آنرا ترک نمود و فرمود  
 در هر یک از این اهل قرآن چه که خداوند ترست و در وقت میزد و تر و فرمود و آخر نماز شب خود را  
 و ترک دادند و نیست و در هر یک شب و در هر شب اسم رب که اهل و قلی یا ایها الناس  
 و قلی هو الله می خواند و سلام می داد و در آخر آنها در روایتی آمده که هر سورت و هر رکعت  
 می خواند و در رکعت اخیر قل هو الله و صلی الله علیه و آله میگوید و فرمود و ترک کرد و پیش از آنکه  
 صبح کند و هر که صبح و در وقت و ترک کرد و او را در ترست و هر که صحت از و تر یا فراموش کرد آنرا  
 باید که چون یاد آید بگزارد و هر که ترسد از عدم قیام و در آخر شب وی و ترک کند در اول آن و هر که را  
 طبع قیام و تا خلیل است وی و در پایان شب بجا آر چه نماز آخر شب شب است و این فصل  
 و چون صبح نمایان شد همه نماز شب و تر بر پشت پس و تر پیش از صبح میباید گزارد و بود آنحضرت  
 که نماز چاشت چهار رکعت میکرد از وی افزون آنچه خدای خواست و در لفظی دیگر آمده بر سیاه شده  
 حال آنکه که آید رسول خدا صلی الله علیه و آله چاشت می گزارد گفت تا مگر آنکه از غیب آید یعنی از سفر گفت  
 ندیدم آنحضرت را که گاهی بعد از صبحی گزارده باشد و لکن من این را می گزارم و فرمود نماز او این  
 وی است که بگوید شتر از گرا بکشند و هر که داند که رکعت صبحی بگزارد ساخته شود برای او و حضرت  
 در حین حال آنکه گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله نماز شب است چاشت بگزارد

### باب در بیان نماز چاشت است

آنحضرت صلی الله علیه و آله نماز چاشت افضل است از نماز شب و رکعت و رکعت و در لفظی سبب  
 جز و گفت سه رکعت یک جهان من در دست او است آنکه که فرمود که اگر کسی بگوید بیستم و او نهم  
 بنماز و اذان گفته شود آنرا پست حکم کند و هر که عالم است مردم کند و بیایم آن مردان را که حاضر  
 نماز نمیشوند و حاضران را ایشان بپوزم و گویند یک جهان من در دست او است اگر کسی بداند که

وی استخوان فریبی یا بدیاد و بیخوشی است و وی اقتدا حاضر نشد اگر دو و گران تر نماز بار بر ساقان  
 نماز عشا و نماز صبح است و اگر بداند که درین هر دو جمیعیت بیاید آنرا بینه یا بمقتد مردی بیا  
 آمد و گفت ای رسول خدا مرا قاضیست که تا مسجدم بکشند او را بخصمت داد چون آن مرشدیت  
 داد او را بخواند و گفت برای نمازی شنوی گفت آری فرمود حاضر شو و هر که نداشتید و  
 نیاید او را نماز نیست مگر از صد روایح و هفت اوست بر این عباس آن حضرت صلوات صبح بخوان  
 دوم در آید که نماز نکردن ایشان را بخواند و هر که نداشتند نماز ایشان می کرد و فرمود  
 چرا با شما نکردید گفت بخواند و خواند که آید و این فرمود این چنین کنید چون در منزل خود گذارید  
 و باز امام را در بیاید که هنوز نگذاشته است همراه او بگذارد که این نماز شما را نافله است امام از آن  
 همین است که اقتدای او کنند پس و سیکه تکبیر گوید تکبیر گوید و تکبیر گوید و تکبیر گوید و چون گوید  
 رکوع نماید شاکر رکوع کنید و گوید چون سمع الله لمن حمده گوید شما الله ربنا الحمد لله گوید  
 و در فضل و لذت این آمده و چون بپایه رود شما هم سجده کنید و سجده کنید تا آنکه امام سجد کند  
 چون استاده نماز گزارد استاده گزارید و چون نشست گزارد نشسته بگزارید و این حکم اخیر است  
 صحابه در صفوف تا آخر کردند و فرمود پیشتر آید یعنی در صف اول بایستید و من اقتدای شما  
 بعد از شما میستند و قائم شوند بشما یک بار سجده کوچک گفت دوران نماز کرد مردم آمدند و نماز پیش  
 نماز کردند و فضل نماز در خانه اوست که کتب نماز و نماز عشا و رازی کرده بود فرمود  
 می خواهم که فتنه انگیز شوی چون مردم را است کنی و الشمس و القمر و الاقمار و الدلیل بخوان  
 در حالت مرض با مردم نماز کرد و بر دست چپ ابو بکر آمده نشست خودش با مردم نشست و بگوید  
 و ابو بکر استاده بود و اقتدا بجنب نبوت می کرد و مردم متقهی ابو بکر بودند و فرمود چون امام  
 شود سیکه از شما مردم را تخفیف کند در نماز که در ایشان صغیر و کبیر و ضعیف و عاصی و حبیبت اند  
 و چون تنها بگذارد و چنانکه خواهد بگذارد و فرمود نزد حضور نماز سیکه اذان گوید و آنکه قرآن بیشتر بود  
 دارد امامت نماید چنانچه عمر بن سلمه را که شش یا هفت ساله بود و قرآن زیاده تر یاد داشت

مقدم کردند و فرمود امام است کند قوم را قرائت ایشان از برای کتاب خدا و اگر گنگان در قرائت  
برابر باشند علم ایشان بسنت و اگر در سنت برابرند اقدم ایشان در هجرت و اگر در هجرت یکسان  
ویرینه ترین قوم در اسلام و در واتی کلان ترین در سنی و امام است کند مرد در مقام سلطنت  
دیگر فرستند در خانه او بزرگوار او مگر باذن وی و آنکه امام است نکند زن مرد را و باو نشین  
مهاجر را و ناجیه یونس را اما اسنادش واهی است و فرمود پیوسته کنید صفها را و نزدیکی کنید  
میان آنها و برابرید و دیگر در نماز بهترین صفوف مردان صف اول است و ششم آنها صف  
آخر و بهترین صفهای زنان صف آخر است و بدترین آنها صف اول این عباس شیعیان  
نماز گزارد و برپا را و بایستاد جناب نبوت سرش گرفته از پس پشت او بجنب دست راست  
خود بگردد و اندک آن گفتند آنحضرت نماز کردن و تیمی در پس او است و ایم و مادر ام سلیم در پس  
مالیتاد او بگردد آنحضرت را در رکوع دریافت پیش از آنکه نصف رسد بر رکوع رفت و در رکوع تا  
صف رسید این معنی در حضرت وی مذکور شد فرمود زیاده کند خدا حرص ترا و عود کن و در  
لفظی آمده رکوع کرد جدا از نصف و تا صف خراسید و یکی را دیگر تنها پس صف نماز میکند و اگر  
با عوده نماز فرمود و نیز گفته که نیست نماز منفرد را در پس صف مگر آنکه در ایام هجرت ایشان یکشد  
مردی را بسوی خویش و فرمود چون بشنوی اقامت را بر وید بسوی نماز و باشد بر شما آرام و  
گرا نیاری و ندید هر چه باید بگزارید و آنچه فوت شد آنرا تمام کنید نماز مرد با مردان است  
از تنها نماز او و نمازش با دو کس از کی است از نماز او با یک کس و چند آنکه بیشتر باشند حسب  
بسوی خدا عزوجل آم و رقه را فرمود که امام است اهل خانه خود کرده باشد گویم امام است زنان در وسط  
صف است و این ام مکتوم نامینا را خلیفه خود در مدینه کرد و امام است مرد کند و فرمود نماز  
کنید بر قائل لا اله الا الله و بگزارید در پس قائل او اما سندش ضعیف است هر که نماز را بیاورد  
امام بر جای خود است باید که جهان کند که امام یکند و گن این خبر نیز ضعیف است

باب در بیان نماز مسافر و مجاور

نخستین بار که نماز فرض شده و رکعت بود یعنی در سفر حضرت پس نماز سفر همچنان مقرر ماند  
و نماز حضرت تمام شد یعنی چهار رکعت گردید و در لفظی آمده که پسر هجرت کرد رسول خدا پس چهار  
رکعت فرض شد و مقرر ماند نماز سفر حال اول مگر مغرب که وتر نماز است و مگر صبح که قرات  
در آن دراز باشد چنانچه وقت و غیر هم قصر کردی و هم اتمام و روزی که غایتی و هم افطار کردی و این  
خبر معلول است و محفوظ است که فعل عاقله است که این است که برین شاق نیست یعنی  
اتمام را با عی و در خبر است که خدا دوست میدارد اتیان رخصت خویش را چنانکه اتیان معصیت  
خود را کرده و میدارد و در لفظی آمده چنانکه دوست میدارد اتیان عزائم خود را آنحضرت چون میر  
سه میل یا سه فرسخ برآمدی و در رکعت میگزارد گوئیم میل ارض منتهای مدبر را گویند فرسخ  
سه میل باشد آنس گوید یا آنحضرت صلوات الله علیه لبوی که برآیدیم پس همین دو رکعت میگزارد  
تا بهرین بر گشتیم و این عباس گفته است که آنحضرت نوزده روز که قصر می کرد نماز را  
و در لفظی هفده روز و در روایتی پانزده روز و در لفظی بیست و یک روز هم آمده و چهار گوید و در رکعت  
روز قیامت کرد نماز قصر میفرمود و در حصول این خبر اختلاف است عادت شریف نبوت  
آن بود که چون پیش از زین شمس حرکت کردی ظهر تا وقت عصر تاخیر فرمودی و فرود آمده  
میان هر دو نماز جمع کردی و اگر زین شمس پیش از ارتحال بودی نماز ظهر گزارده سوار شدی  
و در لفظی آمده که ظهر و عصر هر دو میگزاردی و سوا می شد و در روایتی باین لفظ است که چون در سفر  
بودی و آفتاب زایل شد ظهر و عصر هر دو را گزاردی یا در کوچ کردی در بوک ظهر و عصر را یکجا  
و مغرب و عشا را یکجا گزارده و آمده که قصر نکنید نماز را در کمتر از چهار برده از مکة تا عسفان گوئیم  
بریدش نوزده فرسخ را گویند و این خبر را اسناد ضعیف است و صحیح وقت است بر این عباس  
و فرمود بهترین است من کسانی اند که چون بدکنند استغفار نمایند و چون سفر کنند قصر نمایند  
افطار کنند و این اسناد نیز ضعیف است محمد بن ابی اسیر بود آنحضرت را از نماز پنهان  
فرمود استاده بخار و اگر توانی نشسته کن و اگر نتوانی بر بچه کن آنحضرت بیماری اعیادت

کرد و بدید که نماز بر وساده می گزارد آنرا بیگن و فرمود نماز کن بر زمین اگر توانی و در اشاره کن  
در سجده را فرود ترا در کوع ساز و خودش را ملایم عالتش دید که چهار زانو نشسته نماز می کند حاکم  
این حدیث را تصحیح کرده

### باب در بیان نماز جمعه

آنحضرت بر چه بهاسی منبر را شاد کرد که تو هم از ترک جماعت باز آیند و نه خدا بر دهناس  
ایشان مهر کند و از غافلان گرد و صحابه با آنحضرت نماز جمعه گزارده بر میگردد و دیوار را  
را سایه نبود که بدان سایه گیرند و در قفله آمده که جمعه می گزاریم با او نزد و آل شش با بیگشتیم  
جویان سایه پس بن سید گویند بودیم که قیل و کفیم و طعام چاشت خوریم گریه از جمعه و عید  
رسالت آنحضرت خطبه میخواند استاده درین میان کاروانی از شام آمد مردم بدین شرف  
همین روز و دمس بجای خود ماندند و فرمود هر که رفتی از نماز جمعه و جز آن دریافت باید که یک  
رکعت دیگر بران بیفزاید و نمازش تمام شود و این مثل قوی است و خطبه را استاده خواند  
باز بنهستی پیرمردی دستار خطبه دیگر خواند و جابر گفته هر که ترا خبر دهد که نشسته خطبه  
می خواند وی دروغ گفته و چون خطبه خواندی هر دو چشم او سرخ گشتی و آوازش بلند گردد  
خوشتر سخت شدی تا آنکه گویا از لشکری میترساند و میگفت جبرئیل که در مساکم و رفیق بود اصحاب  
فان خیر الحدیث کتاب الله و خیر الهدی هدی محمد و شر الامور محدثاتها و کل  
بدعت ضلالة رواه مسلم و این کلیه بر اطلاق خود است مخصوص البعض نیست و در روایتی آمده  
که در خطبه جمعه حمد و ثنای خدا گفته و بر اثر آن کلمات مذکوره فرمودی و آوازش بلند شد است  
و در روایتی این عبارت افزوده من یهدی الله فلا مضل له و من یضلل الله فلا هاد  
له و نسائی کل ضلالة فی النار زیاده کرده تا بن یاسر شنید که آنحضرت فرمود طول نماز  
و قصر خطبه او علامت نمیداد است و ام شام سوئق لازم زبان جناب رسالت صلعم باور  
رفته

چه هر جمعه بر سبزه و خطبه این سوره را بخواند و هر که سخن کند روز جمعه و امام خطبه می خواند وی بخیر است  
 که گناهان را بر پشت خود بر میدارد و هر که او را گوید خاموش باشد و بر جمعه نبود در روایتی آموخته  
 چون یا خود را روز آدینه خاموش باشد گفته و امام خطبه می خواند این حرکت لغو کردی تسبیح  
 روز جمعه در آمد و جناب نبوت صلعم خطبه می خواند فرمود نماز گزار دی یعنی دو رکعت تحیت گفت  
 نه فرمود برخیز و دو رکعت بگزار و این متفق علیه است از حدیث جابر و دال است بر وجوب  
 این نماز و حال خطبه باشد و آنحضرت صلعم در نماز جمعه سوره جمعه و سوره منافقون بخواند  
 و هم در آن و در نماز عیدین سبح اسم و هل اتی قرائت میکند و یک بار که نماز عید بگزارد و جمعه  
 خصصت فرمود و گفت هر که خواهد بگزارد و فرمود هر که جمعه گزارد چهار رکعت بعد از آن بجا آورد و صلعم  
 وقتی کرد از وصل نماز بنماز تا آنکه سخن گوید یا بیرون آید و هر که غسل برآورد و جمعه را بیاید و آنچه  
 در مقدار است نماز بگزارد و خاموش نشیند تا آنکه امام از خطبه فارغ شود پست بر او نماز  
 آدینه بجا آرند بخشیده شود و آنچه میان او و میان جمعه دیگر است و سه روز نیاورد آن  
 آنحضرت صلعم ذکر روز جمعه کرد و گفت در آن روز ساعتی هست موافق نمیشود آنرا هیچ بندگی  
 و حالیکه استاده نماز میگذارد و از خدا چیزی می خواهد اگر آنکه میدهد خدا او را آنچه خواهد و در لفظ آمده  
 که اشارت کرده است خود با آنکه این ساعت خفیف است ابو بکر آنحضرت صلعم را شنید  
 که فرمود این ساعت در میان جلوس امام اقصای نماز است و لکن راجح و قضاوت است بر او  
 و در روایت دیگر آمده که در میان نماز عصر تا غروب آفتاب است حافظ این حجر گوید اختلاف  
 کرده اند درین ساعت بر زیاده از چهل قول که در شرح بخاری یعنی فتح الباری الامامش کرده ام  
 گویم تمام این اقوال در مسک احتتام شرح بلوغ المرام مذکور است و این روایت که در هر چهل  
 کس پس زیاده از آن جمعه باشد بر سنت بدان گذشته است اما وضعیست و او بگوید حکم نماز جمعه  
 حکم نماز است پنجگانه است در تفسیر و تطبیق جز آنجا که خطبه که در دیگر نمازها نیست و حاجت نیست  
 نبوت آن بود که در هر جمعه از بر آموختن و مومنات است غفاری و بعضی آیات قرآن از بر

ندکیر مردم و خطبه خواندی و فرمودی جمعه حق واجب است بر مسلم در جماعت مگر بر چهار کس نبند  
او زن کوک و بیارگویم و اگر قید جماعت نبودی جمعه را تنها هم میتوان گذارد و لکن لا اقل دو کس  
می بایند تا این نماز برپا شود و فرمودیست جمعه بر مسافر و سندنش ضعیف است و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله  
بر منبر ایامی مردم روی خود سوی او میکردند و روی بر چو بستی یا بر کمان تکیه ده می استاد

### باب در بیان نماز خوف

این نماز بر چند وجه آمده از آنجمله روایت صالح بن خوات است که طالعته آنحضرت صلی الله علیه و آله  
نماز گذارد و طالعته دیگر و پیروی دشمنان و سپس با هم بیان یک رکعت بگذارد و همچنان  
استاده ماند و آنها نماز خود تمام کردند و برگشته پیش دشمنان صف بستند گروه دیگر آمد با ایشان  
نیز یک رکعت باقی ادا کردند و نشسته ماند تا آنچه ایشان نماز خود تمام نمودند پس سلام داد و با ایشان  
و این وجهیست و روز ذات الرقاع بود و در غزوہ نجده صحابه با آنحضرت صلی الله علیه و آله در برابر دشمن  
صف آرا گشتند آنحضرت با ایشان نماز استماع کرد و پی با آنحضرت صلی الله علیه و آله نماز گذارد و گروه دیگر  
روی بر دشمن آورد آنحضرت صلی الله علیه و آله یک رکوع باد و سجده کرد با زاین گروه یک سجده طالعته او سجده  
که نماز نکردند برگشت و آنها آمدند پس با ایشان نیز یک رکعت باد و سجده بگذارد پس سلام داد  
و هر واحد از آنها بر خاسته یک یک رکعت باد و سجده از برای خود بجا آورد و اول لفظ سبحان الله بود  
و این لفظ بخاری است از روایت ابن عمر و جابر گفته حاضر شد هم همراه جناب رسالت صلی الله علیه و آله  
نماز خوف را پس در صف بستیم صفی خلف رسول خدا و عدد میان ما و میان قبله بست آنحضرت صلی الله علیه و آله  
بکیفیت ما هم اسدا که گفتیم پس یک رکوع کرد با هم نیز یک رکوع نمودیم باز سر از رکوع برداشت و ما همه نیز  
سر از رکوع برداشتیم باز سجده فرود رفت و صفی که متصل او بود و هم سجده کرد و صف مؤخر در سجده  
استاده ماند چون سجده تمام کرد و صف متصل بر خاست احدیث و در روایتی آمده که سجده نمود  
سجده نمود همراه او صف اول و چون برخاستند صف دوم سجده کرد و متاخر شد صف اول

و متقدم گردید صفت ثانی و در آخر این روایت آمده که سلام داد آنحضرت صلوات الله علیه  
و ادبها بگفتن و این نزد مسلم است و در لفظی و او نوشته که این نماز در عصفان بود و در خبر  
جابر آمده که بایک طائفه از اصحاب خویش دو رکعت بگزارید پس سلام داد باز دو رکعت  
گروه دیگر بجاء آورد و در حدیث ذلیفه آمده که بایک گروه یک رکعت و با گروه دیگر یک رکعت و دیگر گروه  
هر دو طائفه رکعت و دیگر خود قضای کرد یعنی آنکه بر رکعت واحد نمودند از این حدیث که نماز خون یک رکعت است  
بر هر وجه که باشد ضعیف الاستادست همچنین حدیث دیگر که نیست سه روز نماز خوف

باب و بیان نماز ہر عرصہ

فرمود و فطر آن روز رست که مردم افطار کردند و صبحی آن روز که قربانی نمایند ستوا بر سر چینه آندند  
و گویای دادند که دیر و زماه را دیده اند آنحضرت صلوات الله علیه را امر کرد که روزه بکشند و فرمودند  
بعد گاه روز و غیرت روز فطر تا آنکه چند غمرازی خود و در آن فطر آمده که از او ادب یعنی طاق می خورد  
و در روستا تیه و از شده که بیرون نمی آمد روز فطر تا آنکه چینیست بخورد و تنجو در روز قربان آنکه  
سازگار و او فرمود بهر آوردن زنان بالغ و دختران و و شیخه و حائضان و دیه و عید مادر  
خیر و دعای مسلمانان حاضر کردند و حائضان از مصله کنار گیرند آنحضرت صلوات الله علیه و ابو بکر و  
عمر و سعید بن ابی بنی از پیش از خطبه می گزارند قبل و بعد آن نمازی و دیگر نمی کردند و این سنان را  
بلا اذان و اقامت گزارده و چون از عید بمنزل برگشته دو رکعت گزارده و دستش بر سر  
فرز درج بسوی مصله در بر و عید اول چیزیکه بدان آغاز می کرد نماز بود باز برگشته برابر مردم  
حلی ستاد و مردم همچنان بر صفهاست خفته نشسته می ماندند ایشانرا و عطا و امیر میفرمود و فرمودند  
در فطر دو رکعت اول بخت با رست و در رکعت دیگر پنج بار و قرات ابدال بر ده دست مرتزی  
تعبیه این روایت از بخاری نقل کرده و در و عید سور ه ق و اقترت میخواند رواه سلم و در  
آیه شریفه می یافت طریق میکرد رواه البخاری است اهل مدینه را و در و عید بود و چون آنحضرت صلوات الله علیه



روز و مرگ ابراهیم بر عهده آنحضرت صلوات الله علیه و آله و در وقت مردن گفتند این کسوف بنا بر  
مرگ اوست آنحضرت فرمود صلوات الله علیه و آله و در آیت است از آیات خدا از برای موت و  
حیات احدی گرفته نمی شوند چون اینجانب می بینید و عاقلانید و نماز گزارید تا آنکه منکشف شود  
و در لفظی محلی کرده و در روایت تا آنکه منکشف شود آنچه با شماست و درین نماز بقرآن است  
کرده و در رکعت چهارم رکوع و چهار سجده نموده بگوید منادی را بر آنجست که خدا کند الصلوة  
جاکمعة و در صفوف نماز گزار دو قیام طویل قریب خواندن سو و بقر کرد و باز رکوع و دراز  
نمود و سر برداشت تا در ایستاده ماند مگر فرو و نماز قیام اول باز رکوع طویل بجا آورد مگر  
کتر از رکوع اول پس سر سجده رفت باز تا در ایستاده ماند لکن کمتر از قیام ثلثین باز رکوع شد  
و رخت و دراز کرد اما کمتر از رکوع اول و چون سر از رکوع برداشت قیام طویل فرو و نماز قیام  
اول فرمود باز رکوع طویل کرد کمتر از رکوع پیشین باز از سجده افتاد و پس نماز برگشت و آقام  
روشن شدن بود مردم را خطبه کرد و در روایت آمده که در گشت هر شش رکعات در  
چهار سجده گزار دو هم شش رکعات با چهار سجده است مری گشته و نیز پنج رکعات با دو سجده  
آمده و در رکعت ثانیة نیز پنجین نموده و هرگز با دو سجده نوزیم مگر آنکه سه و دو زانو می نمود  
و گفت اللهم ارحمه و ارحمة ولا تجعله احد اباء و در نماز شش رکعات با چهار سجده  
گزارد و فرمود نماز آیات همچنین باشد

پاپ در میان نمازبان

آنحضرت صلعم متواضع متبذل متخشع متضرع متضرع از خانه برآمد و دو رکعت بگزارد و خجانه  
در عید میگزارد و این خطبه شما خواند یعنی باین طول و عرض که مرسوم می خوانند و ترانه  
بر منبر وارد شده مردم پیش وی صلعم شکوه قحط و مطر کردند و فرمود که منبر پهنند پس در  
عید گاه نهادند و وعده داد مردم را بر آمدن در روزی پس چون آمد وی هر نمایان شد  
برآمد و بر منبر نشست و کبیر برآورد و خدا را حمد کرد و فرمود شما شکوه خشک سالی و بار خور کردید  
و ایتنا لے شمارا امر کرده است بآنکه او را بخوانید و وعده داده است که پیروز از برای شما  
بازگفت الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک یوم الدین لا اله الا الله العلی  
ما یرید اللهم انت الله لا اله الا انت انت العنی و حق الفقراء انزل علینا الغیث  
و اجعل ما انزلت علینا قوه و بلاغاً لی حبیب باز دستها برداشت تا آنکه بیاض البیضاء یعنی  
دیدند و پشت خود بسوی مردم کرد و چادر شریف را بر گردانید و وی را رفع یدین بود  
و روی مردم آورد و از منبر فرو آمده دو رکعت بگزارد و حق سبحانه و تعالی ابر سه پدید آورد  
که غریب و خشنید و بارید و قصه قحط را در بخاری است و در وی آنست که رو قیامه شد دعا  
و دو رکعت نماز کرد و بجز قرائت و تکبیر را فرمود تا قحط بر گردد و مردمی روز جمعه مسجد را گزیدند  
استاده خطبه میخواند گفت ای رسول خدا ما متباه شدیم و راهمان قطع گردید خدا را بخوان که  
ما را باران دهد و دست شریف خود برداشت و گفت اللهم اغثنا اللهم اغثنا  
و در این حدیث ذکر دعای اساک باران نیز آمده عمر بن خطاب رضی الله عنه چون قحط افتاد  
استسقا بعباس میکرد و میگفت خداوند آب می خواستیم از تو بوسیله پیغمبر تو و تو آب میداد  
ما را و اکنون تو سئل میکنی بسوی تو بچشم نبی تو پس ما را آب بده پس باین گفتن آب داده میشدند  
و این نزد بخاری است آنس که میفرماید جناب سالت آب بودیم که بارانی در رسید آنحضرت صلعم  
حیانه خود از تن برداشت تا آنکه آبش بر رسید و فرمود حدیث عهد بود یعنی تازه روزگاریست  
بر ب خود سه ای نفس خرم باد صبا + از بر یار آمده مر صبا + و چون باران را دیدی گفتم

اللهم صل علی نافع وادع ناعی ویت صل علی طلب آب باران اللهم جعل لنا سحبا کثیرا  
فصیفنا ذل فیما صحیح کما نطو ناهنه رذا اذا اقطقنا سحبا یاذ الجلال والا کرام وقرین  
سلیمان علی السلام باسستقا برآمده بود و حسیله را دید که بر پشت خود را زرشده و پاهای  
خود بسوی آسمان برداشته است و میگوید اللهم انما خلقت من خلائک لیس بناغی  
عن سقیاک گفت برگردید که در عای غیر خود آب داده شدیر و یک بار در استسقا پشت  
کفها انشارت بسوی آسمان کرد و عرض کرد و طلب باران دعا و نماز هر دو ثابت است و هر دو کافی

### باب در بیان جامه

فرموده است من اتوا بی با شند که جزو حریر و احلال سازند گویم جزاخر نیز مضبوط کرده اند و  
اولی جنی شتر سگانه و ثانی یعنی قوب منسوج از صوف و ابریشم است و ثنی فرموده از نوشتین  
آب در آورده باشد در ویم و از خوردن در آن و از پوشیدن جائه فریشیم و در باران نشستن  
بر آن مگر مقدار دو اصبع یا سه یا چهار انگشت و عبد الرحمن بن عوف و زبیر را در قمیص حریر از  
حاکه که هر دو کس از کثرت قمل بود و سوری لباس در سفر داد و علی مرتضی را حاکه سیرا پوشانید  
وی در آن حاکه بیرون آمد و دید که از خشمش در روی مبارک نبوی است از ایمان زنان خود پاره  
پاره قسمت کرد و سیرا حریر محض باشد و در شوب بغیر اختلاف است راجع محل است و حدیث  
همی از قوب مصمت از قوب ضعیف است در وافر نشیم اثبات است و احلال است و بر ذکر این بیان حکیم  
خدا چون بر بنده خود اندام می کند دوست دارد که اثر نعمت خودش بروی بپند و از پوشیدن  
قوس و مصفر نهی کرده قوس آنکه روی حریر باشد بر شمال آنچه مصفر آنکه سیخ رنگ بود و از مصفر  
و حاکه حریر سیخ بخت بود و نه مخطوط و از اینجا است که چون بر این عمرو و بنامه مصفر و پرمو و امک  
امروک بخت یعنی مادر تو پوشیدن این جامه ترا امر کرده باشد آسمان دختر الی کجی پسر است  
بیرون آورد و حسیب و هر دو آستین و هر دو کتادگی او از پیش و پس و خفته بود و بیابان

جبهه نزد عالیشان بود تا آنکه بر دوازوی با سوار رسید و این جبهه را جناب رسالت از برای وفد جمیع  
می پوشید و اسم گوید ما آنرا از برای بیان می شویم و بدان طلب شفای کنیم

## کتاب در بیان جنات

فرمود بسیار یاد کنید بازم لذات را یعنی موت را و هیچ یکی از شما بنا بر گزندی که بوسه  
فرود آمده است تناسل موت نکند و اگر ازین تمنای چاره نبود پس چنین گوید اللهم اجعل  
ما کانت المحیوة خیرا لی و توفی اذاکانت الوفاة خیرا لی و فرمود من بعز جبین می  
و مر و کان خود را لا اله الا الله بیا موزید یعنی آنکه نزدیک مردن هست و برانها تیس بخواب  
یعنی بر مختصر آنحضرت برای سلمه در آمد و دید که چشم او بهم نمی آید آنرا پوشید و فرمود روح چون  
مقدوس میشود نگاه در پی او می رود کسان خانه ابی سلمه فریاد بر آوردند فرمود دعا کنید و دعا  
خود مگر خیر چه ملائکه آمین می گویند برگشته شما باز فرمود اللهم اغفر لابی سلمه و اسفع ذنوبه  
فی المهدیین و افسح له فی قبره و فی راحه فیه و اخلفه فی عقبه رواه سلم جناب نبوت  
را نزد وفات بجا در جبهه چسبیدند از پنبه بود یا از کتان و جبهه چادر خطاط ساخته تیس را گویند  
ابو بکر صدیق آنحضرت را بعد از موت بوسه او آنحضرت فرمود جان من آویخته و ام است  
تا آنکه از وی قضایش کنند یکی از اجل بر افتاد و بر دوازوی فرمود به آب و کنارش نشویند و در  
دو جا مکین نمایند چون خواستند که آنحضرت را غسل دهند گفتند یا نعیم که همچو مردگان خود  
بر سینه کنیم یا خیر ام عطیه زینب دختر آنحضرت را غسل میداد فرمود اگر مصلحت بینید به بار یا پنج  
بار یا بیشتر از آن آب و کنار نشویند و در مره آخر کافور یا چیزه از آن بیا نیز بر ام عطیه گویند  
چون از غسل فارغ شدیم آنحضرت را اعلام کردیم که بنزد خود را بسوی ما بیاخت و فرمود این  
شمارش بگردانید و در لفظ آمده که باریت غسل بیاسن و بر اضع وضو کنید ام عطیه گوید پس  
موی سرش را سه گیسو کردیم و پس پشت وی بینه ختم عاقله گفته مکفون شد آنحضرت در

سه جامه سفید سحلی از پنبه یعنی مغسول یا سانه امین و در آن قمیص و عمامه بود و عبدالمعز  
 آنجا میرود پیش قمیص نبوت از برای کفن وی بخواب است باو خشنید یعنی تکبیر و قمیص و عمامه  
 و فرمود جامه سه سفید بپوشید که بهترین ثیاب شماست و مردگان را در آن کفن کنید و  
 چون بر درستی که کفن کشید تخمین کفن نمایید یعنی تمام و پاک باشد و بود آنحضرت که جمیع  
 سیکر میان و و مرد و زن که آن احد در یک جامه و می پوشید که کدام یک از این هر دو  
 گیرنده ترست قرآن را پس همانرا مقدم میکرد و در کفن و ایشان مغسول نشدند و نماز نکرد بر ایشان  
 و فرمود گمانی نکنید در کفن که در و بر بوده می شود و حالش را گفت که اگر پیش اوین میرسد  
 غسلت دهم بحاریت و در آن ذکر نماز و دفن و کفن نیز هست از اینجا است که فاطمه زهرا رضی را غسلت  
 کرد و غسل خویش و بر غلامی که در زمان حرم شده بود امر بگزیدن نماز و دفن او فرمود و بر کسی  
 که جان خود را بشخص یعنی تیر کشیده بود نماز کرد و در قصه زنی که مسجد را جا رب می داد آمده که  
 فرمود چه امر اخبر نکردید بنمایید مرا قبر او چون نمودند بر آن نماز کرد و فرمود این گور را باز ناریست  
 بر اهل خود و او تعالی آنها را روشن می کند بنابرین بر آنها و از نمی نمید و و نجاشی را در روز که  
 مرده بود دفن کرد و اصحابه بصدقه برآمد و صفت بست و چهار تکبیر بروی برآورد و متفق علیه و متفق  
 جمیع مسلمان نیست که میرد و بر جنازه او چهل کس که هیچ شی را با جنازه شریک نمی گردانند بایستند  
 اگر آنکه او تعالی شفاعت ایشان در با و او می پذیرد زنی ام کعب نام در نفاس مرده بود و نماز  
 جنازه بر او بر وسط او ایستاد و بر هر دو پس برضیاد و سجده نماز کرد و بدین ارقم بر کسی از جنازه  
 پنج تکبیر برآورد چون پرسید بزش گفت آنحضرت همچنین تکبیر می گفت رواه مسلم و الا بقیه علی تفسیر  
 برسل بن حنیف شش تکبیر گفت و فرمود وی بدری است و اصله فی البخاری جابر گفته آنحضرت  
 و تکبیر اول سو و فاتحه می خواند و آنرا این حدیث ضعیف است مگر ابن عباس بر جنازه فاتحه  
 خوانده و گفته تا بدانید که این صلت است و این نزد بخاری است و از او چیزی نیست بر کسی  
 جنازه که عوف بن مالک آنرا گرفته الله اعلم و رحمه و عافه و اعف عنه و اکرم

نزله و وسع مدخله و اغسله بالماء والتنج بالبرد و نقه من الخبثات كما اذقيت الثوب  
 الابيض من النتن ابدله دار اخيرا من داره و اهلا خيرا من اهله و اذخله الجنة  
 و قفا فتنة القبر و عبد النار و اوه سلم گویم این موضع در خود غبطه سست تا اگر ایمان یارینا نرسد  
 و ليس ذلك على الله بعزيز و آیه که چون بر جنازه نماز گزاردی گفتی اللهم اغفر لحينا و مبتلانا  
 و تقنا هداونا و فاعلنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و انشانا اللهم من احببتنا هدانا فاحیه علی  
 الاسلام و من تو فلتنا هدانا ففوتنا علی الايمان الله جل لا تقهر منا اجرة و لا تضلنا بعد  
 رواه مسلم و الاربعة و فرمود چون نماز کنیدی بزموده و عاکنیدی و ارا باخلاص و شتابی کنیدی بخانه  
 چه اگر صالح است خیر است که پیش میفرستید او بسوی آن و اگر سوا می آید است پس بدست که  
 می نمید آید از گردنهای خود و هر که حاضر شد جنازه را و آنکه نماز گزارد بران و اگر یک قیاط  
 و هر که حاضر شد او را تا دفن و یار و قیاط است گفتند و قیاط پیاست شد فرمود و بگوید که  
 در رواست آمده تا آنکه نماده شود در محد و هر که همراه جنازه شد بران ایمان و احتساب  
 همراه مانده او را تا آنکه نماز گزارده شد بروی و فرغت دست بهم داد و دفن او دی بر میگردد  
 بدو قیاط هر قیاط بگوید که احسد باشد این عمره من حضرت و ابو کبیر و عمر را و بدید که پیش جنازه  
 میروند و این مثل است و نمی کرد زمان را از دفن همراه جنازه و لکن عمر است نکرد و فرمود چون  
 جنازه را بنفید یا بتید و هر که همراهش بود و نشیند تا آنکه نماده شود یعنی بر زمین یا در محد و اول  
 اوفق است با حدیث عبید الله بن زید مرده را از پائین قبر و قبر در آورد و گفت این هفت است  
 و آنحضرت فرمود مردگان خود را چون در قبر بنید گوید بسم الله و علی علیه السلام الله  
 و فرمود شکستن استخوان هر چه شکستن او است و حالت حیات یعنی در گناه برابر است اسعد  
 این و قاضی گوید برای آنکه سادید و بران شتهای خام است تا ده کنیدی چنانکه آنحضرت فرمود  
 و بلند کرده شد قبر او بر زمین اینرا زده یک ششم گویم قد رتبتم قوف است و فرمود همان شوی  
 باشد و نمی فرمود و آنکه گردن قبر و نشستن بران و ادینا شستن بالایان و نماز کرد

بر عثمان بن مظعون و آمد بر قبر او و انداخت بروی خاک سه بار و وی ایستاد بود و چون  
از دفن سیت فراغ شدی بر قبرش ایستادی و گفتی آفرزش خواهید از برای برادر خود  
و سوال کنید از برای او ثقیبیت را که وی درین دم پیرسیده میشود و این نزد او دوست  
یا صیغی حاکم خمره این حبیب گوید صحابه و دست می داشتند که چون برابر کرده شود و قبر بر موش  
و مرم و از و سه برگردند و نزد گو را و گویند یا فلان قل لا اله الا الله سه بار یا فلان قل  
ربی الله و دینی الاسلام و نبی محمد و این حدیث بطریق وقف و رفع هر دو موشی شده  
و فرمودنی می کردم شمار از زیارت قبور پس زیارت کنید آنها را که مذکر آخرت و فرمود  
و نیاست سه کیسه بگو غریبان شهر سیری کن + بمین که نقش المهاجر باطل افتاده است  
و در تفرار روح روایات مختلف آمده از عرش تا فرش نشانداده اند تا آج آنست که ارواح  
بنیسان در عیدین است و ارواح کفار در عیدین در برزخان زلزلات قبول لعنت فرموده و همچنین  
تا شمس و ستاره و از ام عطیه بر عدم نوح بجان گرفته و فرموده و رعداب کنند در قبر باران است  
بر روی در دفن دختر بنوئی انس حاضر بود و آنحضرت نزد گوش نشسته دید که هر چه چشمش  
اشک میریزد و فرمود که مردگان را در شب فن نکنید مگر آنکه مضطرب دیده و در عطفیست که خبر  
کرد از آن قبور و شب تا آنکه نماز کنند بروی و وی که خبر مرگ جعفر رسید فرمود این برای آل جعفر  
طعام سازید که ایشان را شایسته است و صحابه را نیز و بر آمدن بسوی آنها بر این دعای معروف است  
السلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین امان نشاء الله بکم الاحقون نسل الله  
لنا و لکم العافیة و باری بر قبور مدینه گذر کرد و روایات آن آورده فرمود السلام علیکم  
یا اهل القبور یرفع الله لنا و لکم انتہ سلفنا و نحن بالانتم امرو و اگر از رفته حریفان  
خبری نیست + فرمود است درین بزم دما هم اثری نیست + و فرمود و شما هم نه بهید مردگان را  
چه رسیدند یا پیش فرستاده اند و فرمود تا ایند بهید زندگان را + و شما هم نه بهی که طا  
باشند + نه بهی معلوم اهل نه بهی معلوم +

## کتاب در بیان زکوة

آنحضرت معاذ را باین فرستاد و فرمود فرض کرده است او قتال برایشان صدقه در مال  
که از تو آید آن گیرند و بر نظر اباذر گذاشتند آن گویا ابو بکر او را کتاب نوشت و سیکه بسوی  
بحرین فرستاد و آن کتاب این است بسم الله الرحمن الرحیم این است فرضیه صدقه  
که آنحضرت بر مسلمانان فرض فرمود و خدا بدان رسول خود را امر کرد و هر سبت و چپ از  
شتران و آنچه کمتر ازین است یک گوسفند است در هر پنج شتر یک گوسفند باشد و چون بسند  
بست و پنج تاسی و پنج پس و چپ در آن یک بنت مخاض است یا یعنی آنکه یک سال  
بروی گذشته باشد و در سال دیگر قدم نهاده پس تا آخر آن سال عین نام داد و اگر بنت مخاض  
نباشد این لبون زیاد یا یعنی آنکه دو سال بروی گذشته و در سال سوم در آن و چون بسند  
شش تا پهل و پنج برسد در آن یک بنت لبون بشی است و در پهل و شش تا شصت  
یک حقه بود که فتره شتر یعنی آنکه سه سال بروی گذشته و در سال چهارم در آن و در شصت  
یک تا هفتاد و پنج یک حقه است یعنی آنکه بروی چهار سال گذشته و پایی و پنجم گذشته  
و در هفتاد و شش تا نود و دوازده بنت لبون است و در نود و یک تا یک صد و سبت و در هفتاد و شتر  
و در زیاده بر یکصد و سبت در هر چهل شتر یک بنت لبون است و در هر پنجاه یک حقه و هر که جز  
چهار ابل ندارد و روی صدقه نیست مگر آنکه خداوند شتر نخواهد و اگر گوسفندانیکه بیرون می چرند  
و تنگیه چل تا یک صد و سبت باشند یک گوسفند است و در زیاده بر یکصد و سبت تا دو صد  
و اگر گوسفند است و در زیاده بر دو صد تا سه صد گوسفند باشد و چون برست صد بیفزاید  
هر صد یک گوسفند و چپ باشد و اگر درین سائمه از چل گوسفند یک گوسفند کم است پس  
در آن خود صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخواد و میان تفریق حصص کنند و زیاده میان جمیع تفریق  
نمایند بخلاف صدقه و آنچه میان دو خلیط باشد هر دو با هم تراضی براری کنند و در خارج حد است



کلان سال و عیال روز نمیدهد مگر آنکه صدق بخوابد یعنی ستانده صدقه و در نیم خالص  
 چهل یک است و اگر نبود مگر یک صد و نو در آن صدقه نیست مگر آنکه صاحبش بخوابد و هر که در  
 او از شتران صدقه جذعه بود و او صدقه نداد بلکه نزد او حق است از وی همان حق بپذیرد  
 و هر که آن دو گوشت بپذیرد اگر دست بهم دهند یا بست در هم بپوشانند و آنکه حق نداد و جذعه داد  
 از وی همین جذعه قبول کنند و صدق او را دو گوشت یا بست در هم بپوشد و راه بخاری جناب  
 نبوت چون معادن چهل را برین فرستاد امر کرد که از هر ست گاوی یک گوساله نر یا ماده و از هر چهل  
 گاوی دو ساله و از هر قلم یک دینار یا بر آن جا ماعفری بگیرد و فرمود صدقات مسلمانان  
 بر که های ایشان گرفته شود و راه خود لفظی آمده که بگیرد از آنکه و خواهانهای ایشان و قیمت بر مسلمان در بنده و  
 اسب او صدقه مگر صدقه فطر و در هر سال ابل در چهل مهار یک بنت لبون است شتران را  
 از حساب آنها جدا نکنند و هر که صدقه دهد یا میدا جرد او را اجرا باشد و هر که نهد یا از وی بگیرد  
 و نیمه مال او فطر نیست از فطر نیست پس پروردگار و حکال نیست آل محمد صلعم را از صدقه هیچ  
 و در دو صد در هم که کول بران گذشته است پنج در هم است و هیچ نیست تا آنکه بست دینار  
 بود و هر که سال بگیرد پس در آن نصف دینار باشد و در دینار برین نصاب همین حساب  
 واجب گرد و قیمت زکوة و هیچ مال تا آنکه یک چهل بگذرد و همچنین در مال مستحق تا آنکه سال  
 بگذرد و راجع وقف اوست بر علی کرم الله وجهه و در گاوانی که کار می کنند صدقه نیست و این  
 نیز توقوف است بروی علیه السلام و وی تقیم را میرسد که تجارت کند و مال تقیم و ترک ندهد آنرا  
 تا آنجا که صدقه اش بخورد و اسناد این حدیث ضعیف است اگر چه شاهی مرسل دارد آنحضرت  
 را چون تومی صدقه می آورد می گفت اللهم صل علیهم و تنفق علیهم و عباس را حضرت  
 داد و تعبیل صدقه وی پیش از حلالان حول و فرمود نیست و کمتر از پنج اوقیه از نیم صدقه و نه در  
 کمتر از پنج ذو او از شتران صدقه و نه در کمتر از پنج و سق از تر صدقه و نه در کمتر از آن در دانه صد  
 و هر چه را آنسان و چشمه آب داد یا غنری است در آن عشرت غنری آنکه آب را بر گماست خود

می کشد و در آنچه آب داده شده است بکشیدن نصف شترست و در روایتی بجای شتری  
بعل آمده و هر دو بیک معنی است و در آن همان غنچه است که گذشت و در آنچه داده شده است  
بسلولی یا بنفع نصف شترست ابو موسی اشعری و معاذ را فرمود که بگیرد صدقات را اگر ازین چهار نفر  
چون کندیم و مویز و خوامان و خیار و خربزه و آنرا نیمی صدقه را معاف کرد و سندی ضعیف است  
و قسم بود چون اندازه کنید انگور و خرما را پس بگیرد و ثلث و بگذارد یک ثلث و اگر نتوانید  
ربع بگذارید و انگور را اندازه کنید چنانکه خرما را بر درخت خرص می کنند و بگیرند در زکوة آن  
نسیب بینی چنانکه در زکوة نخل قمری گیرند و در سندی قطعی است زنی پیش آنحضرت صلعم  
آمد مهرایش دخت او بود و در دست و قمرش دو دست افتار بود از طلا فرمود زکوةش  
می دست گفت فی فرمود و مگر خوش دارم که بپوشانند تر از روز قیامت و دست انتشار از  
آتش و زخ آن زن آن هر دو مسکه بپسند و اسنادش نویست ام مسکه او ضامی از زکوة بود  
آنحضرت را گفت این گنج است فرمود اگر زکوةش دهی گنج نباشد و سمره بن جندب را امر کرد  
به برآوردن صدقه از مالی که از برای فروخت آماده کرده است و در سندی لاین است و در تلخیص  
گفته که در سندی جهالت است استی پس در ایجاب زکوة در اموال تجارت بخت نیز و آنرا  
در رکاد خمس است و رکاز معدن است یا فیه جاهلیت و ثانی اولی است در بای مردی که  
گنج در ویرانه یافت فرمود که اگر در قریه سکونت یافته است آنرا باید شناسانید و اگر در غیر آباد  
یافته است پس در آن و در رکاد خمس است و از معاون قبله که ناحی از سال بحرست صدقه است

باب در بیان صدقه فطر

فرض کرد آنحضرت صلعم زکوة فطر را یک صاع از خرما یا یک صاع از جو بر بنده و آزاد و مرد و زن و خود  
و کلان از مسلمانان و امر کرد با داسی آن پیش از برآمدن مردم بسوی نماز و قمر بودی نیاز  
گردانید ایشان را درین روز از کوچ بکوچه گردیدن و در بدو ششادین آنرا بسوی خدای گفت با صدقه

لی و اویم در زمان نبوت یک صاع از طعام یا صاعی از خوراک یا صاعی از جو یا صاعی از حبیب  
یا صاعی از اذی قطع پس همیشه همان برآرم که در سن نبوت می برآورم و در واتی آنکه  
نبرآرم همیشه مگر همان یک صاع ابن عباس گوید فرض کرده است آنحضرت زکوة فدا از برای  
طهرت صیام از لغو و فحش و بنا بر طعمه از برای سساکین پس هر که پیش او نماز داد و زکوة تقبیل  
و هر که بعد از نماز او پس صدقه ایست آن صدقات

### باب در بیان صدقه تطوع

بفقت کس اندک یا سید و ایشان را خدایتعالی در سایه خود روزی که چر سبایا و سبایا دیگر  
ایشان مردیست که صدقه داد و پنهان تا آنکه ندانست شمال او آنچه نفقه کرد و سیم او و فرمود  
هر آدمی در سایه صدقه دوست یعنی بر و زیادت خواه فرض باشد یا تطوع تا آنکه صدقه  
میان مردم و هر مسلمان که بپوشاند مسلمان دیگر را جامه بر برنگی بپوشاند او را خدایتعالی  
از طعام سبزه بهشت و هر مسلمان که بخواند مسلمان را را بر گشت بخواند او را خدایتعالی  
از میوه های بهشت و هر مسلمان که بنوشاند مسلمان را بر تشنگی بنوشاند او را خدا از حرق مخوم  
و دست بالا بهتر است از دست پائین بالا آنکه سید پائین آنکه می ستانند قبول غیر ذلک و  
فرمود آغاز کن بلفاق بر کسی که عیال دارد ریش می کنی بهتر است صدقه آنست که از پشت  
تو آنگهی باشد و هر که نگاه دارد خود را از سوال نگاه دارد او را خدایتعالی از احتیاج بر مردم و هر که  
مستغنی شود از سوال مردم بپای سازد او را خدایتعالی داد که فضل صدقات به نقل  
و بابت کن عیال و فرمود صدقه کنیدی مردی گفت که زن من دیناری هست فرمود جان خود  
صدقه کن گفت نزد من یک دینار دیگر است فرمود بر زن خود صدقه کن گفت نزد من  
دینار سه دیگر است فرمود بر زن خود صرف کن گفت دیناری دیگر هست فرمود بر خادم  
خود تصدق کن یعنی بر مرکب خود گفت نزد من یک دینار دیگر هست فرمود تو بدان دنیا تره

یعنی هر که مستحق تر باشد با و از زانی دار و فرمود زنی که نفقه کرد از طعام خانه خود و شش برون  
افساده و او را جبر باشد بدان نفقه و زوج او را جبر باشد بنابر کتاب و خدان را مثل آنها بخش  
ایشان از اجز بعض چیزهای کم نگردانند و سب زن ابن مسعود آمد و گفت ای رسول خدا شما فرست  
امر بصدقه کرد یعنی زنان را و فرمودم زیرا من است خواستم که آنرا صدقه کنم ابن مسعود فرمود که  
وی و فرزندانش وی حق کسی هستند که تصدیق کنم برایشان فرمود ابن مسعود راست گفته  
شوی تو و فرزندانش تو حق کسی اند که بر آنها تصدیق کنی گویم این تصدیق عام است از  
فرضیه و قطع و در باره سائل ایشان فرمود که مرد همیشه مردم را سوال میکند تا آنکه می آید بر فرقی  
در نیست در روی و سب یا و از گوشت و هر که سوال کند مردم را مالها می آید بفقده کمتر و سب  
نی طلبد مگر انگری ادا آتش پس بگوید که طلبید یا بسپارید و اگر کسی از شما رسد خود گیر و دو  
پشت نه نیز بر پشت خود آرد و آنرا بفرستد و او قتالی بدان آبروی او را نگاهد و بر دست  
او برای او ادا کند مردم را سوال کنند دهند یا نه دهند و فرمود مسئله خراش است می خراشد  
روی خود را بدان مگر آنکه سوال کند از پادشاه یا در کاری که از آن چاره کاریست

### باب در بیان قسمت صدقات

فرمود حلال نیست صدقه مرغی را مگر پنج کس ایی عامل بر صدقه دیگر هر که صدقه را بجا خود  
خریده سوم قرضه چهارم غوغا کننده در راه خدا پنجم سگینی که بروی تصدیق کرده اند و وی از آن  
صدقه چیزی نتواند اگر سب بدید کرد و کس نزد آن حضرت صلوات آمد و صدقه خواستند که در ایشان  
گردانید و هر دو را چیست یا نیست فرمود اگر خواستید شما را بدیم اما غنی و قوی که سب را در آن خطیست  
و فرمود حلال نیست صدقه مگر کسی که لازم کسی می مری که حال حال است حلال است او را  
تا آنکه بدان برسد و هم مری که جائه آمد و مال و مال که ساخت که وی را نیز مسئله حلال است  
سوم مردیکه او را فاقه رسیده است حلال است او را مسئله تا آنکه بقوای از عیش برسد و چنین

سه احوال سئو حرام است و سائل چرا محذور و دنیا نیست مصدق آل محمد را چه این صدقات  
چو کهای مردم است و در لفظی آمده که حلال نیست محمد و آل محمد را گویم از ما شمی بهایش هم دست  
نیست تا بدیگر سه چه رب بنیر بن طلعم و عثمان بن عفان نزد جناب رسالت آمدند و گفتند  
که بنی مطلب را از جنس خیبر دادی و ما را گذارستی با آنکه ما و آنها در یک منزلت هستیم نسبت  
بشما فرمود جزین نیست که بنی مطلب و بنی هاشم یک چیز اند گویم مراد بنی هاشم و بنی جاحل  
علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل حارث است و حمیر و عثمان آل نوفل و آل عبد  
شمس اند ایشان را با بنی مطلب یکجا کرد و مرد و پیر و صدفه بنی مخزوم گماشته بود و  
ابن رافع مولای نبوی را گفت با من باش تا بهره خود از صدقه برئی ی گفت آنحضرت را  
پرسم چون پرسید فرمود مولای قوم از انفس قوم است و ما اصدقه حلال نیست یعنی این تمام  
روا نباشد و عمر بنی السدعه را عطا یا سید او ی گفت محتاج تر سه را از من بده فرمود بگو  
ماله ایشو یا تصدق کن آنرا هر چه بیاید ترا ازین مال و تو نه شرف هستی و نه سائل آنرا بستان  
و آنچه این چنین نیست پس نفس خود را در پی آن کن

### کتاب در بیان صیام

فرمود تقدیم رمضان بیک صوم دو صوم نکنید مگر مردی را که روز و روزه او باشد که وی در آن  
یوم روز می تواند گرفت و صائم در روز شنگ عاصی ابوالقاسم است قاله عمار بن یاسر  
و فرمود روزی که بر بدیت هلال و افطار کنید بدان و اگر ابر باشد بر شما اندازد ماه کنید یعنی  
سی روز را کامل گردانید چنانکه در روایت دیگر است که اکملوا العدة ثلاثین و در لفظ دیگر  
اکملوا عدد شعبان ثلاثین و مردم هلال می بستند این هم آنحضرت را صلعم فرمود که من آنرا دیده ام  
پس خود هم روزه گرفت و هم مردم را امر بصیام نمود و این دلیل است بر قبول شهادت عدل در حد  
درین محل تو یک بار با و نشینی نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت من هلال دیده ام فرمود و شما و

بوالا اله گفت آری فرمود گواهی می دهی بجز رسول اله گفت آری فرمود اعلام کن ای بلال  
 در مردم بگو که فردا روز گنیزند و فرمود هر که نکرده است روز در شب پیش از فجر او را صیام نیست  
 و در لفظی دارد شده که نیست صیام کسی که در فرض نکرده است از شب آنحضرت صلعم روز سه  
 بر عالتش در آمد و گفت نزد شما چیزی هست گفت نه فرمود پس اکنون من رو بودم با دیگر  
 آمد و پرسید عالتش گفت ما نخیس در پی آمده است فرمود بنما که من صائم بر خاسته ام  
 و از آن نخیس بخورد و فرمود همیشه مردم بخیر اند ما دام که ششابی کنند در کشاد روز و حاجت عبا  
 بسوی خدا اعلی ایشان است و فطر و خیر و بر یک سحر یک است و اظهار کنید بر تر و اگر زیاده  
 پس بر آب بکشاید که آب طهر است و بنی فرمود از وصال مروی گفت تو بودی صامت می کنی فرمود  
 کدام یک از شما مثل من است من شب می خفم و حالیکه طعام می درم مرا رب من و آب می نوشان  
 مرا چون با دشمنان وصال کرد با ایشان یک روز یا یک روز دیگر پستروید نه لاله ای فرمود  
 اگر تا آخری کرد و لاله ای افزودم شمار و این سخن را بطریق کمال بر ایشان گفت چون دید که از صیام  
 باز نمی ایستند و هر که ترک نکرد سخن در دفع و عمل بی باطل و جمل نگذاشت خدا را حاجتی در ترک طعام  
 و شراب اوست و بوسه می داد آنحضرت صلعم عالتش را و وی صائم بود و به اشتراک می کرد  
 او را و حالت صوم و لکن الملک بود از برای ارب خود در رمضان و حجامت کرد و در حال حرام  
 صیام و گذشت بر مردی در بقیع و در حجامت می کرد در رمضان فرمود و حجامت و حجامت هر دو  
 مفطر شدند و اول در بخاری است و آنس گفته بعده رخصت و آنحضرت صلعم صائم را و حجامت  
 و حجامت می کرد آنس وی صائم بود و ترکشید جناب برالت در رمضان بحالت صیام  
 و سندی ضعیف است و نزدی گفته لا یصح فی شیء و صائمی که کحل و شرب کرد و بنیان وی  
 صوم خود را تمام کند و این طعام و قبی او را بجانب خداست و بر فطر در رمضان بنیان صیام  
 و نه کفار و این خبر صحیح الاستاد است و همچنین نیست قضا بر کسی که غلبه آورده و بر قوی و هر که خود  
 کرد و بر وی قضا است آنحضرت صلعم چون در سال فتح به ماه رمضان بسوی که بر آمد روز گرفت

تا آنکه کبریا فرماید مردم هم صیام بپوشند و آب طلبید و آنرا چندان برداشت که مردم  
 برای بریدن آنرا نبوشید گفتند که بعضی مردم هنوز روزه دارند فرمود اینها را نماند و این  
 دو بار بلفظ اولیاء العصابة ارشاد کرد و در کفلی آمد که این قبیح را بعد از عصر وقتی بپاشید  
 که گفتند صیام بر مردم شایسته است و انتظاری شش ماهی بر نه چنان آسانی گفت ای رسول خدا این  
 در خود قوت بصیام در سفر می یابم بزم گناهی هست یعنی اگر روزه بگیرم فرمود این خصیت  
 از طرف خدا بر که آنرا افکند خوب کردیم که روزه گرفتن درست گرفت بروی جناح نیست  
 و خصیت داد شیخ بگیر و در آنکه افکند عوض هر روز سکینی را بخوراند و نیست قضا بروی  
 و سکه آمد و گفت ملاک شد فرمود که ملاک کرد گفت افتادم بر زن خود در رمضان فرمودی یا  
 که ام بندگان که آنرا آزاد کن گفت نه فرمودی توانی که دو ماه پیانی روزه گیری گفت نه فرمود  
 سکین را توانی که بخورانی گفت نه و شبست درین میان زن بیلی از نماز را انداخت حضرت صلوات  
 فرمود این را تصدق کن یعنی در کفاره خود گفت بر فقیرتری از خود نیست میان دو لا بلیت  
 سنگستان مدینه اهل خانه که محتاج تر باشد بسوی این تر از آنرا آنحضرت صلوات بخندید تا آنکه  
 و نمازهای بیشتر نمایان شد و فرمود برو اهل خانه خود را بخوران رواه مسلم و صحیح می که جنب  
 از جمیع پلستر غسل می بر آورد و روزه میگرفت و قضا نمیکرد آنرا و هر که برود بروی صوم است  
 ولی او از طریقت دی روزه بگیرد

## باب در بیان صوم تطوع و صیام منعی

آنحضرت را صلوات از صوم یوم عرفه پرسیدند فرمود که کفار و سال گذشته و سال آینده است  
 و صوم عاشورا کفار و یک سینه ماضیه است فقط در روز و شنبه پیداشم و سبوت گردیم و فرمود  
 بر من می بیند باین جهت درین روز صوم میگیرم و هر که در رمضان روزه گیرد و شش روز را  
 از شوال تابع آن گرداند و صیام در هر باشد یعنی بحساب الحسنة بعشرة اعتنا لها و نیست هیچ

بنده که صائم شود و در راه خدا آنکه دو کسند خدا از روی او تار را افتاد ساله راه و خود شرف و  
می گرفت تا آنکه می گفتند که افطار نکنند و افطاری کرد تا آنجا که می گفتند که روزه نخواهد گرفت  
و در عید فتن که جز رمضان است تکمال صیام که ماه دیگر کرده باشد و بیشتر صوم شده است او  
در ماه شعبان بود و او امر فرمود و بصوم شده روز از هر ماه سه روز هم و چهار روز هم و این را  
ایام بین گویند و فرمود حلال نیست زن را که در روز دیگر دو خوشه او حاضر است مگر باذن او نیست  
در غیر رمضان و از صوم و در روز فطر و غزنی نموده و فرمود و ایام تشریق ایام خوردن و نوش  
و زاید از خدا سه عر و جل است و نیست خصمت هیچ یک را و صوم ایام تشریق مگر کسی را  
که بدی نیافت و از تخصیص شب جمعه بقیام میان شبها و از تخصیص روز آدینه بقیام  
میان ایام نمی آمده مگر آنکه در روز صوم کسی بقیه پس تنار و جمعه روزه نباید گرفت مگر آنکه  
یک روز پیش از آن یا پس از آن صائم گردد و در روایتی آمده که چون شعبان نیمه شود روزی بگیرد  
تا ماه حد است که این روایت نموده و فرمود روزی بگیرد و روزه شبه مگر روزه فرض و اگر نیابد  
کسی از شما مگر همین پوست انگور یا عود و زیت همان را بخاید و در سبزه و زعفران آب است و مالک  
از کارش کرده و ابوداود گفته منسوخ است و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روزه و شبه می گرفت و میفرمود که  
این هر دو روزیوم عید شمره کان است بخوام که مخالفت ایشان کنم و در عقیات از صوم و يوم  
عزونی نموده و گفته روزه نگرفت هر که صوم را بکرد و در فطری الا صام و لا افطر الا

### باب در بیان اعتکاف و قیام رمضان

هر که قیام رمضان کرد برادر ایمان و احتساب بخشید شد او گناه پیشین او چون عشترا فیروزه  
در آمدی آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از خود استوار است و شب را دهنه و آشتی و کسان خانه را بسیار است  
سه شام را بشیم گلی نواز شش کن و نسیم غالیه ساد و زیدین است چشپ و خز دار داده و عفت  
نما صبح گزارده در جای اعتکاف در آمدی اعتکاف و صلی الله علیه و آله و سلم و عشترا و اخرا از رمضان بود تا آنکه



وفات یافت و بعد از وی در زمان او نیز چنین کرد و عاقل گویید رسول خدا سرور را برین می آرد  
 و وی در مسجدی بود و من آن را شانه می کشیدم و نمی آمد و در خانه مرا برای حاجت وقتی که  
 متکلف می بود و گفت سخت برتکلف آنست که عبادت مرخص نکند و بخانه را حاضر نشود  
 و در آن را سس نماید و نه باشد و شود و نه بنا بر حاجتی بیرون آید که آنچه لازم است و نیست  
 آنچه که در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست  
 که در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست و در آنست  
 شب قدر را در خواب دیدم که در شب است شب انبیاست آنحضرت فرمود صلواتی که می خوانم که خیر است  
 شما مطابق واقع افتاده است در باره سب و او خیر است هر که تفری آن کند و این سب است او  
 چیست و این نماید و نیز فرمود شب قدر شب است و بهتم از بهمان است و در آنست و در آنست  
 بر مساوی بین ابی سفیان موقوف گفته اختلاف کرده اند و تعیین لیاقه الله در این توان که  
 در فتح الباری آورده ام اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست و اینست  
 اگر و آنکه شب قدر فلان شب است چنانکه فرمود که الله جل و اعلیٰ عنک عفو تقبل العفو فاعف  
 عتی سه که با بختی که بر حال ما بود که هستیم امیدواریم که الله جل و اعلیٰ عنک عفو تقبل العفو فاعف  
 فرمود و بسته نشود و پالانها که میسوی سه سجده کی صبح که حرام و در این حدیثی میسوی سه سجده  
 سوم بعد از قصه یعنی بیت المقدس و شد حال کنایت است از سفر و این حدیث متفق علیست  
 و آنکه علم حدیثیست که در آن سفر از برای زیارت قبور و جائز داشته اند سفر با سه  
 دیگر دلیل با سه دیگر و احدی در آنست از برای زیارت موقی فاضل یا نه فاضل سفر اختیار  
 نموده و قصه بلال صبیح نیست و این حدیث درین باب مؤذن است تا که اعوان در  
 مسجد یا در اگر چه با تیار سفر از برای سه مساجد فاضله چنانچه

کتاب و بیان حج

## باب در بیان فضل حج و بیان کیسه حج برومی است

آنحضرت فرمود صلوات الله علیه تا عمره کفار و چندین سال است که میان این مردم و دست و پا میزدند و حج میروند و زیارت  
مگر خست گویم هر روز است که در آن تکیه مناسب و همه در یافت و یا آنکه بجناب الهی بپای  
گردد و یا آنکه بهتر از آنکه رفته است برگشته یا در آن اطعام طعام و افشای سلام نموده  
عالت بر رسید که بر زمان هم جبار و آجب است فرمود آری جبار دی است که در آن قتال  
نیست و آن حج و عمره است یا در نشینی آمد و گفت عمره و آجب است فرمود نه و اگر کنه بهتر است  
ترا و راجع وقت اوست بر جبار و هم جبار بر فرود آمد و ایستاد که حج و عمره و و فریضه است  
و تسبیل را جناب نبوت تفسیر نرود و راجع فرموده و راجع ایستاد اوست و سواری چند را  
در مقام راه و حادید فرمود و گفست این قوم گفتند سلامتی تو کیستی فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله  
از آن میان کودکی را برداشت و گفت این راجع باشد فرمود آری و ترا اجر است فضل  
بن عباس ردیف رسول خدا صلوات الله علیه بود زنی از ختم آمد فضل بسوی او نگریست و گرفت و بگوید  
فضل را امید میداد حضرت صلوات الله علیه روی فضل بسوی دیگر برگردانید آن زن پرسید که فریضه  
خدا بر عباد او در حج پر پیغمبر را دریافته است و دی بر راحله نمی تواند نشست از و سه  
حج برگردانم فرمود آری و این درجه الوداع بود و همچنین زنی از عینه آمد و گفت مادر من مذکر کرده بود  
که حج کند مگر نکرده تا آنکه بر او از و سه حج بکنم فرمود آری بکن و بگو که اگر بر باد تو و ام میبود تو آنرا  
نمیدادی بگزارد ام خدا را که او تعالی احق است بوفای این مردم و حدیث دلیل است بر جواز  
نیابت در حج از قریب براسی قریب بنا از اجنبی برای اجنبی و غریب و هر کد که حج کرد باز بالغ  
شد بروی و آجب است که حج دیگر بگذارد و بهتر است که حج نمود و پست تر از او شد بروی حج و دیگر  
اما محفوظ وقت این حدیث است بر ابن عباس رضی الله عنهما حضرت صلوات الله علیه در خطبه گفت خلوت نکنند مردان  
بیگانه مگر آنکه با او و محرم باشند و سفر کنند زن مگر همراهی محرم مردی بر خاست و عرض نمود

که نهم حج رفته است و تمام در فلان غزوه نوشته شده فرمود و بر حج کن همراه زن خود  
 یکی بر آشنیدی گوید لیلیک عن شید صفة فرمود و شبر که است گفت برادر من یا نویشاوند  
 من است فرمود از خود حج کرده گفت نه فرمود حج کن از خود پسترا ظرف شبر که کن و راجع  
 وقفنا و است بر این عباس و سحره باشد نیابت حج ابدان حج خود است نه قبل از آن و آن هم  
 و سیکه از طرف خویش و برادر بود نه از جانب غیر آنحضرت صلیم چون و خطبه ارشاد کرد که  
 حق تقاسم بر شما حج نوشته است اقرع بن حابس گذارش کرد که مگر در هر سال مکتوب  
 شده است فرمود اگر سه گفتم در هر سال است واجب می شد و لکن حج کیا است یعنی  
 در تمام عمر و آنچه بران بنفرا ید تطوع باشد و در حدیث اشارت است بآنکه احکام شرع مفضول  
 برای جناب ختمی پناه صلیم و الله اعلم

### باب در بیان مواقیت

توقیت کرد رسول خدا صلیم از برای اهل مدینه ذی الحلیفه را و از برای شما میان جمع را و  
 از برای آنجا میان قرن منازل را و اهل بین را و اهل مقرر فرمود و گفت هن لهن و لمن اتی  
 علیهن من غیرهن ممن اراد الحج و العمرة و هر که و اهل بین جا باست و می حرام بند  
 از جای که انشاء آن کرده است تا آنکه اهل که از که بر بندند و اهل عراق را ذات عرفه آن  
 داده و در بخاری آمده که این را عمر رضی الله عنه توقیت کرده است و از برای اهل مشرق  
 آنحضرت صلیم عقیق این مقام ساخته و الله اعلم

### باب در بیان وجوه صفت حرام

عائشه گوید بر آدمیم با آنحضرت صلیم دعای حاجت الداعی بعضی از اهلال بعبره کردند و بعضی  
 اهلال حج و آنحضرت اهلال حج کرده بود پس هر که مهل بعبره بود حلال شد و هر که مهل بود حج

تنها یا جامع بود میان حج و عمره وی حلال نشد تا آنکه روز نحر آمد یعنی پس از روز حلال شد  
و از احرام برآمد

### باب بیان احرام و در آنچه بدان تحقق دارد

ابلال نکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گراز نر و سی‌زی الحلیفه و فرمود آمد مرا جبریل و گفت اگر نمی‌خواهی  
خود را برفع اصوات با بلال و خودت برهنه شد از برای ابلال غسل برآور و چه سیده شد  
از لباس محرم پس فرمود که بنوشید قمص و زعمائم و نه سرا و یلیات و نه برانس و نه خفانت  
یعنی پیرین و دستار و یا جامه و کلاه سر پوش و نه سوزه گرانکه سبکی یا پوشش نباید پس نوز  
فرود ترا که عین برود و جامه رنگین بر عطران نپوشد و زن نقاب بر و نیکنده و دست نماند بکار  
و آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم غنیمتی مالیه پیش از احرام و قبل از طواف بیت و منی کرد و محرم را  
از آنکه از کج خود یاد گیرد بکند خطبه نماید و در قصه صید حار جوشی که ابی قتاده بر او احرام  
صیدش کرده بود آورده که آنحضرت صحابه محرمین را بر سید که سبکی از شما اورا امر بصدید  
یا اشاره بدان کرده است گفتند نه فرمود و بخورید گوشت باقی مانده و صعب بن جهمه در  
مقام ابواب و اودان گورخری در بدین فرستاد آنرا بر روی باز گردانید و فرمود و ای پس نکردیم مگر  
آن جهت که محرم هم توفیق آنست که صعب از سبک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم صید کرده بود پس آنرا  
نگرفت و بخورد و ابی قتاده براس آنحضرت صید کرده بود پس آنرا باک آن فرمود و قیل  
غیر ذلک پنج دانه اند که نه فاسق اندخته میشوند و حرام نافع و قلیلا و کثروم و پوش  
و سنگ گزنده و حجامت کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و دی محرم بود کعبه با بنی نجر و ابرو دشته پیش وی  
بروند و سپشما بر روی او می افتاد و فرمود گمان نداشتیم که ایندای تو باین حد رسیده است  
گوشتندی می یابی گفت نه فرمود سه روز و سه روز گیر یا شش مسکین را اطعام بخور آنرا  
مسکین این صاع و چون یک عظمه فتح شد در میان مردم استاد و حمد و ثنا گفت و فرمود

او تعالیٰ حبس کرد و از کله پیل را و رسول خود و منانرا بران مسلط ساخت و هیچ سبکی را پیش  
ازین حلال نشد و مراهم بر اسس ساقی از روز حلال شده است و بعد ازین احدی  
حلال نشود پس صید او را شکار کنند و خوار آنجا را نبرند و حلال نیست ساقط آنجا گوشتند را و  
هر که را قیدی گشته شد او را بهترین دو نظر است یعنی ندیده گیرد یکبار عجب اس گفت مگر از خبر  
که ما از او خاها و گور را بکار می بریم فرمود مگر از خبر ابراهیم علیه السلام که را حرم گردانید و از برای  
اهل که دعا کرد و من برین دعا را حرم ساختم چنانکه ابراهیم که را حرم ساخت و دعا کرد و دم صاع و  
برین دعا و چند از دعاها را برای اهل که و برین حرم است از غیر تا شور

### باب در بیان صفت حج و دخول

جابر بنی انعمه گفته رسول خدا صلوات الله علیه حج کرد و هر کس که حج کرد و بر آمدیم چون ندی الحلیفه رسیدیم  
اسماء و خنیس زن ابی بکر که از ایداد حضرت فرمود غسل بر سر و جای خون را بجا نبرد و  
احرام بند و خودش در سجده نماز گزارده بر تاقه قصوی سوار شد و در بیدار آمد و ابلال کرد و بتجید  
و گفت لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد والنعمة لك والملك  
لا شريك لك چون بخانه رسیدیم استلام رکن فرمود یعنی حجر سود را بوسید و جمیع رکن  
سم باروشی کرد چهار بار و آمد بمقام ابراهیم و دو رکعت نماز کرد و پسترسوی رکن برگشت  
و استلامش نمود و از باب بسوی صفا برآمد و نزد صفا این آیه خواند ان الصفا والمروة من  
شعائر الله ابدأ بها و الله به وبالای صفا برآمده خانه کعبه را دید و بقبله شده و توجید  
بکبر کرد لا اله الا الله وحده لا شريك له لا اله الا الله و الله اعلم کل شیء قدیر لا اله  
الا الله الحز و عدله و نصر عبده و هزم الاحزاب و حده گفت و در میان این اذکار  
سه بار دعا کرد و از صفا بسوی مروه فرود شد چون در میان وادی رسید بدوید تا آگاهی بکنند  
بر آمد پس مشی کرد بسوی مروه و آنچه بر صفا کرده بود در اینجا هم بر مروه بجا آورد چون روز تروته

یعنی هشتم و نهم مردم توجه نمی شدند. جناب عبوت سوار شد و دوشی ظهر و عصر و مغرب  
و عشا و فجر ادا کرد و اندک درنگ کرد که آفتاب طلوع شد پس روانه شدند و از مزدلفه گذشتند  
بعد از آمدن دید که قبه را بنه زده اند آنجا فرود آمد و بعد از زوال مهران بقصو و افرود آن را  
پالان بستند پس در لیلین وادی رسید مردم را خطبه کرد بلال اذان و اقامت گفت پس  
ظهر گزارد و باز اقامت کرد عصر گزارد و میان این هر دو نماز هیچ نگزارد و سوار شد و به وقف  
آمد و کمانه را بسوی صحرات برگردانید و جبل مشاة را رو بر گرفت و رو بقبله شد و استاده  
تا آنجا که آفتاب غروب کرد و اندک دردی و تشنگی چون قرص مهر غائب گردید و روایت شد  
و زیام قصه وار کشیده بود تا آنکه سرش به آلتیچه پیش پالانش میرسد پس بدست راست  
اشارت میکرد که اسه مردم آهسته گنبد و سکنه و رزید و بهر که می آمد اندکی رخا و عنان  
ناقصی که تا بالا میرفت تا آنکه بمزدلفه آمد و در اینجا مغرب و عشا را بیک اذان و دو اقامت  
بگزارد و میان این هر دو هیچ نماز نکرد و باز خواب شد تا آنکه فجر طلوع گردید پس فجر را نیز همین  
صبح بگزارد و اذان و اقامت و سوار شد و بمشعر حرام آمد و رو بقبله شده دعا و تکبیر و تنلیل  
نمود و تا آنجا بایستاد که صبح غمت روشن شد پس قبل از طلوع شمس روان شد و بطن محسوسه  
و در اینجا ناله را اندک بجانبانید و طریق وسطی را که بر جمره کبری می برآید ساکب شد و جمره  
را که زیر درخت است بخت سنگریزه انداخت و با هر حصاة تکبیر برآورد این سنگریزه  
برابر حصای خفت بود یعنی بمقدار اندک با قلاع این رمی از لیلین وادی بود پس بمنبر گشت  
و قربانی کرد و سوار شد و بنجا که به آمد و ظهر را بگزارد و رواه مسلم سوطا و چون از لیلین فارغ  
شدی از خدا خدوان و خست خواستی و بر جمت اوزان را پناه جویی و سندی ضعیف است  
و فرسودگی مردم اینجا و همه نمی نخرست شما در حال خود بخیر کنید و وقوف نمود اینجا و تمام  
عرفه موقوف است و اینجا استادم و هم مزدلفه جای وقوف است رواه مسلم و در اینجا  
اعلی و آمد و از طرف افعل بیرون شد این عمر بیگاه بیکه نیامد مگر شب بدست طوسه

گزرا نیدسته تا آنکه صبح غسل برآوردی و این را داد آنحضرت صلوات الله علیه که یعنی که وی صلوات  
 همچنین می کرد و از ابن عباس آمده که وی حجر اسود را بوسه میداد و بر آن سجده می کرد و حکم  
 این را مرفوع آورده و آنرا موقوف صحابه را بر بل در سه شوط و ششی در چهار شوط در میان هر دو  
 رکعت در سجده می کرد و از خانه بگوشه می رفت و در آنجا می ایستاد و در آنجا می ایستاد  
 و گفت میدانم که تو سنگی در میان می کنی و نه سود و اگر نمیدانم یم رسول خدا را صلوات الله علیه می بوسه ترا  
 منی بوسه می ترا و این اتفاق هلیه است و زیارت از رقی که علی مرتضی بجا ایش بر درخت  
 مقام این روایت صحیح می تواند شد و بعد از این مقصود این هر دو بزرگ بودن با است  
 طبع بنام الله یعنی العذول بد کر که فتنه بود و العذول بود و ابو الطفیل آنحضرت  
 را دید که طواف می کند و استلام رکعت چوبی می کشید و آن حجر ای بوسه می داد و که  
 طواف می نمود و باضططع در چادر سبز یعنی چادر را از زیر بغل راست بر آورده هر دو طواف  
 او را بدوش چپ از طرف سینه و پشت می افکند و بر تپل و دیگر انگار کرده نمیشد آن عباس  
 در تپل یا در جعبه از چوب یعنی بزولفه شب هنگام یسوی می گسیل کرد و این دلیل است بر خصلت  
 در عدم استکمال بیعت بزولفه از برای زنان و اطفال و خواشیا و کنه اچون سوده و انثیا  
 و شب بزولفه دستوری روا نگفته پیش از جناب نبوت خواست و وی یعنی آنحضرت را  
 بود و از آن داو و ابن عباس گفت که حجر حقیقه را می کشید تا آنکه آفتاب بر آید و در میان  
 اطلاع است و آنکه از شب خمر فرستاد تاری می جمره پیش از فجر بکند وی رفت و طواف  
 افاضه نمود و فرمود هر که حاضر شد این نماز را یعنی بزولفه و استناد با آنکه روان شومیم  
 و در عصر پیش ازین وقوف نموده است و شب یا در روز پس حج او تمام شد و چرخ خود را  
 که در مشرکان تا آفتاب نمی برآید اجمع روان می شدند و مشرق بیابان میگفتند جناب نبوت  
 بخلاف ایشان افاضه کرد پیش از آنکه آفتاب بر آید و تاری جمره عقبه نمود و بیگ گویان  
 ماند در زمی خانه کعبه را بر لب زمی را برین گردانید جمره را پشت سنگ زده انداخت این بود گفته

والله لا اله غير ههنا مقام الذي انزلت عليه سورة البقرة متفق عليه وانما  
 روز آخر وقت چاشت نموده و در سه روز باقی بجا آورد و ال مهر کرد و این عمر اول رمی حجره  
 و نیا بهفت حصاة می کرد و بر سینه مهر سنگ نیزی که بگیری بر آورد و بعد به پیشتر در زمین نرم  
 رو بقبله و بر تری استاده و دست برداشته و عامی کرد پسر حجره و سطلی را می بیند و جواب  
 چپ در زمین اهل آمده و رو بقبله استاده و تا دیر دستها برداشته و عامی کرد پس  
 حجره بقبله را از بطن وادی سنگ نیزی با می انداخت و وزش و قوف می کرد و بر می گشت و  
 میگفت که آنحضرت صالم را دیدم که این چنین بجای آورد و راه بخاری و فرمود اللهم  
 ارحم المخلوقین گفتند و المقصود این یا رسول الله در کرت سوم و المقصود فرمود و این  
 دلیل است بر انصافیت خلق بر قدر و ریح و دیگره واقعه شد در حجة الوداع یعنی در جایی از جبال  
 مردم از وی صلوات پرسیدند که گفت نه انتم پس خلق که دم پیش از ریح فرمود و کج  
 نیست حج و دیگری آمد و گفت فرمودم پیش از رمی فرمودی کن حج نیست غرض که از پیشتر  
 مقدم و کفر که در آن روز معلول شد همین افعیل و کاهن حج ارشاد کرد و بعد از احد و حدیث  
 متفق علیه است و لکن خود حجره پیش از خلق فرمود و صحابا بر اعلان امر نمود و گفت چون رمی خلق  
 نمودید بحلال شد شمارا خوشبو و هر چیز گرزان و سبزه ضعیف است و اگر نمویست بر زبان  
 خلق همین قصه بکنند عباس بن عبدالمطلب از آن خواست در پیوسته ملک بنیهای بنی بنابر ستا فرمود  
 او را از آن داد و رعایا را از شایسته از بنی خفصه فرمود و گفت رمی نمایند و در حجره باز می  
 گفت روز فردا برای دور و زاپتر بر روز نقره بنی کعب بر می پر دادند و خود در در حجره خطبه  
 دیدم در روز ریس که ثانی یوم خمرست و فرمود الیس ههنا اوسط ایام التشریق و عاتیه را  
 گفت که طواف تو بخانه و می تو میان صفا و مروه ایس می کنند ترا از برای حج و عمره و این بوسه  
 بر کفایت یک طواف و می از برای قارن و در طواف افاضه زل نکرد و نماز ظهر و عصر و  
 و نشاء کرده اند که در محاسب بخواب باشد بعد و سوار شد بخانه که به آمد و طواف نمود مگر قاف



طایفه یعنی محسوب فرودنی آمد میگفت آنحضرت صلعم که در اینجا فرود آمد بنا بر سماعت خرد این  
منزل بود یعنی نه بنا بر آنکه از مساکنج است این عبارت مردم را موزانند با آنچه آخر حدیثان  
بنیامکبه باشد مگر بر جانش تحقیق کرده اند مراد طواف و داع است و فرمود نماز درین مسجد  
بهتر است از هزار نماز و غیر او مگر کسی حرام و نماز در مسجد حرام افضل است از نماز درین مسجد  
من بعد نماز و او احمد و صحیح ابن حبان

## باب در بیان فوائد احصار

محمّد رسول خدا صلعم یعنی در حدیث پیش روی ستر نشاید با زبان جماعت کرد و بدی را  
نخورد تا آنکه بسال آیند عمره بجا آورده و سیاحت ای رسول خدا من اراده  
چیزی کنم و یا مردم فرمودم و شرطان که محل من باشد که آنجا را حبس کنی خطاب  
با و تعالی است و فرمود هر که مسوّر شد یا علی و یا لنگ گردید و حلال شد بدوی حج است  
در سال آیند و الله اعلم و هذا آخر العبادات من مسائل بلیغ المرام قال مؤلفه روح فرشت  
ص ۱۲-۱۳ بیع الاول منتهی و هی آخر العبادات و بیئله الجزء الثانی کتاب البیوع  
یعنی فی المعاملات ان شاء الله تعالی و قد حصرنا ذلک فی من الرجوع من کلکة الی ذلک  
بصوایح المعینه فی اواخر بیع الاخر من شهر رجب سنة ۱۰۹۹ الهجرية علی صاحبها افضل الصلوة

## کتاب البیوع

### باب در بیان شروط بیع و آنچه از آن منتهی نیست

آنحضرت صلعم را پرسیدند که کدام کسب اطیب است فرمود عمل مرد پرست خود و هر بیع مبرور  
و در که بسال نتواند ارشاد کرد که خدا و رسول او حرام کرده اند بیع او و مردار و حوک تبان  
آنقدر در باره پیوسته مردار چه میفرمائی که بدان گشته بار اطلاق کنند و پوستها را روغن زنند

و مردم بدان چراغ افروزند فرمودند این همه حرام است بکنش خدا بیودر این حرام کرد و گفت  
 ششم مرد را برایشان گذاختند آنرا و فرود رفتند و بهای آن خوردند و فرمود و تعبیل و چون  
 با هم اختلاف کنند میان این هر دو زمین نیست پس سخن سخن رب سلفه است یا بعد از آن  
 بیج را ترک و بنده نهی کرد از سخن سگ و مرغی و حلوان کاهن جابر بن عبد الله بن شتر می ماند  
 سوار می رفت خواست که آنرا سگ ببرد اندرین آشنا رسول خدا صلم با و پیوست و او را دعا کرد و شتر را  
 بدو پس چنان تیز شد که هرگز آنچنان تیزی نداشت و فرمود این را یک اوقیه برست من  
 بفروش و آن بوزن چهل درهم باشد وی گفت نه بفروشم باز فرمود بفروش و یک  
 اوقیه بفروست و سوار خود را بخانه خود مشروط کرد چون بخانه رسید شتر را نزد آنحضرت آورد  
 شتر نقد او وی آنرا گرفته برگشت کسی او را پرسید و فرستاد و گفت گمان می کنی که گم کردم  
 و شتر نگردم بگیر شتر خود را و در این کتاب است و این حدیث صحیح است و جهت شرط  
 در بیع و نصرت در بیع و سیاقش و بیجا ازان مسلم است اگر چه تحقیق علیه یکی از صحابه باشد  
 خود را بعد از خود آزاد کرده بود و جز آن چنانده مال دیگر نداشت آنحضرت بنده را طلب داشته  
 بفروخت و این دلیل است بر صحت بیع در بر بیع مفلس از تصرف در مال وی موقوف در سن  
 افتاد و جان داد آنحضرت صلم فرمود بیوش را و آنچه گرداگرد است بید از بیوش و بیوش  
 و در لفظی سخن تمام آمده و در روایت دیگر است که اگر چه است ما خوالی و بیگانه و اگر چه  
 نزدیک او نشوید و او شتر گریه و سگ زهر فرمود و اگر سگ جمید و جان نده را و بار بریده  
 گفت که بگیر او را و شرط کن و کار از برای آنها زیاده نیست و لا اگر از برای آنرا گفته باشد  
 همچنان کرد و نقد آنحضرت صلم در مردم ایستاد و حمد و ثنای خدا کرد و گفت اما بعد از این  
 چیست شرط می کنند که در کتاب خدا نیست و شرطی که در کتاب نیست باطل است هر چند شرط  
 چنان بود حکم خدا حق و شرط انفعالی حق است و نه شرطی که اگر آنرا کرد و بیست کسی که بفروخت و لفظ  
 مسلم این است که خریدن و آزاد کردن و شرط کردن از برای ایشان و اگر چه حق است و بیع

اهمات اولاد و گفت فروخته نشوند و در دهب و موروث نگردند استماع کنند با آنها ما دام که  
مناسب نماید و چون خداوندش فرمودی آداو شد و رفع این خبر و هم ست جا برگشت  
تا کنین کان خود اهماات اولاد را می فروختیم و آنحضرت صلعم زنده بود باکی درین معنی ننیدید  
و از بیع فضل آب نمی نمود و همچنین از بیع صواب فعل و در روایت از عصب فضل  
یعنی که اداون نیز بجهت کشمی و از بیع جبل الجبله و این بیع در حاکمیت بود که شتر را می خریدند  
تا آنکه نامه بناید از آن زاییده و بناید و همچنین از بیع و بیعه و بیع حصه و بیع غرضی  
و گفته هر که طعام خورد و فروشد آنرا آنکه به بیاید آنرا بکلی یعنی بیع پیش از قبض جائز نیست  
و بیع در یک بیع نمی چند است و هر که این چنین کند او را لوکس آن هر دو بیع باشد یا را  
فرمود فروختن چیزی نیست نقد یا بن قسط و بیعت با نقد و قیل غیر ذلک و حلال نیست سلفه  
بیع ایوانی کسی را فروختن در باز چیری را بدست وی بنیاده و دشمن آن چیز بفروشد و همچنین جائز نیست  
و در شرط در یک بیع مثل فروختن جامه بدست کسی بشه را قصاصت و خیاطت و جز این نیز گفته اند  
و حاکم نیست سود و چیز که غیر مضمون است و بیع چیزی که نزد فروشنده موجود نیست و در  
نهی عن بیع و شرط آمده و مهم نمی فرمود و از بیع عریان یعنی اگر آن شی را خرید کند بیعانه در  
حساب دهد و در نزد با کس بگزارد و نهی در حال نه برای تحریم است هر جا که باشد و برین بوده اند  
عملای اصول فقه و امام ایشان و فروختن سلاح جائز است آنجا خرید کرده است نهی عن است  
تا آنکه تجاران را بحال خود بیازد و آن عمر را فروزد و فروختن بدینار در رفتن در ابرام و عرضش  
و فروختن بدینار هم و گرفتن دینار در ربایش مضایقه ندارد اگر بنرخ آن روز گیری ما دام که تنها  
هر دو سبب انشده اید و میان شما چیزی است یعنی استبدالین نقد و بیکدیگر بشه را نقد یعنی در  
مجلسی جائز است تا بیع نقد بنسبه لازم نیاید و با نگر و داند اعلم و نهی فرمود از بیع بیع بکلی  
نرخ از برای غیر بیع دادن و دیگری و منع فرمود از حاکم یعنی فروختن کشت به بیانه از گنم و از  
نرا به یعنی خریدن میوه تازه بعوض میوه خشک و از مخا به یعنی ادا کردن زمین جریسه

سید بن طاووس در این باب از تفسیر بعضی مال از بیع بنا بر غیر اینجهالت مگر آنکه تقدیر  
 بر آنکه در روایت دیگر نمی از محاضره و ملاسمه و منابذه و مزایمه آمده محاضره بیع شمار  
 پیش از ظاهر شدن خوبی در صلاح آن و ملاسمه سودن جامه دیگری است برست خود در رو  
 یا شیب بدون کشادن او و منابذه انداختن جامه است بسوی یکدیگر بدون ویدن بیع  
 و تفسیر مزایمه گذشت و این بیع را تفاسیر مختلفه و مذاهب متباینه است که در سبک اتمام و  
 نبیل الاوطار و جز آن از شرح حدیث و فقه سنت ذکر یافته و قوی فرموده از تلقی رکبان و آن  
 بیع حاضر برای بادی یعنی شهری سمسار و دلال و بهقانی در بیع نشود و تلقی جلب در معنی تلقی  
 رکبان است و لهذا از آن هم نمی آمده و فرموده که هر که تلقی کرده بخیر چون مالکش در بازار آمد  
 خیاردار یعنی خواه آن نرخ بفروشد یا نه و جانیست بیع کیکی بر بیع دیگر و خطبه یک  
 بر خطبه دیگر و نه سوال کردن زن طلاق زن دیگر را تا آنچه در آن دست نگویند کند  
 و همچنین سکون مسلم بر مسلم برادر خود و فرموده که جدائی انداز دیوان مادر و ولدا و جدائی نکند  
 خدا میان او و میان دوستان او و دنیا مست و لکن در سندش متعال است و له شاهد  
 علی مرتضی و غلام را که برادر یکدیگر بودند جدا گانه فروخت و آنحضرت صلوات الله علیه فرموده بر آن  
 آنها را واپس ستان و سفروش آن همه و در آنکه بجا در مینه منوره نرخ گران شد  
 آنحضرت صلوات الله علیه را گفتند ما را نرخ مقرر فرما فرمود مسعود قباض و با سطور از حق خدا است و  
 من امید دارم که ملاقی شوم خدا را و بیع یکی از شما در خطبه و خون و مال مطالبه من نکند  
 و آمده که اخکار نمی کنند مگر خاطی و اگر تصریفاً ابل و غنم منع فرموده یعنی شمشیرش نبرد و شده تا  
 خریدار بازی خور دو و اندک حادثش همین قصد رشید دادن است و هر که بعد این تصریح خرید  
 کرده است و سه به بهترین دو نظر است بعد از دشیدن شیر یعنی خیر است خواهد  
 نگاه دارد و یا برگرداند و صاعی از تمر بدو در مسلم است که این خیانتا سه روز است و در  
 بخاری آمده که صلوات الله علیه از طعام و دهنه از سواد و تمر اکثر است و در روایت دیگر آمده که هر که

گوشت فلفله ای نادر و ششیده خرید کرد و باز گردانید پس آنرا با یک صاع واپس سازد و رواه کفای  
و برآورده از طعام گذر کرد و دست اندران نمود و انگشته ها تری یافت گفت ای صاحب طبام  
این چیست گفت آب آسمانش رسیده است فرمود چرا بالای طعانش نگر و انیدی تا مرموم  
میدیدند هر که ما با بازی دهد وی از نانیست و هر که انگور را بزمان چیدن او بند کند تا بدست  
خمار نبرد و شد وی دیده و دانسته و در آرد آرد و حراج بطنان است یعنی دغل و غله میباید  
مالک رقبه است که ضامن است و از آن شتری غرود باری را دینار سه و او تا بدان  
ضمیمه یا شاة غریه کند وی دو گوشت خرید و یکی را بدیناری بفروخت و آن شاة و دنیا  
را آورد و او را دعای برکت در بیج کرد تا آنکه اگر خاک خریدی سه و در کوی و درین حدیث  
دلیل است جماعت توکیل در جوع نفع بموکل و علما در آن پنج قول است که در مسکله ختام  
نذ کوست و سی فرمود از خریدن چیز که در شکم چار یا بیهاست تا آنکه بنده و از بیج آنچه که در  
پستانهاست تا تمام است و از خریدن بند که گریه پا و از شر او منافع تا آنکه قسمت پذیر  
و از خریدن ارسه حد قات تا آنکه مقبوض شود و از غوطه زدن غواص و گفت مغریه مای  
در آب که آن غریست و صواب وقف اوست بر ابی مسعود و فرمود فروخته نشود و شتر تا آنکه  
خورده نشود و نه بشیم بر پشت و د شیر در پستان و راجع الرمال است و در اسنادی ضعیف  
منی از بیج مضامین و ملاقیج آمد یعنی آنچه در شکم مادر شتران و بر پشت های آنهاست

## باب بیان خیار

هر که مسلمان را اقاله بیع خود کند و رگز و خدا از لغزش او روز قیامت و اقاله فرماید او را  
و این موافق قرآن است هل جزاء الا حسن الا الا حسن و و کس که با هم بیع و در وقت  
کرد و بعد از آن و از آن و او را که از یک گیر جدا شده اند و یکی هستند یا یکی دیگر را خیار  
پس اگر خیر شده و متبایع نموده اند آن بیع واجب باشد و اگر جدا شده اند بعد از آنکه بیع

کرده اند و عقد آن بسته و هیچ یکی ترک آن بیع نموده پس این بیع هم واجب گشته و او مسلم  
 با جمیع بائع و مبتاع هر دو خیار دارند تا از یکدیگر متفرق نشوند و اگر آنکه صنفه خیار باشد  
 و جدائی بخوف استقاله حال نیست و در رواست آمده تا آنکه جدا شوند از جای خود مروی  
 در بیوع بادی بخود و او را فروزد چون خریداری کنی بگو لا خلا بیه یعنی فریب نیست

## باب در بیان ربا

لعنت کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اکل ربا و موکل و کاتب و هر دو شهادت داده و فرموده  
 اللهم سوا و گفته ربا بهنقا و سه در دارد آسان ترین آنها مثل آنست که مردی مادر خود را  
 و طی کند و افزون ترین ربا با بروی مرد مسلمان است و نفروشید ز را بر ز رگها بماند بمانند  
 و نفروشید بعضی از بعضی و نفروشید سیم و البسیم گمانند بمانند و نفروشید بعضی آن را بعضی  
 و نفروشید غائب را از آن بنا جزیفی نسیر البقه و این تحقق علیه است و در حدیث عباده  
 بن صامت است مرفوعاً نزد مسلم اطلاق و نفروشید بقره و گندم بگندم و جو بجو و خرما بخرما و شک  
 بنک مانند بمانند سوار بسوار دست بر دست و چون این اجناس مختلف شوند پس نفروشید  
 چنانکه خواهید یعنی خواه برابر یا زیاده وقتی که دست به دست باشد گوئیم در سایر احادیث این است  
 ذکر همین شش چیز آمده پس بس و تصر بران ارجح اقوال است و حدیث دلیل است بر تحریم نفروش  
 در و چنین متفق از این اجناس شش گانه مفسد صحت علیها و در روایت دیگر آمده زرب زرب و وزن  
 بوزن مثل مثل و سیم بسیم و وزن بوزن و مثل مثل است و هر که افزون و یا افزون خواست پس آن  
 ربا است مردی را عامل کرد بخیر روی خرماسه سره آورد آنحضرت پیر رسید همه تخریب کردند  
 گفت لا والله بلکه یک صاع را ازین تهر بدود و در البسه می خیم فرمود چنین مکن همه را بد را هم  
 بفروش باد آنرا بد را هم بخرد و در با و تراز و نیز چنین ارشاد کرد و فرمود و گز که المیزان یعنی حکم میگذارد  
 مثل هر حکم موزونات مثل در سیم یکسان است و نمی کرد آن بیع تو ده که مگر که میانش معلوم نیست مگر

مسی از قزو طعام بطعام مثل مثل است و طعام صحابه در آن روز جو بود و قضا ابن عبید روز خیر  
 سیکه گویند بر و از ده وینار خرید در آن مهر با سه جواهر روز ربو آن را جود کرد و زیاد و از و از  
 وینار یافت این را بحضرت رسول سلم ذکر کرد و فرمود فروخته نشود و قلا و دتا از وی آن زر و گوهر  
 را جود کنند و در بنیاد لالت است بر بطلان عقد و وجوب تدارک و نهی فرمود از بیع حیوان بکلیه  
 بطریق نسبه و گفت چون خرید و فروخت کنید شما بیعتی و گیرید و نهما سه گاه و آن و خدا مید  
 پشت کاری و ترک کنید جهاد را مسلط کند خدا بر شما ذلت و خواری را و نکند آن ذل را بیع  
 شتی تا آنکه برگردید بسوی دین خود و عید یکسریین فروختن کالاست لقیمت معلوم تا یک است  
 باز خریدن آن از مشتری بکثیر از آن و یک شفاعت کرد از برای برادر خود و او را بران سفارش  
 هر چه رسید و پذیرفت پس در آمد در سه کالان را از در سه ربا و در سندنش مقال است  
 و گفت کرد رسول خدا صلعم بر رشی یعنی دهنده و بر مشتری یعنی ستاننده و ابن عمر بن عباس  
 را از فرمود و بهشتی سلمان شکرشتران تمام شد و فرمودشتران را بر آید آن ناقصای صدقه  
 بگیر پس وی یک شتر را بد و شتر تا وقت آمدن اهل صدقه می گرفت و در بیجا و دلیل است بر  
 جواز اقراض حیوان و نهی فرمود از مزاینه و آن فروختن سیر و تربستان است بمیه و خشک  
 اگر تحمل است آن را بخر بطریق کیل بفروشد و اگر آنگو دست آنرا کیلا بزیب فروخت نماید  
 و اگر گشت است بکیله از طعام بیع سازد پس ازین همه نهی نمود و از خریدن خرما و خشک  
 بخرمای تر پرسیده شد فرمود تر و خشک شدن کمی گردید و گفتند کمی شود و پس نهی کرد از آن  
 و نهی کرد از بیع کالی بکالی یعنی نسبه نهی دین بدین و سندنش ضعیف است

### باب در بیان خصصت و عرایب بیع اصول و شمار

خصصت واد آنحضرت صلعم و عرایب که فروخته شود و بخرص از روی کیل و تحریر همان مزاینه است  
 که بیکم ضرورت از برای اهل احتیاج بدان دستوری واد و در روایت دیگر آمده خصصت واد

در هر یک بگردد کسان خانه با اندازه آن از تر و بخورند آنرا تر و تازه و در لفظی آمده که خضت فرموده در  
در پنج عرایب اندازه اش از خرمای خشک در کتر از پنج و سق یا در پنج و سق و سنی کرده از فر و ختن  
شمارینی میوه تا آنکه صلاحتش نمایان شود با لعل و متاع هر دو را ازین پنج نمی نموده و در  
صلاحتش آن زمان باشد که آن نقش برود و در روایت دیگر آمده که نهی کرد از پنج شمار تا آنکه  
سرخ و زرد شود و از پنج انگور تا آنکه سیاه شود و از فروختن و اینها تا آنکه سخت گردد و اگر کسی  
بدست برادر خود میوه دخت فروخته است و آنرا چنانچه رسیده پس گرفتن شمن آن حلال نبوده  
چون قسم مال برادر را بفهری می تواند ستانند و در لفظی آمده که امر فرمود بوضع جوارح و نقل که بعد  
پیوند کردنش بخزند و آن را با لعل راست که آنرا فروخته مگر آنکه متاع یعنی خریدار شرط کرده باشد

### باب در بیان سلم و قرص و حین

آنحضرت صلم بهرینه آمد و ایشان سلف می کردند در شمار یک سال و دو سال فرمود هر که  
سلف کند و تر و در لفظی در چیزی پس باید که در نعل معلوم و وزن معلوم تا اجل معلوم بکند و بجا  
انباط از شام می آمدند و در گندم و جو و یوز و رغن تا اجل سلف می کردند و سنی پرسیدند  
که آنها را زرع هست یا خیر آنحضرت صلم فرمود هر که گرفت مال مردم باراده او او کند از رزق  
خدای تعالی و هر که ستانند آن را باراده املات تلف کند او اضا یا بتعالی بزدای از شام آمد  
آنحضرت خواست که دو جامه زوی نسبه تا میسر بگیرد و گیسو نزد او بفروستاد و بی نسبه  
نداد و در نجا دلیل است بر صحت بی نسبه و تا جیل تالیس و فرمود نیت مرکوب است بنفقه خود و بیکه  
مردون باشند و لبن در مشروب است بنفقه خود و قتی که رسن بود و نفقه اش بر اکث نشان است  
و بیکه کرده نمیشود رسن از رسن یعنی آن شی مردون بوجای رسن از ملک رسن بر نمیدارد  
و مرن سق آن نمی گردد بلکه او است غنم او و بروی ست غنم او و این روایت مرسل است  
و از مردی نشتری جوان را استلام فرمود و بوجول بل صدقه آمد ابو رافع را فرمان داد که



تضا و بکند و گفت جز خیار نمی یابم فرمود همین ابله خیار به که بهترین مردم حسن ایشان  
تضا است و فرمود هر قرصی که منتفع کشد رباست و اسنادش ساقط است و شاید  
دارای ضعیف و موقوف

### باب در بیان تفلس و حشر

هر که مال خود بعینه نزد مردی تفلس بیابد وی حق است بدان مال از دیگران دور لفظ و بگوید  
هر که تناع خود بفروخت و خریدار تفلس و فروخته چیزی از تن آن نیافته است بلکه همین سر باید  
خود بعینه دریافت پس وی حق است بدان تناع را اگر مشتری بر دو صاحب تناع اسوه غراما و یا  
یعنی مال او بهام مساوی در همه قرض خوانان قیمت پذیرد و رواست و بگوید این است که هر که تفلس  
شد یا بر دو مرد سه تناع خود بعینه یافت پس وی حق است بدان و سندش ضعیف است و  
فرمودی واجب حلال می کند آبر و عقوبت او را و در سه میوه خریده بود بروی آفت رسید  
و درین بسیار شد و تفلس گردید آنحضرت صلا فرمود برین کس تصدق کنی مردم صدقه داد  
بوفاسه و ام ترسید غم را از ارشاد کرد و هر چه نزد او یا بید بگوید نیست شش را جزین شد  
یعنی از جرجیس او نمی رسد و بر معاذ بن جبل مال او را بخر کرد و در قرصی که بروی بود بفروخت  
این عمر که بدو عرض شد بر رسول خدا صلا فرمود و زاحد و ن پسر چهارده ساله بود پس اجازه داشت  
را باز رو و خندق عرض کرده شد و پسر پانزده ساله بود پس اجازه تمام داد و در فتنه فروزه و آتینا  
تفق علیست و لفظ یقین این است فله یحیی فی و لم یزنی بلغت کویا حد بلوغ پسر پانزده سال است  
عذلیه قرطی گوید معروض شد بر آنحضرت صلا فرمود و فرمود پس هر که موی عانه رویانیده بود کشته  
و هر که انبات نکرده راه او گذاشتند و ن در کسانی بود که موی نرو یا نیاید پس راهم خالی کردند  
گویم این ملاست دیگر است از براس حد بلوغ و یا نیت زن را نشیند چیزی اگر دستوری  
شوی خود در لفظ و بگوید آمده جان نیت زن را حکم در مال خود وقتی که خود را کت عصمت او

گشتہ اس وقت و حلال نیست سہلگیر کی را از سہلگیر کی مروجہ کہ متحل حال شد پس با و را سوال حلال است  
تا آنکہ بران برسد پتہ را زمانہ دوم مروجی کہ آفتے با و رسیدہ و مال اور مالکہ ساختہ است او سہلگیر  
حلال باشد تا آنکہ بقوامی از عیش برسد سو کہ سہلگیر او را فاقہ رسیدہ تا آنکہ سہلگیر از دانشندان جگر  
او گیرید کہ او را فاقہ رسیدہ است پس حلال است او را سہلگیر رواہ سلم

## باب در بیان صلح

صلح جائز است و میان مسلمانان اگر صلحی کہ حلال یا حرام گردانند یا حرام را حلال سازند و مسلمانان  
بر شرطی سے خود اندگر شرطی کہ حلال را حرام یا حرام را حلال کنند و فرمودن منع نکند ہمسایہ ہمسایہ خود را  
از خلا شدن چوب و در جہاں خود ابو ہریرہ چون این حدیث را روایت می نمودی گفت  
صالحی ار کہ عنہما جو ضیہن و اللہ لا یصلح بین اکثرا فاکثر متفق علیہ کہ صلح کس را حلال  
نیست کہ عصا سے برادر خود بغیر خوشدلی او بگیرد

## باب در بیان حوالہ ضمان

فرو در رنگ کردن غنہ یعنی در ادای و اتم است و چون در پلے کردہ شود یکے از شمار  
شخص اسودہ و تو اگر پس باید کہ در پلے آورد و در نقطے دیگر آرد کہ این حوالہ را پسندید و یکے  
مردہ بود بعد از غسل و جنوط و کفن پیش آنحضرت صلاّم آوردند و تکلیف نماز جنازہ کردند و قدسے چند  
رختہ فرمود و پرسید کہ برو سے وای هست گفتند و دینار برگشتہ و نماز نکرد ابو قتادہ چل آن  
دین نمود و گفت این دو دینار بزرگترین است فرمود ثابت شد حق تفرغ خواہ و مردہ از ان  
بری کہ دید و برو سے نماز کرد و اگر سے قرض از مرتبہ مروجی انداختہ را بدیکہ این راہ گران  
بود سبک ساختہ را و چون مردہ را کہ برو سے قرض می بود می آوردند می پرسید کہ قضا  
وام کند آشتہ است اگر می گفتند کہ وفای دین خود کند آشتہ است نمازی کرد و الا فلا و ستے فرمود

صلح جائز است و میان مسلمانان اگر صلحی کہ حلال یا حرام گردانند یا حرام را حلال سازند و مسلمانان بر شرطی سے خود اندگر شرطی کہ حلال را حرام یا حرام را حلال کنند و فرمودن منع نکند ہمسایہ ہمسایہ خود را از خلا شدن چوب و در جہاں خود ابو ہریرہ چون این حدیث را روایت می نمودی گفت صالحی ار کہ عنہما جو ضیہن و اللہ لا یصلح بین اکثرا فاکثر متفق علیہ کہ صلح کس را حلال نیست کہ عصا سے برادر خود بغیر خوشدلی او بگیرد

شما بر یا خود نماز بگذارید یا کسی حق تعالی بر وی فتوح کرد و فرمودن اولی ترم بنویسان  
از جابهائے آنها پس هر که بمیرد و بروی دین ست قضایش برین ست و در لفظی آمده که  
مرد و فانی گذاشت قضایش برین ست گویم این حدیث ناسخ حدیث اول ست و این  
کیه ایافادات مبتدیه حضرت شوکانی ست ضعیفی است و قمریست کفالت و در حدیث  
سندش ضعیف است یعنی در حدیثی از حدیث و مثل زنا و سرقه و جبرآن بلکه لابد است از  
فتوح حدیث مستحق وی نه بر کفیل

## باب در بیان شرکت و وکالت

آنحضرت فرمود صلعم حق تعالی می گوید من نکالت و در شرکیم ما و امیکه کیه دیگرے لایق  
نکند و چون خیانت کرد از میان این هر دو بیرون شدم سائب مخزومی شرک جبار  
نوبت بود قبل از بخت روز فتح آمد و گفت مرحبا باخی و شریکی یعنی کتایش با و برادر  
و شرک من و این دلیل ست بر صحت شرکت و شرک شدن ما برین مسعود و عمار و سعد در آن  
روز در بیان جبار بنحو است که بسوی خیبر رود و نزد آنحضرت صلعم آمد فرمود چون وکیل  
مرا بیایی یا نزده و سن از وی بگیر و این دلیل ست بر شرعیت وکالت و حدیث عروه باری  
در باره غریبه بیشتر در باب شروط بیع بگذشت و آن دال ست بر صحت توکیل و غیره  
را بر حدیث گماشت و این دلالت دارد بر صحت وکالت بر قبضه دکره و خود شرح صلعم شد  
قربانی کرد و بیع باقی را بعلی مرتضی سپرد و این توکیل ست و در قصه عیفت آمده که لایق  
فرمود با و اگر اقرار کند آن دن بزار حشیش بکن غرض که وکالت در همه کار و بار درست و  
نافذ ست حتی در نکاح و طلاق

## باب در بیان اقرار

ابوذر را فرمود حق بگو هر چه بر تلخ باشد و در لفظی آمده که قل الحق و علی نفسیات

و حدیث دلیل است بر اعتبار اقرار انسان بر جان و سخن خود و بر همه کارها باز عرض مال بن

## باب در بیان عاریت

بر دست است آنچه گرفته است یعنی از دیگر کسی تا آنکه او بگذرد و بدو باز پس و مقبوض است  
و عاریت مضمون است برستیز و قرض و اداکن امانت را بسوی کسی که امین کرد ترا و عاریت  
مکن کسی را که خیانت کرد ترا گوئیم جمله اولی شامل عاریت و ودیعت هر دو است و جمله ثانی  
دلیل است بر عدم جواز مکافات خائن هر که باشد یعنی بنامیه را فرمود چون بیایند ترا  
رسل من ایشان راسته نرود و وی گفت این عاریت مضمونه است یا موداة فرمود بگو  
عاریت موداة است و آن صفوان بن امیه روز خین چند روز مستعار گرفت وی گفت مگر  
بلا بوق غصب بگیری فرمود نه بگو بطریق عاریت مضمونه

## باب بیان غصب یعنی مال پسندیدن

آنحضرت صلی الله علیه و آله هر که بگیرد یک بدست زمین از ستم طوق گرداند خدا و گردان او از  
روز قیامت از ستمت زمین و این حدیث چنانکه دال است بر منع غصب همچنان دلیل است  
بر ستمت طبقه بودن زمین و مؤید است قوله تعالی و صول الارض متلهین لکن مرفوعه  
صحیح صریح در باب بودن ادا و دفع و خوارتم درین طبقات ارض نزد آنکه حدیثین و آفات  
اثبات ایشان بقیمت نرسیده آنحضرت نزد بعضی زنان خود عائشه یا زینب یا ثقیف میداشت یکی از  
امهات المؤمنین طامی در کاسه همراه خادمی بفرستاد آن زن رکابی را بشکست  
آنحضرت صلی الله علیه و آله در آن طعام نهاد و فرمود بخورید و قصه صحیحه آورنده و او  
را نگاه داشت و در روایت آمده که فرمود طعام عوض طعام است و آنرا بدیدل آوردن این دلیل  
بر عدم تفرقه در میان شل و قبیله و فرمود هر که زرع کرد در زمین قومی بغیر از آن آنها و ارازان زرع

بج نباشد بهین اتفاق است یکی در زمین دیگر سه نخل نشاند و بود آن حضرت زمین بر میدار  
 داد و صاحب نخل را حکم فرمود که نخل خود را را بخار کند و گفت رگ سنگار را بچ حق نیست  
 و در سندش صحابی مجهول است و جهات صحابی ضرر ندارد که همه عدول اند و مراد است که  
 در نمی رود و نخر این خطبه خوانند اما که و اصوا لکم و اعلموا لکم علیکم حرام که مئة  
 بی حکم هذانی بلد که هذانی شهر که هذانی حلقه و مدلول حدیث واضح است  
 چه هرگاه این چیزها حرام شد تصرف در آن بطریق غصب بالاولی حرام باشد

### باب در بیان شفعه

تقصا فرمود و شفعه در هر آنچه که هنوز قسمت پذیرفته است و در یک واقع شد و در گردانید آید  
 را بهای پس شفعه نیست متفق علیه در لفظ دیگر آمده که شفعه در هر شرک است چه زمین و چه خانه  
 چه باغ نمی سازد که بفروشد آنرا اما آنکه شرک خود عرض بکند و روایت دیگر این است که حکم کرد  
 بشفعه در هر شئی یعنی تواند نقول باشد یا غصبه نقول و آمده که جارا را حق است بدار  
 و لفظ دیگر آنست که جارا حق است به شفعه خود یعنی بشفعه خویش هر ادعوی و اتصال احتمالات  
 و در روایت دیگر در شده جارا حق است بشفعه جارا خود و اظهار شد بر ند اگر چه غائب باشد  
 و تنگیه طریق هر دو واحد است و آمده که شفعه هر کس را دل بایند شفعه است و نیست شفعه او بر  
 غائب و سندش ضعیف است

### باب در بیان قراض

صیغه پرسش که در آن برگشت باشد فرد حق تا مدتی و قرض دادن یا بشارت کردن و آن حق  
 که نم بخواه از براسد خانه و نه از برای بی و سندش ضعیف است حکیم بن حرام چون مردی را  
 مال خود قراض می داد و شرط می کرد که آن مال را در جگه تر یعنی حیوانات صرف نکند و دریا  
 باز نماند و در سید گاهی با آن مال فرد نیاید اگر چه بیست ازین کار را بکنند ضامن مال من باشی

عبد علام بن عبد الرحمن بن یعقوب نام در مال عثمان رضی الله عنه عمل کرد و برین شرط که هیچ بیانی  
هر روز باشد و این موقوف بصحت رسید

### باب در بیان مساقاة و اجاره

سوال کرد آنحضرت صلعم با اهل خبیره که یهود بودند بر نبیه آن چیز که پیداشند و از بیو و کشت و در اقل  
آمده که سوال کردند ماندن خود را در خبیره برین شرط که کفایت کند عمل بخار و باشد از بر سر  
ایشان نبیه پیدوار میوه پس فرمود مقرر میداریم شمار برین اقرار دادی که خواهیم یعنی ندان  
پس ماند و خبیره آنکه بدر کرد ایشان را عمر فاروق و در روایتی اخیری است که داد آنحضرت صلعم  
یهود و غیر آنخل خبیره و ارض آن بر شرط استعمالش از اموال خودشان و نصف میوه مرایشان را  
باشند و بنظر بن قیس رافع بن خبیج را از کرای ارض بزرگتر رسید گفت با کفایت مردم  
عهد رسالت اجاره بر مایات و اقبال جداول و چیزها از راست می کرد پس گاهه این با  
شدی و آن سالم ماندی و گاهه این سالم ماندی و آن تباها گشته و جبرین اجاره دیگر نبودند  
ازان زجر فرمود و ما شش معلوم مضمون پس بدان اندیشه نیست مایات آنچه بر کناره نهاده اند  
روید و جدول نه خرد را گویند و درین حدیث بسیار اجمالی است که در اطلاق سنن از کرا و زمین  
آمده و نبی فرمود از مزاد است و امر کرد به اجرت مراد بر ارض آنست که ارض و تخم از یکیه باشد  
و عمل و گاو و دیگره و حجامت کرد و اجرت و ادجام را و اگر این اجرت حرام بودی ندان  
و این نزد بخاری است از ابن عباس و لکن در حدیث مرفوع از رافع بن خبیج آمده که کسب حجام  
نجیست است و این نزد مسلم است و وجه تطبیق آنست که عطا جاز است و اخذ کرده و در حدیث  
قدسی است حق تمامی صیغه باید که کسی اندک من خیم این نام روز قیامت یکی آنکه عهد و پیمان داد  
بنام من باشد و آنکه آنکه فرست که آنرا و فروخت و من آن بخود سوم آنکه مزد و گرفت و از  
استیفاء کار کرد و مزد او نداد و او را مسلم که از فی البیوع و لکن بعضی بطلان گفته اند که فی البیوع

فی البیوع و فی ابن ماجه فی الاموال و فی توفیر و اعم چیز سے کہ بران اجرت گرفتہ کنند  
تقاضا کنند یعنی بر ترمیم بران توفیر و بدید مزاج و پیش از آنکہ خوبی و خشک گردد و چون اجیر  
گیرد و قدر را جبران نام برود و در سندش انقطاع است مگر بیعتی از آن طریق امام ابی حنیفہ رضی اللہ عنہ منقول

### باب در بیان احوال موات یعنی آبا و کردن زمین ویران

فرمود ہر کہ آبا و کرد زمین را کہ از آن کسی نیست و بی حق است بدان عمر فاروق ہم در خلافت خود  
بران قضا کردہ و ہر کہ زندہ ساخت زمین مردہ را آن زمین مراد است نیست ہی مگر از برای  
خدا و رسول اوست یعنی را گویند کہ از برای سہیلے صدقہ گرد آید تا در آن بچرخد نیست ضرر و آن  
و گزیدہ رسانیدن و نہ ضرر گرفتن و ہر کہ زمینی را احاطہ کرد آن زمین او است و ہر کہ چاہد کہ  
چہل گز باشد از برای عطن یا شیلہ و در سندش ضعیف است و اکل بن حجر از مبنی و حضرت  
انقطاع کرد یعنی در جا گیر بخشید و تیر را تا دیدن سبب قطع داد و بی سبب خود را روان کرد  
تا آنکہ بایستاد پس تا زیاہ خود انداخت فرمود تا جائیکہ سوط رسیدہ است آن مقدارش بشمار  
و فرمود مردم شریک یکدیگر اند در سہ چیز گاہ و آب و آتش

### باب در بیان وقت

چون آدمی بہر عمل او قطع شد مگر سہ چیز یک صدقہ جاریہ دوم علمی کہ بدان منتفع شوند سوم  
و نہ جماع کہ از برای سہ او دعا کنند و این نزد مسلم است مرفوعا ان ابوا ہر یوہ و حیوطی بران چیز ما  
افزودہ و وراثت صحیف و ریاطن و خضر ہر و بتار بیت از برای غریب و محل ذکر نشان داد  
سہ نزد آنکہ ماند پس از دسہ بجاسہ ۱۰ پل مسجد و چاہ و محالہ سہ ۲۰ عمر فاروق را زمین  
نیمبر بستہ آمد از آن خفہ شد و خواست و گفت زمین یا فتمہ ام کہ ہیج مالی النفس از آن نزد من  
نہ دہست فرمود اگر خواستہ آمل را نہیں کہند و پنج از آن محل بشود تا صدقہ گردانی عمر آن را

تصدیق کرد باین شرط که اصلش در بیج و ارث و سهم نباشد و فقر او و قریب و رفاقت و این چنین  
ضمیمه از آن بخورند و در راه خدا صرف شود و بر منقول آن اگر معروف است از آن بخورند و بر منقول آن  
بخورند گناهی نیست مگر باین منقول نشود و در روایتی آمده که تصدق کرد باصل زمین که فروخته  
و در سهم نباشد و لکن میوه او صرفت نموده آید و در قصه خالد آمده که وی ادراع را آتش زد و بختی  
زره و سیاهان خویش را در راه خدا وقف ساخته و پس نمود دست

### پایه در بیان همه

بشیر بن خرو نعمان را پیش از آنکه بمشیت آورد و گفت من این پسر خود را اعلامی نموده ام که در امور  
فرموده پس از این بنشین و او که گفت فرمود و باز کرد آن او را تو را قنطاری دیگر بنشین آمد که بشیر  
خواست که آنحضرت صلی الله علیه و آله را بگوید در بیان تمام فرمود و بر رسید از خدا و حدیث کند میان او و  
پس وی برگشت و آن صدقه را برگردانید و در واسطه دیگر آمد که فرمود و غیره بر این عطا کرد  
بگوید فرمود و ترا خوشی آید آنکه همه در یکی با تو برابر باشند گفت آن فرمود و فلا اندیش  
حالا تخصیص بعضی بکسی را برابر داده اند و برابر با باشند عاقل و در همه همچو سنگ است که  
قی میکنند و با خود نیست اما شل میگردوی کند در همه خود وی همچو سنگ است که بگوید و  
در قی خود نیست حلال بر سلطان را که بگوید و جمع کند از آن مگر بگوید که او را و عطا می دهد این  
جمع رو است آنحضرت صلی الله علیه و آله بر او فروم پذیرفتی و بران مکافات کردی یکی آنجا صلح  
را باقی داد و او بران مکافات فرمود و پرسید که راضی شدی گفت نه زیاد کرد و گفت ترا  
شندی گفت نه باز بفرمود و پرسید که اکنون راضی گردیدی گفت آری و را عذر این شد  
آمده لکن فهمت اندک آنکه است الا من قرشی او انصاری او ثقیفی و فرمود و کسی است  
که بنشیند و او را نگاه دارد بر خود و اما همه خود را و تنها کند از چه هر که عمری کرد وی کسی است  
که از برای او کرد و در حیات و مات و از برای عقیبه او است و در دنیا و آخرت و اگر کسی که  
رسول خدا صلی الله علیه و آله را جانشین داشته است که بگوید این ترا عقیبه تراست و دیگر گفت این تراست



تا نزد بهستی پس آن بسوی صاحب وی برمی گردد و فرمود رتبی و عمری نگنبد چه هر کس بی ایمنی  
کرد آن از برای ورژاوست عمر فاروق یکیه را اسپهاده بود در راه خدا وی آن را صلح کرد  
عمر که نمود که اگر از آن بفرزد از حضرت صلح پس سپید فرمود و فرمود که اگر چه یکیه به هم بد  
و فرمود به من فرستید یکیک گیرده است و در یکیک گیرده می کشد کینه را و ای زمان مسلمان چرا  
نشد و زن همسایه بد یازن همسایه را اگر چه یک هم گوسفند باشد و هر که چنین است به هر دو  
حق است بدان او را میگردان مکانات نکرده است و حقیقت و قف او است بر این عمر

باب وریان نقطہ

الحضرت علامہ ربیع خرم کہ در ادراک اقامہ بود و بگذشت و فرمود اگر نمی ترسیدیم که از خدا قسم شدہ  
آن را می خوردیم فردی آمد و از حکم لفظ پرسید کہ چہ نیست فرمود بشناس ظرف و سر بند او را  
باز ایشان آن نژاد بپاسال ایر گزید ہمیش کہ نہ باو تر کہ خود راوی گفت ضلالت و غم نہ چہ سہ فرماست  
فرمود تراست یا برادر ترا یا اگر گرا گفت ضلالت تیرہ حال دارد فرمود ترا با او چہ کار است ہمراہ  
و سہ ستقام و خدا وی ست بر آب می آید و درخت می خورد تا آنکہ مالکش بیاید و تہر کہ جان  
گم شدہ را وی گمراہ ست تا آنکہ تفریقش نہ کردہ ست و تہر کہ لفظ یابد باید کہ بران دو عمل  
را گواہ گیرد و آوند و رشتہ او را نگاه دارد و نیوشند و غائب نہ کند اگر مالکش آمد حق ست با  
و نہ مال خداست مہر ہر کس را بخود از لفظ حاج نمی فرمودہ مگر منشدہ را و حلال نیست در نزد دنیا  
دار و نہ خرم آبادی و نہ لفظ انزال صحابہ مگر آنکہ از ان سختی شود یعنی پس حلال باشد

یاب در بیان فرائض

فرمود چو پانید فرائض اینی سهام میراث را که در کتاب خداست بابل آن و آن شش حصه  
که قرآن بتعیین و تقدیرش نص نموده نصف و ربع و ثلث و ثلثان و ثلث و شش و آنچه  
باقی ماند یعنی بعد از تادیه فرائض این آن را بر سه سر و قریب به بیست است که ذکر ما شد و

دارش نمی شود و مسلمانان کافر و کافر مسلمان را مرد می بود و قری و قری لیس می و قری لیس  
 بگذاشت استحضرت صلوات فرمود و قری نصف است و قری لیس را سدر برای تکلیف و ثواب  
 خواهر راست ر واه انجاری و قری و وارث نیشوند از یکدیگر ایل دولت قری آمد گفت  
 نبیره ام بود از میراث او چه میرسد فرمود سدر چون برگشت اورا طلبید و فرمود یک سدر  
 دیگر است چون پشت داد و از او را بخواند و گفت این سدر یک طعنه است که یا کنایه که در آن  
 چه زمانه است بر اهل فریضه و تکرار از برای جوده سدر اگر در وی مایه است و گویا باشد  
 گویم جوده عام است از آنکه مایه پدر باشد یا مادر یا بر خال و وارث کسی است که او را وارث است  
 مراد خال برادر مادر است و خدا و رسول و اهل ای کسب اند که در موی نیست عا<sup>۱</sup> لا ناد  
 لا موی لکه و هر موی که آید از او وارث می گردد و قاتل را از میراث هیچ نمی رسد  
 و هر چه پدر یا پسر فراهم کرده اند از برای عصبه ایشان است هر که باشد و و کلامه است بجز  
 لیس نه در هیچ رود و نه در سیه و فرمود و فرض شما زید بن ثابت است رضی الله عنه

### باب در بیان وصایا

مرد مسلمان را که چیزی دارد وی خواهد که در آن وصیت کند نمی رسد که در وصیت ببرد  
 مگر آنکه وصیت و سه نزد او نوشته شود و باشد صحابین و قاص گفت ای رسول خدا این  
 مال را من و خریک و خرد گیر و وارث من نیست و وصیت مال صد و یکم فرمود و نه گفت نبیره  
 مال فرمود و نه گفت مال فرمود و ثلث بصدای است و ثلث اگر تو را اگر باری بهتر است از آن  
 در ویش گذاری و کفنه کنند مردم را مردی آمد و گفت مادر من ناگهان مرد و وصیت نکرد  
 و گمان میبرم که اگر سخن می کرد چیزی را تصدق نمی داد اگر از طاعت و سه تصدق کنم او را میراث  
 فرمود آری و گفت حق تعالی هر ذیق را حق و او پس نیست و وصیت از برای دارش مگر آنکه  
 در دنیا بخواند و فرمود و تصدق کرد و خدا بر شما ثبوت اموال شما نزد وفات شما از برای

زیادت در سخاوت شما و سبزش ضعیف است لکن بعض طرق و سبب متوی بعض است

## باب در بیان ولایت

هر که نهاد ولایت خود و نزد کسی نیست ضمان بروی و سبزش ضعیف است یعنی اگر بدون خیانت و جنایت اوفتاده شده است و بابت قیمت صدقات و آخر زکوة گذشته و بابت قسم فی و غیبت عقوبت با سببها و بیاید انشاء الله تعالی

## کتاب النکاح

و بود ای گروه جو آنان هر که از شما جماعتی تواند کردن و سبزش کند که این اعضاست ابرار و جهمین است فرج را و هر که نمی تواند بروی صوم است که این صوم او را و جا و سبزش یعنی خفته شدن و محروم شدن نمازی گرام و می خواهم و روزی گیرم و می کشایم و زمان را نکاح میکنیم هر که روگردانید از سنت من وی از من نیست و گوید که امری فرموده بارت و سخت نمی سیکرد اقبال و می گفت بزمی گیرید زن و دستدار و زایید و اگر من نکاح کنم شما بسیار از روز قیامت و فرمود نکاح کرده می شود زن بنا بر چهار صفت کی مال که آن زن دولت خود را بر شوهر صرف کند دوم حسب یعنی بنا بر بزرگی و شرف او در ذات و قوم خود سوم جمال یعنی سبب حسن صورت که موجب حظ نفس و فراخ خاطر و شکر نعمت الهی است چهارم دین که بنا بر صلاح عفت معاون شود و سبب باشد بر تقوی پس فتنه نشویند دیدن اخاک آلود با و هر دو دست تو و چون سبب را مبارک باد نکاح فرمودی گفته باریک الله لك و باریک عليك و جمع بینك فی خیر این سه و گفته رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در حاجت یعنی نکاح و حیران آموخت و آن این است ان الله له و نستعین به و نستغفره و نعوذ بالله من شره و انفسنا من بهید الله فلا مضل له و من یضلل فلا هادی له و اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسله و بخواند سه آیت در سبب اسلام گفته آیات این است یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم

نفس واحد تا قیام دوم اتفاق الله حق تفاتی تا آخر سوم اتفاق الله و قولی افلا سدید لعلیما  
 و سفیان ثوری دوم را اول و ثانی را اتفاق الله الذی یفسد علون به و الا سحاک تا قیام و ثانی  
 را همین سوم نشان داده و حافظ ابن کثیر در کتاب اشرار آیات را در نفس حدیث شریفی که  
 اتفاق السدازی را اول و حق تفاتی را ثانی و ثالث را همین سوم گردانیده و در حدیث جابر است  
 مروی که در کوفه است نگاری زنی کند اگر تواند که ببیند از وی آنچه دایمی او باشد بسوی نکاح پس  
 که بکند و مروی را که تزویج کرده بود پرسید که تو او را دیده گفت نه فرمود بر و بدین او را این  
 دلیل است بر جواز نظر بسوی مخطوبه و از خطبه برادر سلمان بنی نموده تا آنکه خطیب اول  
 از آن ترکد بدینا اذن فرماید زنی آمد و گفت من نفس خود را تو بهی می کنم آنحضرت گفت ایستاده ای و  
 بگریست و بلند و پیست او را دریافت و سرگون شد زن چون دید که در باره او حکمی نکرده  
 بیست مردی از اصحاب برخواست و گفت ای رسول خدا اگر ترا دردی حاجت نیست  
 بزنی من ده فرمود و نزد چیزی هست گفت لا والله فرمود بر و نزد کسان خود و بدین که پیش  
 می یابی رفت و برگشت و گفت لا والله هیچ نیافتم فرمود و نظر کن اگر چه خاتمی از حدیث باشد باز  
 و برگشت و گفت لا والله و خاتمی نه آمدن و لکن این از این است مروی حدیث گویند و اول  
 رد اینی چادر پس زن را نصف آن برسد آنحضرت فرمود باین از آنچه می توانستی که اگر  
 پوشیده زن را از آن هیچ نیامد و اگر او پوشیده ترا هیچ نبود آن مرد را در پیشست باز  
 تا برو چون او را سوتی دید بطریق فرمود و همراه تو از قرآن چیست گفت با من چنین خیال  
 سوره سست پس از نظر قلبی می خوانی گفت آری فرمود و بر در اما کسان زن که هم با  
 از قرآن بانموده ارس و آیین دلیل است بر صحت عقد بلفظ تنکیک و در لفظی دیگر آمده بر  
 که تزویجش بود که هم او را قرآن بیاموز و در واسطه چنین آمده که شکر من تمام است  
 بنا بر آنچه باست از قرآن و در طریق دیگر باین لفظ آمده چه یادی داری از قرآن گفت  
 سوره بقره و سوره که متصل است فرمود و بخیر است آیه با و میاموز خضکه همین آمد و حق قرآن

مهر آن زن گردانید و همین است حق زیرا که تعدی در مهر از جناب نبوت صلعم وارو نشده و  
 فرمود اعلان کند بکلیه که نکاح مگر بولی و هر زن که نکاح کرد بغیر اذن ولی خود نکاح  
 او باطل است پس اگر دخل شد بدان او را مهر باشد بنا بر احتمال فرج او و اگر با هم اشتبا رکنند  
 سلطان ولی کسی است که نیست ولی مر او را و نکاح کرده نشود زن شیب تا آنکه بشود و نخواهند از  
 و تعد و شیب تا آنکه اذن جویند از وی گفتند اذن او چگونه باشد فرمود همین که خاموش شود و  
 روایتی آمده شیب حق است بنفس خود از ولی خویش و از بکر شوری خواهند و اذن او سکوت  
 اوست و در روایتی آمده نیست ولی را با شیب حکمی و اختیار است پیغمبر اختیار رکنند و تزویج  
 کنند زن زن دیگر را و نه جان خود را و از شمار نمی آمده و آن چنانست که یک دختر خود را  
 بزنی مروی بدو برین شرط که وی دختر خود را بزنی اینک از زانی داد و میان این هر دو هیچ  
 یعنی کاین نبود بلکه همین مبادله مهر باشد و تحرکی بکر نزد آنحضرت صلعم آمد گفت پدرش  
 او را بنا خسته او در زنی داده است او را خیر گردانید و حدیث مرسل است و زنی که دو ولی اول  
 تزویج کرده اند آن زن از بر سه اول صحیح باشد و هر بنده که بغیر اذن اهل یا موالی خود نکاح  
 کرد وی عاهرست یعنی زانی و متع فرمود از جمع میان زن و عه و خال او فرمود محرم نکاح  
 خود کند و نه نکاح دیگر سه و نه خطبه کند و نه خطبه کرد و نه شود ابن عباس گفت آنحضرت صلعم میفرمود  
 نکاح کرد و محرم بود مگر سه و نه می گوید که نکاح وی در خالی کرد که حلال بود و این اجماعی نیست  
 اهل البیت ادسای کافی البیت و حق شرط که بدان و قاضی توان کردن شرط نیست  
 که بدان فرج را حلال ساخته اند و خصصت فرمود در مال و طاس و تعد تا سه روز باز نمی کند  
 ازان در مال خیر علی رضی گویند یعنی کرد از متعه زنان و از اکل خمران آبادی و در روایت  
 دیگر آمده اذن دادم شما را در آمتناع از زنان و او تعالی حرام کرد آنرا و نه قیامت پس  
 هر که نزد او چیز سه ازان باشد را داد و خالی کند و انچه را داده است چیز سه ازان نستاند  
 و لغت فرمود مجمل و مجمل له و فرمود نکاح نمی کند زانی مجمل و مگر مثل خود را مردی زن خود را

سه طلاق داد مردی دیگر او را برنی گرفت و پیش از دخول طلاق داد و زوج اول خواسته  
با وی تزویج کند آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود نه تا آنکه بچشد آن شوهری دیگر از شندک او  
آنچه شوی اول چشیده است

### باب در بیان کفارت و حیار

بعضی عرب گفت بعضی اند و بعضی موالی گفت بعضی مگر حاکم حجام و در سندش را و سه  
غیر می است و لکن ابو حاتم استنکارش نموده و شاربسه دارد و منقطع است حاصل  
اعتبار شربت آدمیان آنست که به تحقیق نسب آدم و حوا کافی است امر واجب رضا بخلق  
و دین مخاطب است پس پس فاطمه زهرا شیه بنت قیس را از مهاجرات اول بود و فرمود نکاح کن  
اسامه بن زید و او غلام بود و در این نزد مسلم است و فرمود ای بنی بیاضه نکاح کنید اباهند را و  
نکاح کنید بسوی او و سه حجام بود و سندش حید است و غیر شد بریره بر زوج خود وقتی که  
آزاد کرده شد و زوج او عبد بود و در روایت آمده که هر بود و حافظ ابن حجر گوید اول آنست  
و در بخاری از ابن عباس بصحت پیوسته که وی عبد بود و کثیر و زولمی گفت مسلمان شدم  
رسول خدا و زین بن رخواهر اند فرمود هر کدام را که خواست طلاق ده عیالان بن مسلم  
اسلام آورد و او زده زن بود همه همراه او مسلمان شدند او را و کرد که از ایشان چهار زن را  
مگر بنو ابن جنان و حاکم تصحیح این حدیث کرده اند و احمد و ترمذی در تیش از سالم بن ابی نعیم  
اما بخاری و ابوزرع و ابو حاتم اعلال این حدیث کرده اند و سخن بخاری ایشان است و السلام و کما  
احتیاط در هر حال اولی است و استلال بیهی و ثلث و رباع بر منع زیادت بر چهار اختلاف ندارد  
عرب عرب است و چون قرآن کریم ساکت و حدیث شریف معلول است برمان قاطع و حجت ساطع  
کجا آنحضرت صلی الله علیه و آله در برابر ابی العاص بن برقع بعد از شش سال بهمان نکاح نخستین  
باز گردانید و نکاح تازه نکرد و این دلیل است بر آنکه تفریح مسلمه زیر کافر چون اسلامش از اسلام

مناظر است با وجود انقضای عدت و طول مدت جابرست و لکن جدی بایران نسبت فرستاده  
 با آنکه احمد و حاکم تصحیحش کرده اند و در روایت دیگر آمده که نکاح جدیدش رد کرد و نزدی گویند  
 اول جواد است و دست و لکن عمل برین روایت ثانی است زنی اسلام آورد و نکاح کرد و نخستین  
 او آمد و گفت من مسلمان شدم و این زن اسلام را از من آنحضرت صلی الله علیه و آله را از دست شویم  
 بکشید پس زوج اول داد و صحابین حبان و حاکم آنحضرت صلی الله علیه و آله را از بی عفا تر زوج کرد چون  
 در آمد و جامه خود پهناد و بر پهلوش ریاضه دید و فرمود البسی شیا بک و الحقی با الله لک و حکم داد  
 بدادن مهر و بیجا دلیل است بر رد زن بعین لکن در سندش مجهول است مگر بن خطاب گفته هر که زنی  
 بزنی گرفت و بروی درآمد و او را بر صای یا مجذوم یا مجنون یافت از برای او صدق است بسبب  
 مسیس او و این صدق از کس بگیرد که او را با زنی داده و در روایت دیگر زنی را که او را با زنی  
 فروجهها با لحنی رفان صسها فلها اللهم بما استحل من فرجها و در باره عین حکم کرده که کیا  
 مهلتش دهند و این همه موقوف است بر فارق رضی الله عنه و رجالش ثقات اند

### باب در بیان عشرت زنان

هر که زنی را در بر آورد و بی لعون است و فرمودنی بیند خدا بسوی مردی که مردی یا زنی را در بر آورد  
 و هر که ایمان دارد بخدا و روز آخرت وی نیاند بهسیایه خود را و پیگیرد و حیثیت خیر در حق زنان  
 که آفریده شده اند از آنخوان چهل و پنج شی و جمیع اعلام است اگر وی که راستش است  
 بشکند و اگر بگذاردی بچنان که کج ماند پس قبول کنید خیر را و باره زنان و در روایت دیگر  
 آمده اگر خواسته که بوی متع شوی متع شو با وجود عیج و اگر وی که راست کند بشکند او را نکستن  
 او طلاق دادن است جابر گوید و غزو و همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله بودیم چون بمدینه آمدیم بنیاد دین  
 خواستیم فرمود درنگ کنید و شب هنگام بخانه در ایستادیم تا زن ندیده و مویشا نشد و قیام است  
 بکار برد و در روایت دیگر آمده چون بیکه را از شما غیبت دراز کرد و بایک شب هنگام بپای خود

نذر آید و بدترین مروج نزد خدا و زقیامت مردیست که نزد زن خود برسد و آن زن نزد او  
 برسد پسر را زاده و افش کند: معاویه بن حیده گفت ای رسول خدا حق زن یکی از ارجیست فرمود  
 بخور آن او را چون بخوری و پویشان او را چون بپوشی و عزن بر روی وی نسبت بقیح کن و در او  
 جدا سازد و اگر در خانه بیو و بیگفتند مرد چون زن خود را در قبل از طهرت در بر بیاورد و احوال شود  
 یعنی کاذب چشم گردد پس این آیه فرود آمد نسأؤک حرث لکم فاقا حرثکم انی شتمت نسی به کیف کنه  
 و هر وضع که بیدیشیدن را بیاورد بعد از آنکه آن در موضع حرث و صام واحد باشد که با هر توبه از آنجا برین  
 و توبه که خواهر کامل خود را بیاورد بایر که بسم الله جنبنا الشیطان و جنب الشیطان ما لذقتنا بکرمیا اگر  
 میان هر دو ولدی مقدسست هرگز او را شیطان ضرر نرساند و هر مرد که زن را بسوی فرارش  
 خود طلبید و وی از کار آورد و نیامد و مرد شب در چشم گذراند و فرشته گان بران زن تا صبح دم  
 لعنت می کنند و در لفظی آمده که شگین میشود بر وی کسیکه در آسمان است یعنی او سجانه و قفس  
 و هر زن که پیوندد موی خود بموی دیگر و دیگر را بدان امر فرماید و سوزن و خار در پوست  
 خاند و از دیگر سوز این کار را هر وی ملعون است و فرمود خوامم که نمی کنم از غیبه یعنی جماع  
 کردن با زن در حالت رضاع مگر دریم که روم و فارس همچنین می کنند و ضرر با ولاد ایشان میسر  
 و فرمود عزل و اوغنی است گویم و آن کشیدن مروت ذکر خود را از فرج زن بعد از ایللاج اندر آن  
 تا انزال خارج از فرج کند مروتی گفت ای رسول خدا امر او ای هست که از آن عزل می کنم و حل او  
 ناخوش دارم و همان می خواهم که مردان می خواهند و بیو می گویند که عزل مؤدوه صغری است  
 فرمود دروغ می گویند بیو و اگر خدا خواهد که بچه آفریند نمی توانی که آنرا برگردانی جای گرفته عزل  
 می کردیم بر عهد نبوت و قرآن نازل می شد پس اگر چیزیست نهی شده می بود و قرآن ما را از آن نهی  
 می کرد و در لفظی آمده که رسید این معنی تا حضرت مسلم پس نهی نکرد ما را و بود جناب نبوت که  
 طواف می کرد بر زنان خود بیک غسل

باب در بیان صدق یعنی مهر و کاپوشان



آنحضرت صلیم صلیه را آزاد کرد و همین خنق را صدق او مقرر فرمود و مهر آن واج مطرات و وارث  
 اوقیبه و نصف بود و اوقیبه چهل و درم سنگ را گویند و دوازده نیم اوقیبه یا نصف درم باشد علی تقدیر  
 چون فاطمه رضی الله عنها را تزویج کرد فرمود و او را چیسے برده دی گفت نزد من هیچ نیست فرمود زود  
 خطایه تو کجا هست یعنی تقدیم چیز سے از مهر بردن و دخول مستحب است و هر زن که نکاح کرده شود مهر یا عطا  
 برود و پیش از عصمت نکاح آن چیز او هست و هر چه بعد از عصمت نکاح است آن کسی راست  
 که باو بخشیده شد و آن چیز سے که بران اگر امرو کنند دختر و خواهر او است یعنی مکرم و احسان  
 همین خسرو خسرو پوره اند پس پس ابن مسعود را پرسیدند که مردی زنی گرفته است و مهر او نام  
 خبر ده و بروی داخل نشد تا آنکه بمرد گفت زن را مهر زمان قوم او است بی کم و بیش و بر دوس  
 عدت است و او را میراث باشد بمقتل بن سنان اشجی برخاست و گفت جناب مہالت صلیم  
 در باره بروج بنت و اشق که زنی از ابا بوجو حکم فرموده ابن مسعود بانیت خوشنود شد و  
 گفت بعد از اسلام هیچ چیز آنقدر خوشنود نشد و چند آنکه باین موافقت قضای قوم بقضا  
 نبوی و لذا گردیدیم آری سے فی اجماع نسبی بتو کافیه بود و را به بلبل همین که قافیه گل شود کتا  
 هر که مهر زن سویت یا تروادی آن زن را بر خود حلال ساخت و این موقوف است بر جای  
 و جائز داشت آنحضرت صلیم نکاح زنی بر دخیل و تزویج کرد مردی را زنی بر خاتم حدیث و  
 این حدیث که مهر کمتر از ده درم نمی باشد موقوف است بر عملی و در سندش مقال است و بیشتر  
 صدق آنست که آسان تر بود و عمره دختر چون چون بر آنحضرت داخل کرده شد تعوذ فرمود و از  
 صلیم فرمود لقد عدت بمعاک و اطلاق داد و اسامه را امر کرد که سه ثوب باو بدو و زنش  
 را دی متروک است اما اسامه را در هیچ آمده

## باب در بیان ولیمه

جناب نبوت بر عبد الرحمن بن عوف اثر حضرت وید پرسید این چیست گفت زنی کرده امر برور

و این خرا را از زعفران و برکت و دیگر تر اخذ و لیمه کن اگر چپه بیک گو سفید باشد و چون مدعو شود  
 یکی از شما بسوی ولیمه باید که بیاید و در رد و ایستاده که چون دعوت کند یکی را از شما برادر  
 باید که قبول کند عرس باشد یا نحو آن و بدترین طعام طعام ولیمه است که آینه را از آن منع کنند  
 و انکار نمایند را بسوی آن طلبت و هر که اجابت نکرد دعوت را وی عصیان کرد خدا و رسول را  
 غرض که نزد دعوت اجابت است اگر صائم است نماز گزار دیا و عا کند و اگر مفطر است بخورد و در <sup>لفظ</sup>  
 آمده اگر خواهد بخورد و اگر خواهد ترک دهد و ولیمه زراول حق است و در دوم سنت و در سوم  
 سمع و هر که بشنود از خود را بشنود و زو او کند او را خداست اعلی و سندی غریب است اگر چپه است  
 دارد و ولیمه تا سه روز غیر جایز نباشد زیرا که از باب ضیافت است و بدست ضیافت در احوال  
 و دیگر بهین سه روز آمده و الله اعلم و آنحضرت صلی الله علیه و آله بر بعض زنان خود بر و شد از بوی نسیم  
 که میان خیر و بدین سه شب بنا بر بنا بصفیه و دعوت شدند مسلمانان در ولیمه او نبود و آن  
 خبر و ندیم هر یک را که مستردن قطع فرمود و بر آن خرا و اقط و من انداخت و چون دود ای فرا رسید  
 در و از دهر که نزدیک تر بود و خوش پذیرد و اگر کسی سالت کرد و اجابت وی کند و سندی <sup>ضعیف</sup>  
 و فرمودی خوردیم تمکینه ده و عمر بن ابی سلمه گفت ای کودک نام خدا بر و بدست راست بخور و از  
 پیش خود تناول کن و فرمود از جو انب قصعه بخورید و از وسط آن بخورید که برکت دهد و سلف و فرمودی  
 و هر که عیب طعمی نکرد اگر خوش داشت بخورد و نه بگذاشت و فرمود بدست چپ بخورید که شیطان  
 بهین شمال می خورد و در آتش میدن آب نفس را آوند نزد و در آن نهد

### باب در بیان قسم یعنی نوبت زنان

قسم می کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله در میان زنان خود بعد از وی گفت خداوند این قسم من است در آنچه  
 مالکش هستم پس ملاست مکن مرا در آنچه مالک آن هستی و من مالکش نیستم و این دلیل است بر آنکه  
 محبت و میل قلب با یکی از زنان مقدم بر بند نیست بلکه از جانب خداست و نیز درین قسم عدل

تسویه در جمیع شرط نیست و هر که دوزن دارد و مائل است بسوی یکی از آنها بیاید روز قیامت  
نصف بدن او افتاده و خمیده و ساقط و مائل باشد و سمنش صحیح است و از اویل و قسم الفا  
نه و محبت و از سنت است که چون بکر را بر شیب در هفت شب نزد او بماند پسر قسم کند و اگر شیب را  
بزننی گیرد سه شب نزد او بماند یا دهمست نماید و اندک آنحضرت صلعم نزد ام سلمه سه شب بسر برد و نزد  
تو بایل خود و خوارنه اگر خواسته نزد تو هفت شب بمانم و لکن نزد دیگر زنان خود هم هفت شب  
بمانم سو و هفت شب زمره یوم نوبت خود بیا نشیند پس آنحضرت صلعم و شب نزد او بسر برد  
و بعضی زنان را بر بعضی فضیلت و قسم نه نهاد و بکثرت نزد ایشان و کم روزی بود و بعضی  
بر همه ایشان گشته و از هر زن نزدیک شدی بغیر سیمین یعنی جمیع آنها آنکه بزننه میرسد گفت  
او بودی پس نزدش شب بسر برد و در دایمی آمده بعد از اذان نماز عصر بر زنان و در کرده  
پس از آن زمان نزدیک شدی و در حض موت پرسیدی که فردا کجا باشم را و یوم عائشہ می کرد و او را  
مطهرات اذن دادند که هر کجا که خواهد بماند پس بجائۀ عائشہ ماند و نزد سفر در میان زنان قمره  
اندختی سهم هر کدام که برآمدی همان را همراه بردی و فرمودند نزد یکی از شما زن خود را همچو زن بنده

### باب در بیان خلع

زن ثابت بن قیس آمد و گفت ای رسول خدا عتاب نمی کنم بروی و خلق و دین و لکن  
ناخوش دارم کفر را و اسلام فرمود باغچه و او را بر سر بازی گردانی گفت آری فرمود و اقبل  
الحلال یقیناً و طلقاً تطلیقه رواه البخاری و در روایتی آمده که امر کرد و ابر اطلاق آن زن  
و عدت و سه یک حیض گردانید و ثابت مردی که بود زنش گفت اگر خوف خدا نبود و سه نزد  
در آمدن و سه بروی او قف می زدم و این اول خلع بود در اسلام و ظاهر امر بطلاق مفید  
و جوب است اگر چه از هر یک از شما گفته اند بدلیل قوله تعالی ایها الذین آمنوا و بائعوا  
نفسهم با حسان و انفس انفس می کند آنکه حاکم را امر بخلع میرسد

## کتاب در بیان طلاق

البعض حلال نزد خدا طلاق است این عمر زن خود را طلاق داد و وی حائض بود و پدرش عمر فاروق رضی الله عنه آنحضرت را مسلم پرسید فرمود حکم کن او را بر اجابت بگذارد و او را آنکه پاک گردد و حیض باز حیض آرد باز پاک شود پسر اگر خواهد نگاه دارد و اگر خواهد قبل از حیض طلاق و بدین حدیثی است که او تعالی طلاق زنان را بدان امر کرده و در روایتی آمده بگوید او را که برگردد باز طلاق دهد و حالیکه طاهر است یا حامل و در لفظ دیگر آمده که محسوب شد این طلاق یکس طلاق و لکن حاسبین نیست غالباً این حسابان از این عمر باشد و آنجا است که جمعی از ائمه حدیث قائلند بعد از وقوع طلاق بدعی و سبکی دیگر زن خود را در حیض طلاق داده بود و این عمر را گفت تو یک طلاق یاد و طلاق داده آنحضرت صلوات الله علیه که مرا حجت کنم و نکاح من این است آنجا که حیض دیگر سیار دیا تو او را سه طلاق داده پس او را در باره طلاق زن خود عاصی شده و در لفظ دیگر آمده که گفت ابن عمر رو کرد آنحضرت صلوات الله علیه آن زن را برین و آن طلقه را چیز سے ندید و فرمود که بعد از طلاق ده یا نه بگوید اگر تویم و این صحیح است در عدم وقوع بدعی و اسناد علم ابن عباس گوید سه طلاق بر عهد نبوت و بعد از آن بکر دو سال از خلافت عمر یک طلاق بود و بعضی اگر در یک مجلس یک بار بلا فصل داده است عمر گفت مردم شتابی کردند در کاری که ایشان را در آن مهلت بود پس امضا کنیم آنرا بر ایشان و امضا کردند و بنامید گفته آنحضرت را خبر کردند که مردی زن خود را سه طلاق داده است یعنی در یک بار پس خنثی است و گفت بازی کرده و بشود بگویند خداوند سیان بشماریم تا آنکه مردی گفت اگر بفرماید او را بکنیم او را که نام رکانه را طلاق داد و در لفظ فرمود رجوع کن گفت سه طلاق داده ام فرمود و آنستم برگرد و در لفظ آمده که سه طلاق داد و در یک مجلس بران بکنیم شد آنحضرت فرمود این یک طلاق است و در روایت دیگر آمده که او را که سه طلاق زن خود را طلاق البتة داد و گفت نخواستم مگر یک طلاق آنحضرت زن را بر او سه بار بزرگوار شد

وگفته که سبب جبر است که جد و پدر را آن مرد و جد است نکاح و طلاق و حجب و زنا و انقضای نکاح است  
چون حقیق آمده و در روایتی دیگر وارد شده که جائز نیست اسب در طلاق و نکاح و حجاب و غیره  
اینها را گفت و حجب شد و قمر بنی شیبه تجاوز کرد و خدا او را امت من حدیثت انفس اما و ام که با  
عمل کرده است و کلمه نموده و نهاده و این است خطا و زیان را و آنچه بر آن است مکتوب شده است  
و حرام ساختن زن بر خود چیزی نیست او تعالی فرموده لقد کان الکفری ای رسول الله  
حسنة بلکه این تحریم حدیث کفار آن مرد و قمر بنی شیبه چون بر آن خضر است و نه کرده است  
و آن خضر است با وی نزدیک گردید اعی ذاب الله هذا گفت فرموده لقد عدت بغضیم الک حق  
با هذا للاحق ثوب کسان نمود و این کنایه است از طلاق و قمر بنی شیبه طلاق مکرر بعد از نکاح  
و نه حق مکرر بعد از ملک و در روایتی آمده که نذر و غیر ملک و نه حق و طلاق و زنا و قلم فرست  
از کس تا هم آنکه میدار گردد و صغیر تا آنکه بالغ نشود و دیوانه تا آنکه عاقل گردد و بهوش آید

الب در بیان حقیقت

عمران بن حصین را از حال مردی که طلاق می دهد و بر میگردد و گوارد نمی گیرد و پرسیدند گفت بر طلاق و بر رجعت او گوارد گیر این عمر چون زن خود را طلاق داد و آنحضرت عمر را گفت صدقه خایه را

باب در بیان احوال و طهارت و کفایت آن

ایلا که آنحضرت صلوات الله علیه در دوران احوال احرام ساخت و گفتا که بین داد این عمر گوید شوی  
بعد از من چاره آید تو گفت کند و می گفت بطلاق آنکه طلاقش در میان بنی یاسر چند و در  
کس از صحابه دریافت که ایشان مولی را واقع می کرد یعنی تا جبر کند یا طلاق و پدر و مادر  
ابن عباس گفته این ایلام در جاهلیت تا یک سال و دو سال می شد حق تعالی آفرینش کند  
چرا ماه فرمود اگر این مقدار باشد ایلام بود گویم صحاف از است ایلام نبوی تا یک ماه و آن

مرفوع است و این موقوف و بیاراه حکایت است نه توقیف است و می نماید که بازان خود و برادر  
 یقیناً و نزد آنحضرت صلوات الله علیه آمد و گفت قبل از کفیر بر سر اقام فرمود نزدش مروا آنگاه حکم خدا  
 بجا آرست یعنی کفار و سپه و در لفظی گفته که لا تعدل آمده مسلم بن صخر موقوف رسیدن  
 بزین در رمضان طهار کرد شبیه چیزه از بدن آن زن نمایان شد بروی یقیناً آنحضرت  
 فرمود برده آزاد کن گفت جز گردان خود هیچ ندارم فرمود و ماه بیاسپه روزه گیر گفت  
 نرسیدیم با نچ رسیدیم مگر از همین روزه گرفتن فرمود نه صفت مسکین را بشنید از شما بخوران  
 این کفار و بیاراه است

### باب در بیان لعان

سبک آنحضرت صلوات الله علیه را گفت بفرما اگر کی از امان خود را بر فاخته یا جسیه کار کند اگر می گوید یکم  
 با من عظیم و اگر خاموش می ماند سکوت می کند بشن آن مع گویم شکل و اگر نگویم شکل با هیچ  
 جواب نداد روز دیگر آمد و گفت آنچه از تو پرسیدم بدان بتنا گشتم پس آیات سوره نوح فرود  
 و آن را بران مرقم و تلاوت کرد و وعظ و تذکیر نمود و خبر داد که عذاب دنیا اهنوست از عذاب  
 آخرت وی گفت سوگند بکسی که ترا بگویم ترا در آن روز از آن زن رونع نه بسته ایم آنحضرت صلوات الله علیه  
 طلب داشت و وعظ کرد و گفت قسم بکسی که ترا بگویم ترا در آن روز از آن زن رونع نه بسته ایم آنحضرت صلوات الله علیه  
 کرد و وی چارگواست بنام خدا ادا بار شروع نمود بزین و میان هر دو جدائی ساخت و در  
 ربه است و دیگر آمده که سلا عینین یا فرمود حساب شما هر دو برخاست و یکی از شما کاذب است  
 اکنون ترا است پس آن زن نیست وی گفت مال من چه حال دارد فرمود اگر راست گفته بزرگ  
 پند نال در عوض آن مال فرج است و اگر بروی دروغ بگفته پس حرج مال از وی و در دست  
 و فرمود و ببینید آن زن را اگر بچه سفید رنگ فروخته مو بیار و پند آن تنوی است و اگر بنهم سرگرم  
 بیچیده موست کوتاه قدر و پند آن کسی است که بادی بدنام شده مردی دیگر را مکرر کند و زود

خامس است مردی را که او خند که آن موجب است یعنی فراق زن را و حبیبی کند و در قصه  
 شامین برایت بگوید که چون هر دو از تلعن فارغ شدند مرد گفت بروی دروغ بستم  
 رسول خدا اگر اکنون گاهش امده و نه طلاق و او قبل از آنکه رسول خدا صلوات الله علیه بر او فرماید  
 دیگر آمده و گفت زن من دست لمس کننده را در نمیکنم فرمود بدرکن او گفت می ترسم که جانم  
 در پی او رود فرمود مستمع شو بوی و در لفظ آمده که گفت صبر نمی توانم کرد از و سه فرمود نگار  
 او را سه و دو گون ریخ و عذاب است جان بخون را به بلا صحت لیلی و فرقت لیلی آتش در  
 لغت یعنی سوختن و گامیدن هر دو آمده تا مردش که ام یک ازین هر دو صفت و ظاهر است  
 که مراد اول باشد چه ابقا بر ثانی و در اثر الخ اسلام و هدی شایع علیه السلام می نماید و چون  
 آیات علان فرمود آمد فرمود هر زن که در آرد بر قوم کسی که از ایشان نیست وی از رحمت خدا در  
 چیزی نباشد و انصالی در آرد نه از رحمت نه در آرد و هر مرد که انکار کند فرزند خود را و وی می بیند  
 او نمی می داند که فرزند او است و در پرده نشود خدا از و رسوا نماید او را بر سر خلاق در اولین و  
 آخرین هر گفته هر که اقرار کرد بفرزند خود چشم ندان او انقی می نرسد یعنی انکارش بعد از  
 اقرار نفی نیست مروی گفت ای رسول خدا زن من کودکی سیاه زاییده است فرمود نترس  
 گفت آری پس رسید زنگهای آنها چیست گفت سنج زنگند فرمود در آن میان آوردی سیاه  
 سیاه فای هم هست گفت آری فرمود این از کجاست گفت شاید رنگی آنرا کشیده باشد فرمود  
 پس شاید این پیر ترا هم رنگی کشیده باشد غرض که آن مرد تعریف کرد بخی لکن آنحضرت او را درین  
 امر خصصت نفرمود

### باب در بیان عدت و موقوفه ایست بر و غیر آن

حسبیه الطبیع انفسا و شد بعد از وفات شوی خود بچند شب و از آنحضرت صلوات الله علیه از آن نکاح خوا  
 اولاد زن داد و سه نکاح کرد و در لفظ آمده که بعد از چهل شب از وفات و خودش بزیاید هر

گوید بایک نمی بینم در آنکه نکاح کند و در خون باشد جز آنکه در خوش قربت نکند تا آنکه پاک  
 گردد و آمر بر بر و بی حیض مسند معلول دارد و مطلقه نشسته را سکنی و نفقه نبود و احدا نکند زن یک  
 هیچ میت زیاده بر سه روز مگر بر شوهر که چهار ماه و ده روز سوگوار است نماید و چنانکه نگین می باشد  
 مگر جامه عصب یعنی بچه خونی و سر نه نکند و عطر نکند مگر چون از حیض پاک شود پاره از سطر  
 یا اظفار اگر بکار بر و مضایقه نیست و در لفظ آمده که خضاکند و شانه نکند تا سکه بیدار  
 وفات زوج صبر در هر چه شکم کرده بود آنحضرت فرمود این صبر بر روی رومی افزون دکنی آن را  
 مگر شب و در روز و در کبی و شانه بوی خوش بکن و نه بجا که این خضاب است گفت پس  
 که ام شانه کنم فرمود کنایه در حق زنی را شوهر مرده بود و پیش بر داده وی آنحضرت صلوات  
 از سر کشیدن پرسید فرمود کوش خاک که جابر مطلق شد خواست که میوه نخل خود بر مردی داده  
 از برآمدن زجر کرد وی از آنحضرت صلوات پرسید فرمود بلی خرمای خود را بر شاید صدقه دهی یا کار  
 نیک بجا آید شوهر فریاد و تراکب در توبی بندگان خود بر آمده بود او را کشند فریاد آنحضرت  
 را پرسید که بکسان خود برگردم که بنویس من سکنی در ملک نگذاشته است و نکند ام نفقه فرمود  
 آید چون برگشت و در حق خا و رسید او از زن او و فرمود که بان در همان خانه که هستی تا آنکه کتاب  
 بدت خود برسد و می بینان که پس عثمان بنی اعدنه حکم نمود بان یعنی در عهد خلافت خود  
 فاطمه نیست قیاس شود هر دو سه طلاق داده بود وی آنحضرت را گفت می ترسم که کسی بمان  
 بزم در آید او را اگر دیرس که نقل مکان نمود و حیرت آمد و بعد از فوت سیدش چهار ماه و ده روز  
 باشد و در سندی انقطاع است و اقرا از نزاع عایشه اطهار است و نزد دیگران حیض و طلاق  
 داده و طلاق باشد و عدتش و حیض بود و سنده ضعیف حلال نیست مردی را که ایان باز  
 بخند و روز آخرت آنکه خوشامد آید خود بخت دیگر بر او و طی بان بر او است و حدیث  
 دال است بر تحریم آن عمر فاروق در باره زن فقیر و الزیج تر لبس چهار سال و لب آن عیبت  
 چهار ماه و ده روز نشان داده و در نفع آمده که زن فقیر و زن آن غفقه دست تا آنکه بیان بیا یا



سندش ضعیف است پس هر دو در خود احتیاج نبود و فرمود شب بنگارید هیچ مرد نزد زن مگر  
آنکه با کعب باشد یعنی نه زوج او یا ذومحرم و خلوت نکند هیچ کس با زن مگر آنکه با وی ذی محرم بود و در بار  
سبایای او طاس رشت و کرد که حامل موطو نشود تا آنکه بار نهد و غیره داخل تا آنکه یک حیض  
آرد و فرزند از برای فراش است و عاهره را حرامی حران یا رجم و حدیث دلیل است بر ثبوت  
نسب و له احرام بفرایش

### باب در بیان ضما

مکیدن یک دو بار حرام نمیکرد انداختن حضرت فرمود نظر کنید کیستند برادران شما ضماست نیست  
مگر اگر سنگی گویم و این در خود سالی باشد پیش از دو سال نزد اکثر و نیم سال نزد بعض  
مردم سهله و ختر سهیل گفت اسے رسول خدا سلم غلام ابی حذیفه یا ماد خانه می ماند و بمبلغ  
رجال رسیده فرمود او را شیر خود نوشان حرام گردے بردی آنچه برادر ابی القیس بعد از  
نزد آئی حجاب بر عاقله در آمدن خواست وی انکار کرد و با حضرت ذکر نمود فرمود او را  
خود از آن بدن بده که تم است یعنی از ضماست در کتاب عزیز اول عیش رضعات معلوم  
یعنی من فرود آمد و بود پتر خمس معلومات منسوخ شد آنحضرت صلم وفات کرد و این آیه و قرآن  
خوانده میشد خواستند که آنحضرت صلم دختر خمره را بزنی گیر و فرمود وی را حلال نیست دختر را  
رضاعی نیست و حرام می شود از ضماست آنچه حرام میشود از نسب فرمود حرام نمی سازد از ضما  
بیچ قسم مگر آنچه بشکافد و دمای کودک را و پیش از فطام باشد ابن عباس گفته نیست رضاع  
اگر در دو سال و این موقوف است و در مرفوع آمده رضاع نیست مگر آنچه استخوان را تا آنا سخت  
کند گوشت بر و یا ز عقبن حارث امی بنت ابی اباب را از زوج کرده بود زن آمد گفت  
من شما هر دو را شیر نوشانیده ام وی از آنحضرت صلم پرسید فرمود کیف و قد قیل پس عقبه  
او را جدا کرد و وی شوی دیگر گرفت در اینجا دلیل است بر قبول شهادت واحد مضاع و در جواب



و این ترتیب حکم ماده نزاع است در باره نفقات و ذمی القربی

### باب در بیان حضانت

زنی آمد و گفت: اے رسول خدا! این پسر من است شکم او را آوند بود و پستان من را بر  
شک و کنار من اورا جای مانده و پدرش مرا طلاق داده است و می خواهد که از من جدا گشت  
فرمود و حق می یابد مادام که نکاح نکنی زنی دیگر گفت: زوج من می خواهد که پس مرا ببر و حق  
دست مرا نفع داده است و از چاه ابی حنیفه آبم نوشانیده و شوهری نیز آند آنحضرت فرمود  
اے غلام این پدرت است و این مادر تو دست هر کدام که خواهی بگیر و دست مادر گرفت  
او را بر ذریع بن سنان اسلام آورد و زنی از مسلمان شدن انکار کرد آنحضرت صلوات  
بر او یک طرف و پدر را یک طرف و صبی را میان هر دو زنش ایستاد و میسوی مادر کرد و فرمود  
اللهم اهدنا لهذا یسوی پدر شد پدر را برگرفت درین حدیث دلیل است بر نبوت حق  
حضانت از برائے امم کافره چه اگر او را حق بود و صبی امیان هر دو زنش ایستاد و نیزه بکشت  
بر کتف صبی بخیر اوین است در دین و دختر حمزه را بخاله سپرد و فرمود خاله بجای مادر است و در  
روایت باین لفظ است که دختر نزد خاله خود ماند که خاله والد است تا دم بیکه چون طعام آمد  
اگر او را بخود نشانند باری یک دو لقمه آتش بد و تحذیب شد زنی در باره گریه که آن را باند  
کرده بود تا آنکه مرد و بدو زن شدند نه خوش و نه ناخوشانید و نوشانید و نه را کرد که خویشتر  
از خدایش یعنی خواهم زمین بخورد

### کتاب بیان جنایات

فرمود خلالت نیست خون مرد مسلمان که اگر اسی می رود به لاله الله و انی رسول الله گریه بیکه  
از خصیت کشیده شینبانی دوم جان عوض جان سوم تارک دین و عمارق جماعت مسلمین

گویم و این نمی باشد مگر کفر نه بینے و ابتداء و در لفظ دیگر آمده یکی زانی محض که سنگ زنده است  
دوم مردی که سلمانی را بعد از یکشنبه در قضاوت کشته شود و سوم مردی که بدر روز و از آن  
و جنگ کند با خدا و رسول پس کشته شود یا مصلوب گردد یا فسخ گردد و شود از زمین و آوای حکم که  
میان مردم روز قیامت کند خود نه است و هر که بنده خود را بکشد وی را بکشند و هر که عضو او  
قطع کند عضو او را بکشند و هر که او را خنجر سازد و بر او خنجر نماید و کشته نشود پدر عوض پسند  
مضطرب است ابو جحیفه قضی را گویم الله و هر که گفت نزد شما خنجر از وی غیر قرآن است و فرست  
لاوالدی فلیت الحجة و برأ النعمة الا فم یعطيه الله تعالی رجلا فی القرآن صافی  
هذه الصیفة وی گفت درین صحیفه چیست فرمود درین صحیفه حکم دیت و سهالی است  
و آنکه سلمانی عوض از وی کشته شود و در لفظ دیگر خوانی و منان برابر است یعنی در قضاوت دیت  
و هر که می کند بنده ایشان اولی موس و ایشان دست یکدیگر اندازد و بگوید کشته نشود و من  
عوض کل فردن و عهد و عهد خود و دختر سرایانند که سرش را میان دو سنگ کوفته اند او را  
پرسیدند که این کار بتو که کرد فلان و فلان تا آنکه ذکر کیکی یهودی کرد و نشان را بهر کرد  
که آری او را گرفتار کردند و او را گرفتار کردند و او را گرفتار کردند و او را گرفتار کردند  
بجزاء سیئة سیئة مثلها و لکن آخره قصه قتل بر شمشیر بود و لا غیر کیکی غلام مردم که گوش  
غلام مردم تو نگریه بود و نه از آن حضرت آمدند از وی هیچ ندانید و این دلیل است بر آنکه  
بر عاقل فقر است و واجب نیست مردی که از آن حضرت کرد وی نزد آن حضرت آمد و گفت  
مراقضا ص گیر فرمود تا آنکه تندرست شوی باز آمد و گفت اقل فی این قضاوت گرفت از تو  
باز آمد و گفت انگشت دم فرمود ترا نمی گویم مگر آنرا فراموش کردی پس دور انداخت او تعالی تل  
و باطل شد لنگی تو بعد از این فرمود از قضاوت زخم تا آنکه به شود صاحب او این سرت  
دو زن از قبیل بنیل با هم قتال کردند و یکی سنگ بر دیگری انداخت و وی را بچو در شکم او بود  
کشته شد و خصوصیت نزد جناب نبوت آمد فرمود که دیت بچو عو محمد یا یک ولید است و دیت زن

بر عاقلان و نهاده و اولاد او را و کسانی را که با آنها بودند و ارث آن زن گردانید درین میان حل  
بن نایفه نهی گفت: اے رسول خدا! کیف یغرم من لا شرب ولا اکل ولا نطق ولا  
استهیل فمثل ذلک یطل ایمنی و سیت طفلی که نه خورده و نه آشامیده و نه حرف رانده و نه آواز  
کرده یعنی چه بلکه بچو این جان را یگان باشد آنحضرت فرمود: آنها که از من استخوان الکتھا  
یعنی کسلی از پروردان کا بنان است و این بنا بر جمیع بندے او را شاکر کرد و در لفظ دیگر چنین  
آمده که عمر فاروق پرسید که کیست هست که قضا آنحضرت صلوات را در بار چنین حاضر شده باشد  
حل بن نایفه برخاست و گفت من بوم در میان آن دو زن که یکدیگر را بر سر و باز و بر سر و باز  
عمرانس بن مالک و دندان چنین و تخریجی از آنها شکست عفو خواستند انصار را حکام نمودند  
ارزش عرض کردند و نیز نقد نزد آنحضرت صلوات آمدند و قصاصی استند امر بقصاص فرمود  
افس بن نضر گفت ای رسول خدا! اگر تفریق بین شکسته شود و سوگند یکدیگر ترا بجای فرستاد و در دانش  
شکسته نشود و فرمود: اے انس کتاب خدا همین قصاص است درین میان قوم رضا بفرمود آنحضرت  
فرمود: ان من عبدا لله من لواقسم علی الله لا یبره و یرقتول در عیایا بر می بخیر یا سوط عیسا  
حقن خطاست و در قتل عمد تو دبا شد و یکدیگر جاهل شود میان این تو و اوست خدا است  
و اگر مردی مردی دیگر را کتاکت داشت و گرفت و دیگرے آنرا کتاکت قاتل کشته شود و  
مسک مجوس گردد و آنحضرت صلوات کیے مسلمان را و قصاص معا قتل کرد و گفت من ولی شرم  
بر فاذن او و حدیث منزل است و اسناد و حدیث و اسنہ گوئی بفریب کشته شد عمر بن خطاب گفت  
اگر شریک می شدند اهل صناد و دی هر را عرض اونی کشته و این مذہب و سیت رضی اللہ  
و بعض سلف موافق او نیز درین حکم و این موقوف در بخاری است و در مرفوع آمده که یکدیگر کشته  
او را قتیله بعد ازین مقال من پس کسان او میان و و اختیار اند و سیت گیرند یا کشته شد.

### باب وریان دیات

آنحضرت صلوات کتابے بسوی اہل یمین نوشت در وی این است کہ ہر کہ نوبی دلی جنایت کشتہ

و میرود آنستند وی خود مست یعنی کشته شود مگر آنکه اولیا مقتول رضاد و بند یعنی بهریت یا بفرود  
 کشتن نفس و بیت صد شتر باشد و در بینی اگر از پنج بریده شود تمام و بیت مذکور است همچنین در  
 زبان و در هر دو لب و در ذکر و در هر دو خایه و در شکستن پشت و در هر دو چشم و در یک  
 پاسبی و در بیت و در مامومه که پوست مغز است و در شکست دیت و در جالقه که درون شکم رسد  
 شکست دیت و در منقله که استخوان را بجا کند یا فزوده ابل و در هر اصبع از اصابع دست و پاسبی  
 ده شتر و در دندان پنج شتر و در رنجه که سفیدی استخوان ظاهر کند پنج ابل است و در  
 مقتول می شود عوض زن و برای اهل طایفه هزار دینار است و این حدیث مرسل است و در بیت  
 خطا بطور اخصاس باشد یعنی بست حقه و بست جذعه و بست بنت فحاض و بست بنت لبون  
 و بست ابن لبون و در لفظ بست ابن فحاض بدل ابن لبون آمده اما اسناد اول خود  
 و نقض اصح است از رفع و در روایت دیگر سه جذعه و سی حقه و چهل خلفه که او را شش  
 در لبون آنها باشد و آورده و تاجر ترین کسان بر حد آنست که کس اندکی کشته  
 کسی در حرم دوم قاتل غیر قاتل خود سوم قاتل بنا بر چهل جا بلایت یعنی بطور شارب طلب  
 سکافات و خطا شبه عمد آنست که به تازیانه یا چوبه برستی بود و پیش صد شتر است از آنکه  
 چهل حامل باشند و قصص و ابهام برابرند در دیت و در روایتی آمده همه انگشتان یکسانند  
 و ران و همچنین برابرند اندام در دیت و دندان پیشین و کمر است همه یکسانند و در لفظ  
 آمده که اصابع هر دو دست و هر دو پا برابرند هر اصبع را ده شتر دیت است و هر یک یکب  
 شد تنگ و سر و نیست بطلب و از وی نقصان جانی یا دوان آن شده و سه  
 ضامن باشد یعنی بهریت آن جنایت و ارسالش اتوی است از وصل و در مواضع  
 پنج شتر است و همه انگشتان را برابرند و ده از شتر دیت هر انگشت باشد و عقل اهل  
 نصف عقل مسلمانان است و در لفظ دیگر دیت معاه نصف دیت حر آمده و عقل زن  
 مثل عقل رجل است تا آنکه ثلث دیت خود برسد و عقل شپه بعد مغلاست مثل عقل مرد

صاحب پیش کشیده نشود و این چنان باشد که شیطان بجد و میان مردم خونریزیها شود و بغیر حد او  
و بغیر حل سلاح مرقسه در عهد نبوت مردی دیگر را بکشت آنحضرت صلوات بر وی و بیت و دوازده  
هزار و در هم نهاد و آتو برشته یا سپهر خود پیش جناب نبوت آمد پرسید این کیست گفت پسر من است  
گواه شو فرمود آگاه باش که دسه جنایت نمی کند بر تو و نه تو جنایت می کنی بروی **س**  
گفته بود مرد ستمکار را و چه تاوان زن و طفل بیچاره را بد و این موافق قرآن است  
لا تزر واز الفکا و ز سزاخری

### باب در بیان دعوی خون و میشت

عبداللہ بن ہشام و مصعب بن سعد و بنابر جسدی که با ایشان رسیده بود بخیر رفتند محصیه ام گفت  
که این ہشام را کشته شد و بنابر جسدی که با ایشان رسیده بود بخیر رفتند محصیه ام گفت  
و گفتند و اندر ما اورا کشته ایم محصیه بار بار خود را و عبد الرحمن بن ہشام را و رسول خدا صلوات  
خواہست که سخن کند آنحضرت فرمود بگو بگو یعنی کلام سال را و سخن مقدم کن پس او را  
سخن کرد و از محصیه آنحضرت فرمود و بود و بیت صاحب بشما و ہند یا جنگا بر خیزد و درین  
خیابان را کشتند یا بود و کشتند که و اندر ما اورا کشته ایم این ہشام را فرمود شما سوگند خود  
و سستی خون صاحب خود می شود یا گفتند نہ فرمود پس ہیو و حلف کنند گفتند انہا سہ سال پیش  
آنحضرت صلوات بر وی و داد و دادم و ناکہ فرستاد ہشام گوید فلقد سر کشتی منہا  
چراہ یعنی ناکہ سحرخی از انجا مرگشت و و این حدیث متفق علیہ است و باجماع آنحضرت صلوات  
را بپہان قاعہ و جالیستہ مقرر شد و میان این اصاریان و دربارہ تقیل کہ و عولیش بر ہیو و سیکر  
کم فرمود و آن پنجاہ سوگند است کہ از اہل محلہ بہتاند پس اگر حلف کردند بری شد نہ ورنہ ویشا

### باب در بیان قتال اہل بنی

آنحضرت صلوات الله علیه و آله هر که بداشت بر اسلحه و بی امانیست و هر که بدون شد از فرمانبردار  
و جدا شد از جماعت و در پیش مردنش مردن جا بهیست است و فرمود بکنند عمار بن یاسر را که در جنگ  
و در راه مرخص بود در حرب معاویه و لکن این باغی ملاقات اسلام بیرون نمی برد بلکه در  
خاطی حاصی و طاعی است و این جنگ خالی از شائبه عصیست و حجت جا بهیست نبود مگر با تو  
کف لسان از صحابه کرام و اهل سنت اجماع کرده اند بر منع طعن بر احدی از صحابه و الله اعلم  
و فرمودی دانی ای بن اعم حبیبیت حکم خدا را و با تو کسیکه باغی شد ازین است و گفت  
خدا و رسول دانا ترند فرمود کار زخمی ایشان تمام کنند و اسیر را بکشند و بارب را نه طلبند و بی  
بخش نمانند و صحیح وقت اوست بر عکس و بی رضای احدی است در احکام این باب  
و بر ویست اعتماد در مسائل اینی و کار روانی آن و مرفوع درین باب اقل قلیلی بیش نیست  
بگوید و موجود نیست آنحضرت صلوات الله علیه هر که بیادیشمارا و کارشمارا هم هست و می خواهد که عبادت  
شمارا را بگذرد کند او را بکشید

### باب در بیان کشتن جانی و مرد

هر که کشته شد نزد مال خود یعنی بنا بر حفظ آن پس وی شهید است یعنی بی سیه با مردی جنگید  
یک دست دیگر سبک بگوید وی دست خود از دشمن بر کشید و ندان پیشین او بیضا و خصوص  
پیش آنحضرت آمد فرمود و سبک از شما دست برادر خود و همچو شتر نمی گزد و بر که ترا دیت نیست  
حدیث دلیل است بر آنکه جنایتی که بر جنی علی سبب او واقع شود و او را بر سبب دفع ضرر بود است  
در آن قصاص نباشد و فرمود اگر بگوید مرد سبب بر تو بغیر از آن و تو آن را سنگریزه زنی حقیم  
او را کور کنی بر تو گناه نیست و این تنقیح علیه است و در لفظ آمده که نیست دیت و نه قصاص  
و این نزد ائمه حدیث بر ظاهر خود است و تاویل در آن فرج نکند می باشد و الله اعلم و حکم کرد  
آنحضرت صلوات الله علیه حاله در روز باران حاکم است و حفظ ما شنید و در شب اهل ما شنید و ضامن



چیز کی تلف کر دانیہ و شرب بر اہل مائتہ ست متاؤ بن جیل و حق مرد سے کہ مسلمان شدہ  
 یہودی گردیدہ گفتہ از پانچ بیستم تا آئندہ گشتہ شود یکم خدا و رسول پس سے کشتہ شد و در روز  
 آمدہ کہ پیش ازین از وی تو بہ خواستہ بود و مذکور آمدہ کہ ہر کہ تبدیل کند دین خود اور ایکشید  
 یعنی فی الفور بلا ملت حاصل آنکے تیغ بر سر مر تو یکشند و گویند برگرد پس اگر برگرد و در دم  
 اور ایکشند تا میناسے را ہم ولد بود کہ آنحضرت صلعم را و ششام می داد و در جناب او ملی تمام  
 اعمی اور امانع میکرد و سے باز نمی آمد شبی بخواب برگرفت و در شکم او خلائی و بروی پشت  
 و اور ایکشند این خبر جناب رسالت رسید فرمود آگاہ باشند و گواہ شود کہ خون آن  
 زن ایگان ست و این دلیل ست بر آنکہ سابعی صلعم مستحق قتل ست بحق شرعی و دم او  
 ہرست اگر چہ مسلمان باشد چہ این سبب سبب دت ارگشتہ

## کتاب احد و د

### باب در بیان حد زانی

مرد سے از باویشنیان نزد رسول خدا آمد و گفت ترا سوگند خدا می ہم کہ مرا حکم کتاب  
 خدا کنے دیگر کہ از وی فہیدہ تر بود گفت آری میان ما کتاب احد حکم فرما و مرا دستور می بخون  
 فرمود بگو گفت پس من مزدور این کس بود با زن و سے زنا کرد مرا گفتند کہ بر پیرم ہرست  
 من صد گو سفند و دختر کہ بھدا و اوم و علما و پیر سیدیم گفتند بر پیرم صد تا زیانہ و بیرون  
 کردن از شہر ست تا یک سال آنحضرت فرمود سوگند یک یک جان من ہر دست او ست حکم  
 کہ ہم در میان شما ہر دو کتاب خدا و دختر گو سفند و اپس ست بر تو و بر پیر تو صد تا زیانہ و  
 تغریب یک عام ست اسے انیس ہمارا و پیش زن اینک سوچ و اگر اقرار کند چہ کنی فرمود  
 بگیر یا زن بگیر یا زن او تھا سے انبراسے دتاں را سہ ہنودہ در زنا سے بکرا بکرا صا  
 و نفی یک سال یا تغریب یک عام ست و در زانی شیب با شیب صد تا زیانہ و رجم ست مرد

کتاب احد و د  
 باب در بیان حد زانی  
 مرد سے از باویشنیان  
 نزد رسول خدا آمد  
 و گفت ترا سوگند خدا  
 می ہم کہ مرا حکم کتاب  
 خدا کنے دیگر کہ از  
 وی فہیدہ تر بود گفت  
 آری میان ما کتاب احد  
 حکم فرما و مرا دستور  
 می بخون فرمود بگو  
 گفت پس من مزدور این  
 کس بود با زن و سے  
 زنا کرد مرا گفتند کہ  
 بر پیرم ہرست من صد  
 گو سفند و دختر کہ  
 بھدا و اوم و علما و  
 پیر سیدیم گفتند بر  
 پیرم صد تا زیانہ و  
 بیرون کردن از شہر  
 ست تا یک سال آنحضرت  
 فرمود سوگند یک یک  
 جان من ہر دست او  
 ست حکم کہ ہم در  
 میان شما ہر دو کتاب  
 خدا و دختر گو سفند  
 و اپس ست بر تو و بر  
 پیر تو صد تا زیانہ و  
 تغریب یک عام ست  
 اسے انیس ہمارا و  
 پیش زن اینک سوچ و  
 اگر اقرار کند چہ  
 کنی فرمود بگیر یا  
 زن بگیر یا زن او  
 تھا سے انبراسے  
 دتاں را سہ ہنودہ  
 در زنا سے بکرا  
 بکرا صا و نفی  
 یک سال یا تغریب  
 یک عام ست و در  
 زانی شیب با شیب  
 صد تا زیانہ و  
 رجم ست مرد

از مسلمانان در مسجد نزد رسول خدا آمد و فریاد برآورد که من زنا کرده‌ام آنحضرت از موسی  
 رو برگردانید آن مرد رو برگرداند و گفت من زنا کرده‌ام باز عرض فرمود تا آنکه تکرار کرد  
 چهار بار چون دید که چار بار بر جان خود گواهی داده است و رانچو اند و فرمود ترا جنون است  
 گفت نه فرمود نکاح کرده و محض بشه گفت آری فرمود بپرو او را و سنگسارش بکنید  
 و این تکرار اقرار از طرف ذاتی بطور خود بود نه بطلب آنحضرت پس حجت نبوت بلکه اقرار یک بار  
 کافی نشود و همچنین با عرض مالک را فرمود شاید بوسه گرفته یا بدست یا چشم و ابرو اشاره  
 نموده یا نگاه کرده گفت نه فرمود جماع کرده او را گفت آری پس مرا فرمود برجم و اینجا همین یک  
 اقرار است پس پس عمر فاروق رضی الله عنه در خطبه خود گفت که او تعالی رسول خدا را بحق فرستاد  
 و بر وی کتاب فرود آورد و در آن آیه رجم بود ما آن را خواندیم و یاد گرفتیم و فصدیم و رجم فرمود  
 آنحضرت صلوات رجم کردیم ما بعد از وی علیه الصلوة والسلام و می ترسم که اگر راز شود مردم را زان  
 قائمی بگوید که ما رجم در کتاب خدای می‌یابیم و گمراه شوند بر کفر لعنه خدا و بی شک رجم ثابت و حق  
 در کتاب خدا بر زانی بعد از احصان از مردان و زنان نزد قیام مینه یا وجود جنبل یا اعتراض  
 متفق علیه و اگر ظاهر شود که داده یکی زنا کرده است پس راجعند و سرزنش نکنند باز اگر دنا کنند  
 همان حد زن و ملامت تقریباً باز اگر زانی شود در کت سوم وی را بفرود شد اگر چه برشی از موسی  
 باشد و نه لفظ سلم و فرمود بر پا سازید و در برابر مالیک خود توبه از جینت که باردار از زانی  
 پیش رسول خدا آمد و گفت من سیدم حد را بر پا کن حدیث آنحضرت ولی او را طلبید و فرمود  
 باو سه احسان کن و چون بار نند نزد من بیا و سه همچنان کرد حکم برجم او داد وی جامه‌ها  
 خود بر خود بست و سنگسار کرده شد آنحضرت صلوات بر وی نماز گزار و گوشت کوب بر وی نهاده گشت  
 و سه زنا کرده بود فرمود و سه چنان توبه کرده است که اگر میان حق و کس از اهل مینه  
 قسمت کنند بهر را بختد یا بختی فاضل تر سه از آنکه جان خود را در راه خدا بختد رواه مسلم  
 همچنین رجم کرد مردی را از اسلام و مردی از یهود زنی را که همین غایب است و قتل رجم فرمود

در پیچیدن آیه متعبد بن مسعود که پدر خاندانهاست مامودی تا توان بود و بادا سپه از دایمان خاندانیه  
کرد تا حضرت صلوات الله علیه بر نند گفتند ضعیف تر از آنست که حد زده شود فرمود  
شاه کلان که در دی حد شاخ باشد بگیرد و یک بار بر نیایمین کردن آستانه این حدیث  
حسن است اگر چه در وصل و ارسال اختلاف کرده اند و فرمود هر که رایا بید که کار قوم لوطی کند  
فاعل و مفعول به هر دو را کشید و هر که رایا بید که بر سیم بنشاند و ادراقتل سانه و هم آن سیم را کشید  
این عمر گوید هم آن حضرت حد زده و بر کرد و هم ابو بکر و در رفع و نقض خلاف است و آنست که در  
فتنشان را از مردان و مرداران را از زنان و فرمودید کشید اینان را از خاندانهاست خود و در کشید  
حد و در قاجا سده و در کردن یا بید و سست و ضعیف است و در رد آتی دیگر چنین آمده و در کشید  
حد و در اسلامان تا بتوانید و این نیز ضعیف است و لفظ علی و نقضی آنست که در کشید حد و  
را بشهادت و در مرفوع است که سیم را بر این بنجا ستماراک او قتال از آن نمی فرموده و کشید و در  
بگناه باید که پوشد آن را بر شین خدا و باید که توبه کند بسوی خدا چه هر که مارا گناه خود را بگذرد  
بروی اقامت کتاب خدا کنیم اللهم استر عیالنا و آمن روحانا انک علی ما تشاء قلی

### باب در بیان حد قذف

و مکیه حد عاتقه رضی الله عنها فرو آمد آن حضرت صلوات الله علیه بر ستمار است و خطبه خواند و ذکرش نمود و در آن  
خواند چون فرو آمد و مرد و یک زن حکم کرد پس ایشان را حد زدند و اول لعان که در اسلام بود  
آنست که شریک بن محارب را لعان بن سیمه قذف کرد زن خود آن حضرت صلوات الله علیه فرمود گواه بیار  
یا حد را بر پشت خود پذیرا کن این عامر بن ربیع گوید ابو بکر و عمر و عثمان و من بعد ایشان را در قیام  
ندیدم که ملوکی را در قذف بر نند مگر چهل ناز یا سینه خا بید نیمه حد حرست و هر که قذف کن ملوک  
خود را روز قیامت بر سر حد زند مگر آنکه بخواند یا شد که دی گفته است

### باب در بیان حد سرقه

دست در دهنه نگر و چپا هم دینار یا زیاده و لفظ بخاری آنست که بریده میشود بدو ربع و بنابر قصاص  
 و نزد احمد بن حنبل است بریده در ربع و بنابر دیگر در یکتر از آن و نزدیک آنحضرت صلوات الله علیه  
 که بهای آن سه درم بود و آن ربع دینار است و فرمود لعنت کن خدا سارق را که می دزد و بیضه را  
 پس بریده می شود دست او دی دزد و زین را و قطع می گردد و دیا و قمار و قمار سه درم است و زین  
 و اسامه بن زید را گفت شفاعت می کنی در حدی از حد و خدا او بر خاست و خطبه خواند و گفت ای  
 مردم لا کثرت لکم سائیکه پیش از شما بودند مگر بسبب آنکه چون شریفی در آنها دزدی می کرد و او را می گذار  
 و چون ضعیفی می دزدید بر وی حد برپا می نمودند و تری بود و در خزوم متاع مردم بهاریت می گرفت  
 و انکاری نمود آنحضرت صلوات الله علیه قطع بیا و فرمود و گفت نیست بر خائن و نه بر غارتگر و نه بر قتل  
 و نه بر سیوه بر درخت و نه بر پیله خرا و دزدی را که مقرر بود و دزدی پیش آنحضرت صلوات الله علیه آوردند و زانو  
 متاع بود فرمود گمان نمیسم که دزدیده باشی گفت آری دزدیده ام بر وی همان سخن را و دوبار ساء  
 اعاد و فرمودی هر بار اقرار می کردی بستم تا چارم کرد و بوی پس دست او بریدند و آوردند سه سوره  
 آمرزش خواه از خدا و تو بکن سوسه او می گفت استغفر الله و اتوب الیه فرمود اللهم تب  
 علیه سه بار و در روایتی آمده که برید او را و برید دست او و داغ و پدید آن را و کشه بود  
 تا وان فرزند سارق را بعد از اقامت حد بر او و سندنه قطع و قبل منکر آنحضرت صلوات الله علیه  
 آنوقت بدخت پر سید نگرفت هر که رسید آن را بدین خود از جا جتند آن و بکنار نگرفت بر او  
 هیچ نیست و هر که بچپه از آن بیرون آمد بر او ساء تا وان و عقوبت است یعنی قیمت آن و اگر  
 بعد از جای دادن خرمن بر برد و ثمن بچن رسید برید دست است سیکه چاد صفوان  
 بران میسه دزدیده بود چون آنحضرت صلوات الله علیه قطع بیا و کرد صفوان شفاعت کرد و گفت عفو کن  
 فرمود چه پیش از آوردن من عفو نمودی سارق دیگری آوردند فرمود بکشید گفتند دزد دست  
 فرمود دست او برید چنانچه بقتش بریدند بار دیگر آوردند فرمود بکشید همان گفتند و همان کردند با  
 ساء آورد دست باز همان فرمود و همان کردند کرت چهارم و نویستیم آردند فرمود قتل کنید

چنانچه قتل کردن شامی گفته قتل در بار پنجم منسوخ است

## باب در بیان حد شارب بیان مسک

مردی شرابخوار را نزد آنحضرت آوردند بر دوشاخ خرمای قریب چهل بار بزد و ابو بکر نیز همچنان کرد  
چون عمر خلیفه شد از مردم مشهوره حبیب بن عبد الرحمن بن عوف گفت سبکترین حد و تنهائی از یاد است  
پس عمر بهمان مقدار امر کرد علی مرتضی گفته تا زاینه نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله چهل بار و ابو بکر چهل بار و عمر  
هشتاد بار و به سنت است و این لحاظ است بسوی بن مردی شهادت داد بریکه که دی او را  
و بیکه قتی می کشد خراشمان گفت وی قتی نکند تا آنکه شراب خورد و آده که فرمود در باره شارب خمر که  
تا زاینه زبید او را چون باز او را زبید باز چله کنید چون بار رسم نوشد باز زاینه زبید چون بار چهارم  
خور و گوشتش بزبید و ذکر کرد نزد سبک این دال است بر نسخ قتل در کت چهارم و ابو داود و از اصرار  
از زهری روایت نموده و فرمود چون سبک از شناسکس را بزند باید که از روسته او بیرون رود و قائم  
کرده نشود و در مساجد آنس گوید و فرمود آمد تحریر فرمودیت در بینه شربی مگر از تحریر گفته خراز  
پنج چیز است انگور و تمر و عسل و گندم و جو و خرما است که حقل را بپوشد ز باد و بخت اگر است  
این نه بیس که ترا بدی زد و سوسه عقل خیر دارد به آنحضرت صلی الله علیه و آله هر مسک خمر است و هر مسک حرام  
و هر چه بسیار نوشد و ماندنش حرام است و ساخته می شد نمیدانم برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و شکر  
پس امر و زود او پس فرمادی آشنا مید و شب سوم خودش می نوشید و دیگران را می نوشانید و  
انچه می افزود آن را بر زمین میرخت و ح و لادرض مین کاس الکراه نصیب و فرمود  
نموده است خدا شقای شاد و انچه بر شما حرام ساخته است طارق بن سوید گفت خمر برای  
و دایب نرم فرمود آن دو است و لکن مایه است

## باب در بیان تعزیر و حکم صائل

آنحضرت فرمود تا زیاده از نیاز و ده و هجده و طرحدی از حد و خدا و اقاله کنید و ای الیهیات الغریبه  
 آنها را که در دست گرفته اند بر پا کنید بر احدی حدی پس بیرون و در نفس خود چیز را از ان بیایم  
 مگر شارب غم که اگر اتفاقاً ببرد و پیش بر هم و هر که مقتول شد نزد مال خود و سه شهید است و فرمود  
 باشند فتنه پس باش در آن پسند خدا گشته شده و سباهش گشته در توحی دلیل است بر ترک  
 مقاتله و هم واجب است از نفس مال نزد ظهور فتن و تخذیر است از دخول اندران گویم این  
 زمان حق است با دشمنان این فرمود اگر مطلع شد یکی در خانه تو و او را اذن داده پس  
 سنگین زدی او را بر تو گناهی نیست و در روایت دیگر آمده که نیست و بیت و نه فضا ص تافه  
 بر او و حاطه مری در آمد و تنباهش ساخت آنحضرت صلوات بر اهل اموال حکم بفظ آن در روز  
 و بر اهل موافقی بفظ آن در شب حکم فرمود

### کتاب در بیان جهاد

هر که مرد و غراند و نه حدیث کرد بدان نفس خود را در سه بر شیعۀ از اتفاق بیرون فرمود جهاد کنید  
 مشرکان را با مال و جان و زبانه خود عاقلانه پرسید که بر زنان جهاد هست فرمود آری  
 جهادی هست که در آن قتال نیست و آن حج و عمره است فرمودی آمد و دستوری خواست و جهاد  
 فرمود مادر و پدر و تو زن نه انگشت آری فرمود و درین هر دو جهاد کن یعنی در خدمت ایشان کوشش  
 بجا آرد و در روایتی آمده برگردان خواه از آنها اگر اذن دهند ترا فبا و در نیکی کن با آنها و فرمود  
 من بینارم از هر مسلمان که می ماند میان مشرکان و راجع ارسال او است و فرمود نیست هجرت الیهم  
 فتح مکه یعنی بیوی بهینه و لکن جهاد نیست است فرمود هر که قتال کند تا کله خدا بلند گردد این  
 قتال در راه خدا باشد و آمده که منقطع نباشد و هجرت مادی که قتال کرده شود دشمنان را و این کت  
 بیعت هجرت و تقار و تا یوم القیامه و لکن دانی نیست بر وجوب و ضرورت که مهاجران باشند و در  
 کجا رود و چاره و در چپ کند آنحضرت صلوات بر سبی مصطفی غارت آورد و آنها غافل بودند پس

مقاتلین ایشان را بکشت و فرزندان را بکشد و در این دلیل است بر جواز استرقاق عرب و کجود که چنان  
امیری کرد کسیه را بر انگیزی یا نوجی وصیت می کرد و خاص او را بقوی خدا و با مسلمانان که همراه او نیند  
بسیج روی گفت غزاکنید بنام خدا و راه خدا بکشید کسی را که کفر کرده است با خدا و خیانت نکند و محمد بن  
نمایید و شک نکند و طفل را نکشد و چون دشمن خود را از شرکان ملاقاتی شنوے بسوی یک از سلسله  
خصال دعوت نما هر خصلت را که بپزیرند قبول کن از انما و از انما الا ایشان و بخوان ایشان را  
بسوے اسلام اگر اجابت کنند بپزیرا و بخوان ایشان را بسوی تحویل از و از خود بسوی و از ما بپزیرا  
و ایشان را است آنچه معا برین راست و بر ایشان سست آنچه بر آنهاست پس اگر ابا بنهاند  
او تحویل پس خبر کن ایشان را که نخواهند بود و بپزیرا بسلامت بجاری نخواهد شد بر ایشان حکم خدا  
که جاری میشود بر مؤمنان و هیچ حق ایشان در غنیمت و فنی نبود مگر آنکه جهاد کنند همراه مسلمانان پس  
اگر ازین هم انکار نمایند و جزیه خواه از ایشان اگر اجابت کنند بپزیرا و از انما و اگر انکار سازند بپزیرا  
کن بجدا و قتال کن ایشان را و چون مردم کلام قلعه را محاصره کنند و نخواهند که ایشان را بوسه  
خدا و رسول و سب پس مده و لکن نوله خود دیاران خود بد چه اگر بوسه خود و صاحب خود بشکست آسان است  
از انکا بوسه خدا و رسول بشکست و اگر نخواهند که ایشان را بر حکم خدا فرو آری سخن بلکه بر حکم خود فرو آری  
چپنی دانی که حکم خدا را در بارگاه ایشان بر سب یا نه و چون اراده خود فرو بوسه تو ریه افیر آن کرد و  
و چون در اول روز قتال نکرد و قتال را تا زمان شمس و درین باد و دزد و نول نصرت اخیر خود و  
وسه را صلح از خون زدن بر شرکان پرسیدند که دران زمان و کدو کان هم صلح نمی رود و خود و  
هم چندم سیکه در روز بدر همراه آنحضرت صلح شد فرمود بر که من بشکر مدد می جویم و در  
بعض مغازی رسنه را کشته دید پس انکار کرد و قتل او و صدیان را و خود کو بشیخی شیخ مشرکان را  
و بایست و ابریکو دکان ایشان را بجا مبارزه کردند و در بار او بکشته ابن آیه و کلا  
تلفوا یا بیکر الی الله تملکه در حق ما دعا شد انما فرمود آمد و این را بطریق رو گفت که بیکه  
انکار کرد و بیکه بیکه آمد و در جصف روم و در انما آمد و آنحضرت صلح غل بنی انصیر را برید و بسخت

و فرمود خیانت نکنید که خیانت و غلول نام و عارست بر اصحاب خود در دنیا و آخرت و سنگت قاتل  
 و مانند عبد الرحمن بن عوف گوید و جوان که سبادت کردند و قتل ابوبکر را آنحضرت صلوات الله علیه  
 بقتل او فرمود و کلام یک از شما او را گفته است هر یک گفت من گشته ام فرمود سیف خود را از  
 خون او پاک کرده اید گفتند نه در هر دو نظر کرد و فرمود شما هر دو او را گفته اید و سلب و سه  
 بعد از بن عمرو داد در اهل طائف بنیق نهاد و در دیکه داخل شد بر سر مبارکش متفرق  
 چون آن را بکشید می آمد و گفت عبد الله بن خطیل به پرده کعبه آویخته است فرمود بکشید  
 او را و آنکه کس را روز بدر بطریق صبح بکشت یعنی بجه آب و دانه گشت تا آنکه بمرد و کافر و دو  
 مرد مسلمان را بیک مرد شریک و فرمود قوم چون مسلمان شود ما و اموال خود را نگاه دارد و این  
 دلیل است بر تحمیم دم و مال کافر که مسلمان شد و درباره اسارای بدر فرمود اگر مطمئن کسی  
 زنده بودی و در باره این پلیدان و گندگان سخن نموده ای از برای خاطر عاشرش ایشان را  
 رهای می کردم و این موافق آیه قرآنی است فاما صناد بعد و اما فداء و روز او طاس هدایان  
 یافتند که شوهران داشتند پس ترجیح کردند حق تعالی بن آیه فرمود استام و المحصنات من النساء  
 الا ما ملکت ایما نکو و این دلیل است بر نسخ نخل و شبیه استثناء و آیه متصل است و نیز واک است  
 بر جواز طلی پیش از اسلام آنحضرت صلوات الله علیه بسوی نجیب گسیل کرده بود و شتران بسیار غارت  
 کردند هر یک را دو دوازده دوازده شتر در سهم است آمد و یک یک شتر و تفیل داد و شتر زنده و ز  
 نمیر اسپا و دو هم و بریاده را یک سهم داد و در لفظ آمده که مرورا با اسپا و سه حصه و شبیه یک سوار را  
 و دو اسپ را و فرمود نیست نفل مگر بعد از خمس فربا است غزو و تفیل بر بیع و در جوبت تفیل ثابت  
 فرمود و این نفل بعضی سوار را خاصه می داد و جز قیمت عامه حیش و تمام عیسی و عنب را می خوردند  
 و بر بنی داشتند و از ایشان خمس گرفته نمی شد و در زخیب طعام بدست آمد هر که آمدی بمقدار که بپخت  
 گرفته و بگشتی و فرمود هر که ایمان دارد بخدا و روز آخرت باید که بر دانی سوار نشود و آنکه لا غیرش  
 ساخته باز گرداند و نه بجای از غنیمت مسلمانان پوشیده تا آنکه گرانیده باز پس نماید و آن سید



بمسلمانان بعض ایشان در لفظ آمده که کترین ایشان یعنی مجوزان و غلام و در روایت دیگر است  
که زنی مسلمانان یکسبت متولی می شود بدان اذنا می ایشان و در روایت دیگر است بحدیث علیهم افضا  
یعنی آنکه در در ترین ایشان است و حاصل همه الفاظ یکسبت و آتمانی را فرموده ابرو ناصن  
احد یعنی امان و اویم هر که را توانان وادی و فرمود بدینهم و در نصاری را از چیز غیر  
اما آنکه نگوییم که مسلمان را و کوه و اموال بنی نصیر از وادی فی خدا بر رسول خود چه مسلمانان  
بدان اسپ و شترند و اندیدند پس خاص بود به حضرت اهل خود را از ان نفقه یک سال می داد و  
باقی را حلقه فی سبیل الله در گرای و سلاح می نهاد و در آن صرف می کرد و مراد بکرای و اب است  
و سبیل آلاست جنگ که گویم سلاطین و روسا که صرف آستان خود را جدا از مدنی ملک و رایت  
دارند و آن را حبیب خاص خوانند از هر چه است اسلام علم در غزو و غنیمت گرفتن و غنیمت آنند  
طافه را از اهل غزو بخشید باقی را در غنیمت نهاد و این حدیث سبک از آن تفصیل است و فرمود  
من عهدی شکنم و قاصدان را باندنی نمایم و هر قریه که روی آمده اقامت کرد و یارین بی قشایش  
خالی نمود ویرسم شهاد روی است و هر قریه که حبیبان خدا و رسول کرد و نفس آن خدا و رسول است  
پرستار شما را یعنی بعد از خمس

### باب در بیان جزیه و مکه نه یعنی صلح

چنانچه نبوت صلح جزیه از مجوس جبرستانند و در سندش انقطاع است و از مجوس آتش پرستان  
چنان خالد بن ولید گید و دونه را گرفتار کرده آورد آنحضرت صلح خویش بر بخت و بر جزیه مصاحبه فرمود  
و معاویه را باین فرستاد و امر کرد که از هر عالم دنیا سه یا بر بر آن جامه معافری در جزیه بگیرد و آن  
اسلام بالاست یعنی بر بند و یان در هر امر و بالاکرد همیشه و یعنی هیچ دین و هیچ امر بر و و فرمود ابتدا گفتید بود  
نصاری را اسلام و اگر کسی را از انما در راست پیشین پیدا و لیبوی راسته تنگ مضطرب سازد و در جزیه  
فرمود بر وضع حرب تا ده سال ناموم این شوند و بعضی از بعض باز مانند و در آن مصاحبه این هم بود که هر که

از شما آید و را بر شما باد و اگر دانییم و هر که از ما رود و را باز پس دهید گفتند این شرط بنویسیم فرمود  
هر که از ما رفت خدا او را در آنگند و هر که نزد ما آید برای وی حق تقاضا نرود و فرجی و غرضی به او  
و هر که معا بر راکشت وی بوی جنت نشد با آنکه در آنجا او را چهل ساله راهی آید

### باب در بیان سبق و رمی

آنحضرت میان اسپان لاغر سبق کرد از حیث تأثیه الوداع و فاصله میان این دو واجب پنج بار  
شش میل است و همچنین بدو اند اسپان غیر لاغر از ثنیه تا مسجد بنی زریق این عمر درین سابقه  
بود و فصل میان این هر دو جا یک میل است و تسبیح کرد در اسپان و پنج یعنی پنج ساله فضیلت  
داد و غایت و فرمود نیست سبق که در خف یا فصل یا حافضی شتران و پیکان تیر یا سم و هر که آب  
خورد میان دو اسپ و را آورد و از سبق گردیدنش مامون نیست مضایقه ندارد و اگر مامون است  
پس قمار باشد و سببش ضعیف است و بالای نمیدر تفسیر آیة و اعدوا لله ما استطعتم  
من قوته ازشاد و در آیه ان الفقه الوفی این را سه بار گفت یعنی مراد بقوه درین کریمه تیر اندازی است

### کتاب و بیان طعام

حرام است اکل هر زنی ناب از سباع یعنی وزره و هر زنی غلبه زطیر یعنی نه خدا و نه چنگال و نهی کرد  
از کوم حرامیه روز خیمه و در کوم خیل افزون داد و در لفظ خصمت داد و صحابه در غزوات جز این نبود  
ابو طلحه سرین خمر گوشتی فرستاده بود و بنیز رخت و از قتل چار و این فرمود و موجب و گس شد و به  
و صرد یعنی لشکر را مراد تحریم قتل است یا اکل و گفتار یعنی بجز را صید قرار داد و خوار پشت یعنی ساجی  
نخبدی از خباثت فرمود و سببش ضعیف است و از کاه و مزار خوار و شیر او نهی نمود و گوشت گوشت  
را که ابی قتاده فرستاده بود تناول کرد و درینه آبی را شکر کردند و خوردند و این در عهد نبوت بود  
و بر آنکه وی حلال بود و سها خوردن یعنی و منع نکرد و اگر شستن عموک بنا بر دو انهی فرمود

## پاسپ و ریسان صید و فوایح

هر که گرفت سگ را جز سگ ماشیه یا صید یا زرع کم شد از اجزای هر روز یک قیاط و چون  
 سگ را بگذارد یعنی بر شکار سبم اندک و بدوی پس اگر سگ آن را نگذارد و صید درنده و ریانه  
 هیچ کند و اگر گشته یافت و سگ از آن نخورده است تا هم بخورد و اگر سگ گیری با او بدو گشته شد  
 پس بخورد و چه نمیداند که کدام یک از آن هر دو او را گشته است و همچنین چون تیر انداز و زنی بر شکار  
 سبم اندک و اگر یک روز غائب ماند و در آن جز اثر تیر خود نیافت اگر خواهد بخورد و اگر غرق در آب  
 یا بخورد و آنحضرت صلوات الله علیه معارض پرسیدند یعنی تیرانی پر که آن را بخوراند فرمود اگر  
 بخورد سبب بخورد و اگر عرض رسید گشته است و قید است نباید خورد و دادام که مر می بسبب غائب  
 شده بود بخورده است و در خورد اکل است قائل گشت ای رسول خدا ائمه ای اگر گشت می آید نیست  
 که نام خدا بروی برده اند یا نه فرمود شما بسبم اندک و بدوی و راه البحاری و این دلیل است  
 حلت و بی غیر مسلم و آنرا از فتنه نگریزد و بدو گشت که آنرا خفت خوانند نمی کرد و فرمود که نه صید  
 میکند و نه دشمنی را خسته میکند و لکن دندان می شکند و دیده را کوری کند و فرمود چیز جاندار  
 را نشانه نباید گرفت زنی گوشتندی را بسنگی گاو بریده بود وی را امر اکل آن کرد و این دلیل است  
 بر صحت تذکره زین و عمر و جعت و فحیح چون رگها ببرد و خون را روان سازد و کند و فرمود هر چه  
 انمار و دم کند و نام خدا بر وی برده شود باید خورد و دندان و ناخن چه دندان آفتان است  
 و ناخن کار و خفته باشد و هیچ دانه را بصبر نباید گشت حتی تعالی بر هر شئی احسان نوشته است  
 پس چون بکشید نیکو بکشید و چون فحیح نماید نیک فحیح کنید کار و تیر باید کرد و بدی را رحمت باید  
 و کاه چنین همان و کاه مادر او است مسلمان را ماش کافیه است اگر تیر و فحیح فراموش کرد  
 نزد اکل قسمیه گوید و بخورد و دستندش ضعیف است و بسبب آید و تیر و مسلمان حلال است ذکر  
 کرد نام خدا را بروی یا نه گویم قسمیه شرع است و ولایت و تیر و استقبال و بدیه شرع نیست

## باب در بیان اضاحی

جناب نبوت صلم در خمیه و گو سفند زفر به یاقیتی سیاهی بسفیدی آمیخته شاخدار را فرج میگرد  
 و تسمیه و تکیه نمود یعنی بسم الله الله اکبری گفت و پای مبارک خود بر پهلوسه وی می نهاد و دست  
 شریفه خویش بر فرمود و در لفظ آمده که امر فرمود و آردون فخری شاخدار که در سیاهی  
 می رفت و در سیاهی نمی سپید و در سیاهی می دید تا قربانی کند فرمود کار و تیز کن و گو سفند را  
 بر پهلوی خوابانید و فرج نمود و گفت بسم الله الله تعالی قبل من یحیی و آل یحیی و من امة محمد  
 صلم و آتشا کرد که هر که محبت دارد و خمیه نمی کند وی بمجلسه ناز یک نشود و راجع وقت  
 دوست بر ابی هریره و فرمود هر که پیش از نماز عید فرج کرده باشد وی بجای آن گو سفند دیگر  
 فرج کند و هر که فرج نکند هست وی بر نام خدا فرج نماید و فرمود جائز نیست در ضحایا هیچ نوع  
 کور و بیار و لنگ و کلان لایع که نذر دارد و این علیها و ران نمایان ست و فرج نکند بگره  
 یعنی دو ساله بگره آید و شوار شود پس جده از پیش فرج باید نمود یعنی شستن ماه و دیار و قلی  
 را فرمود که چشم و گوش را نیک بگرد و کو چشم و بریده گوش را از پیش یا پس و گوش شکاف  
 را دراز باشد یا نشدیر قربانی نکند و گوشت و پوست و جل را بر مسا کین قسمت نماید و بجزار  
 را در مزه هیچ ازان ندیده صحابه همراه آنحضرت صلم در حدیث بدنه و بقره را از طرف هفت کس  
 بخر کردند پس این جائز است و الله اعلم

## باب در بیان عقیده

آنحضرت صلم از طرف حسن و حسین علیهما السلام یک یک کبش و عقیده فرج کرد و در اینجا دیکت  
 بر حجت عقیده از غیر اب با وجود پدر باوصیاء را امر فرمود تا آنکه از طرف پسر و گو سفند برابر  
 از طرف دختر یک گو سفند فرج نمایند و فرمود هر که کودک گروست با عقیده خود روز هفتم از جانب

بیج نمایند و سوی سرش برآشند و نام نهند و چون موسی سر او را بر یاسیم صدقه کنند و نزد ولایت  
اذان در گوش راست وی بگویند و در سیری اقامت خوانند و این مستحب است و الله اعلم

### کتاب در بیان سوگند ها و نذرها

عمر فاروق سوگند پدید کرد آنحضرت صلم فرمود آگاه باشید که خدا نمی کند شمار از آنچه  
سوگند کنید پدید را هر که حلف باشد حلف کند بخدا و زنده خاموش ماند و فرمود حلف آبا و اجداد  
و اندا نکنید و سوگند بخدا نخرید مگر آنکه راست گوئید و سوگندت بر همان است که یا تو را  
تصدیق تو کند و در روایتی آمده که یمن بر نیت حلف است و چون بر یمنی حلف کرد و دیگر  
که غیر آن بهتر از آن است باید که کفاره و پاره همان که بهتر از دست بجاء آورد و در لفظ آمده فاك  
الذی هو خبی و كفر عن میمنك و در لفظ دیگر آمده که فلفرف عن میمنك ثم أیت الذی هو خبی  
استادش صحیح است و هر که حلف کرد بر یمنی و انشاء الله گفت بروی گناه شکستن نیست و بگویم نبوت  
باین لفظ لا و صقل القلب و یمن غموس را و رکبا شمرده و آن سوگند دروغی است که بر آن مال  
مسلمانی را گیر و بگویم که در کتاب خداست و بر آن موافقه نیست گفتن مردست لا والله  
و بلی والله و آتقوا لی را و نه نام است هر که احصایش کند و خل شود و بخت و این اسم را از یمنی  
و این جهان سوت کرده اند و تحقیق آنست که سر و آن اولی است از بعضی روایات و بسط این  
از کتاب ابی حنیفه و الصلوات باید دریافت آنحضرت صلم فرمود با هر که احسان رفت و منی حسن  
را جزاك الله خیر گفت پس بماند کرد و در شمار و از نذر نی فرمود و گفت خیری نمی آرد و یمن است  
که از خیل مال می ستانند و کفاره نذر همان کفاره یمن است یعنی در مطلق نذر ربی تسبیح و تحمید  
کفاره نذر محصیت و نذر یک بر آن طاقت ندارد و یمن کفاره یمن است و راجع وقف این نذر است  
بر این عباس و هر که نذر کرد که عصیان خدا کند باید که وی آزاد کند و در لفظی آمده نیست و فدا از نذر  
و محصیت نذر بر عقبه بن عامر نذر کرده بود که تا مخاضه کعبه بر سر نه پارد و فرمود که برود و سوار شود

و خدا بشقا و اخت تو کاری ندارد و او را بگو که خوار پوشد و سوار شود و سه روز روزه گیر و یعنی در کفایت  
 این نذر متعین عباد و گفت بر ما در نذر بود پیش از قضای آن بر دو فرمود از وی قضای کن  
 مردی نذر نمود که شتری در جوانه بخرد آنحضرت صلوات الله علیه فرمود آنجا بی هست که آن شری بپسند  
 گفت نه فرمود آنجا عیدی هست از اعیان ایشان گفت نه فرمود نذر خود و فاکن که نیست و فاکن  
 نذری را که در وصیت خداست و نه در قطع رحم و نه در آنچه در ملک بنی آدم نیست مردی  
 دیگر در فتح گفت من نذر کرده ام که اگر خدا کند ما بر تو مفتوح سازد در بیت المقدس نماز بگیرم فرمود  
 همین جا بگیر باز گفت باز فرمود صل ههنا باز سوال کرد فرمود شاکل اذنی یعنی تودانے  
 و کار تو و فرمود لا تشد الرجال الا الی ثلثة مساجد مسجد الحرام و مسجد الاقصی و مسجد  
 متفق علیه و اللفظ البخاری رواه عن ابی سعید الخدری گویم در نطق دیگر آمده انما یسافر الی  
 ثلثة مساجد و یا بحمد و فاء نذر نماز درین هر سه مسجد ثابت بلکه آنحضرت و حدیث شیرست  
 بمن سفر از بر سه غیر این مساجد همچو زیارت مقابر و نفس زیارت قبور متعب بلکه سنون ست  
 اگر چه غیر مسلمان باشد و مسلم از کمال وضوح مستند این همه لازل و تلاقل نبود که در من قیام  
 و حدیث بر سرش رفته و از سونم علماء سوزن و بت تضلیل بگیر رسیده و انعم خداوند من جمیع  
 ها که هه الله عمر فاروق در جاییست نذر کرده بود که شبی در مسجد احرام عتکاف کند آنحضرت  
 فرمود و فاکن نذر خودی شبی در آنجا عتکاف بسر برد و در حاشیه ام گفته بلغ کا تب  
 عبد الباسط قراءه علی شیخ الاسلام زکریا سمیع و ولد هه و الشیخ شمس الدین المصطفی  
 و الشیخ عبد الله الالبشیری و الشیخ شهاب الدین بن العطار و الشیخ محمد بن محمد الحلی  
 و احزاب و ابنا و لله الحمد آید این عبارت در اینجا بنا بر آنست تا بدانی که این ترجمه از نسخه  
 منقول از نسخ حافظ ابن حجرست حرره تقاسی

کتاب القضا

قاضیان سه قسم اند و در روز و یک روز و بیشتر موقوفی که حق شناخت و بدان حکم کرده و سه  
 و جزیت است و موقوفی که حق شناخت و بدان حکم نکرده و بلکه جزو حکم و سه و درنا رست و در  
 که حق را شناخت و قضا نمود و در موقوفی و در آتش و روز است و آتش است که بسیار  
 از بزرگان دین از اختیار قضا در مسلمین بگریخته اند و باین رگزار افتاده و دیده و تکلیفها برداشته  
 و جمیع الله تعالی منهنهم اما هم الاقطار ابی حنیفه رضی الله عنه و درین حدیث تسبیح است  
 بر قاضیان و مفتیان و قضا که حق را از باطل باز نشناخت و فتوی می دهند و در جمل از حق و قضا  
 می کنند بدان در مردم انا لله و انا الیه راجعون فاما اصبرهم علی النار آنحضرت صلوات الله  
 علیه که متولی شد قضا را وی ندیج شد بیکر سکین و نزدیک است که شاهرص کنید بر ایت و آن  
 ند است باشد روز قیامت چه نیکو است مشیر و بنده و چه بد است باز و ازنده و راه انجاسه یعنی  
 اقبال و نیا خوش می آید و ادبارش ناخوش نماید سه امین مشهوره شوه و نیا که این عجز و بهر کار  
 می کشند و محتال می رود و حاکم چون حکم کرد و در آن اجتهاد نمود و صواب آورد و او را بداند و اگر خطا  
 کرد در اجتهاد او را یک اجبر بود و این دلیل است بر آنکه قاضی و حاکم چه تدا بینه مقلد پس قضا  
 مقلد و اتقاسه او شک نیست که او را از قضا قمار می گرداند اجبر و هم علی الفقیه ای جو هم علی النبی  
 همین معنی دارد و الله اعلم و حکم کردن میان دو کس در حال خشم منتهی عنه است و لهذا اجاب من قضا  
 را فرمود که چون قضیه آرند ترا دو کس پس قضا کنی برای اول تا آنکه کلام دیگر را بشنوی و زود و  
 که چه حکمی باید کردن علی گفته نماز لیت قاضیا بعد یعنی بعد و هیچ قضا شک نکردم و همیشه حکم  
 ماندم و فرمود و شما خصوصست می آید بسوی من و بعضی شناسا کن می باشد از بعضی در محبت خود و من  
 قضای که هم موافق آنچه می شنوم پس هر که را چنین سه از حق برادرش بدیم آن پاره از آتش و روز  
 که از برای او بریم و او دم و چه قسم پاک شود و بی که شک نیست چه او را از برای ضعیف او گرفتار نکنند  
 قاضی عادل را روز قیامت بخوانند آنقدر از غنی حساب بیند که تنها کند که و سه میان دو کس  
 در تمام غم خود کاش قضا نمی کرد و در گفته آمد که در داد از ضرر حاکم می نمود و فرمود هرگز دست نگذاشتند

قومی که کار و بازو و بز و دامن و ولایت زن خیر صبیح است و هر که را از تنالی دالی با مرے از اسو سلبین  
کرد و وی از حاجت و فقر ایشان در پرده مانع پرده کند خداوند حاجت او و گفت فرمود بر سر  
بینی رشوت ده و بر ترشی بینی رشوت رستان و حکم و حکم فرمود که هر دو خصم را پیش حاکم بکشند

### باب در بیان گواهی

فرمود آگاهانم شما را به بهترین شود اگر گواهی سید به پیش از خود متن و بهترین زن شما زن من است یعنی  
عهد صحیح است زن کسانیکه نزدیکند ایشان یعنی زن تا بعین سیر آمانکه نزدیک ایشان یعنی تیج بعین  
باز قومی باشد که گواهی دهند بطلب و خیانت کنند و امانت نمایند و بزرگ کنند و وفای سازند و ظاهر شود  
در ایشان قریبی و آئین دلیل است بر غلبه شر بر خیر بعد از قرون مشهور لها بانجیر دوران و فرمود  
و چنانکه نیست گواهی خائن و خائنه و خداوند کینه بر بردار و سلسله اش و نه گواهی قانع از بر  
صاحب خانه و نه گواهی بدوی بر قوی عمر گفت رضی الله عنه که قناری مشند مردم در  
عهد نبوی بروی و اکنون و می نمایند پس گرفتار کنیم شما را بر احوال ظاهر و شما را آنحضرت صلی الله علیه و آله  
در رنج را در کبریا شمرده و هر دی را گفت آفتاب می بینی گفت آری فرمود بر مانند شش  
گواهی ده یا ترک کن و سندی ضعیف است و حکم فرمود بین و یک شاهد و اسنادش جید است  
و اخذ بر آن تعیین شد قاضی شهر عاشقان باید که یک شاهد را تفصیل کند

### باب در بیان دعوی و بینه

اگر مردم بحد و دعوی خود نشان داده شوند بسیار مردم دعوی خود را و اما لهاس مردم کنند و کن  
و احب است سوگند بر خدا علیه و در نقطه آمده بینه یعنی گواه بر دعوی است و بینه بر شکر آنحضرت صلی الله علیه و آله  
بر قومی سوگند عرض کرد آنما شتابی کردی فرمود تا قهر اندازند در بار تو بینه تا که اسم یک حلف  
کند حدیث دلیل است بر شریعت قهر و چو امور که جدا کرد و برید حق مردم مسلمان بسوگند



واجب کرد و تعالی بروی نار و حرام ساخت بروی جنت را مردی گفت اگر چه اندک چیز بود و مردی  
 اگر چه شاخی از پیل باشد و هر که حلف کرد بر همین تا بران مال مردی مسلمان جدا کند و دوسه  
 دران یمن فاجرست ملاقی شود و پیش آید خدا را و حالیکه او سجد بر روی خشتی که باشد و در  
 در یک و اچصوت کرده و هیچ سکی را گواه نبوده میان هر دو حکم نصف نصف نموده و گفت هر که  
 حلف کرد برین منبر من آئینه وی بگرفت جای نشست خود از آتش و زنج و سکه کس اندک  
 نکند و نگاه نفرماید بسوی ایشان و پاک لسان و ایشان را خدا روز قیامت و باشد از براسه  
 از خدا اب الیم سیکه آن کس که بر آب زائد و رشت است و مسافر را نان منع می کند و دوم مردی  
 که کالای خود برست مردی دیگر بعد از عصر بفرخت و سوگند کرد بچند که دس آن را بکند او کذا  
 گرفته و خریده است و خریدار و بیار استگو پنداشت حالا که چنان نیست بلکه وی در و عکوست  
 سوم مردی که بیعت نکرد با ما مگر از براسه دنیا پس اگر امام امان چیزی بپوشید و فاکر و اگر انداد  
 و فاکر و دوم در اخصوت شد در یکت قهر سیکه گفت نزد من زباید است و هر دو بتینه او و شد  
 م حضرت صلعم کیسه داد که در دست او بود و این دلیل است بر آنکه قبض دلیل گما باشد و این  
 این مسائل یمن را رد کرد و بر طالب حق یعنی بر مدعی نزد حلف نکردن و معاطله تا نشه گوید و آرم  
 رسول خدا صلعم و روی برین شادان می خورشید خطا سه روی مبارک او و گفت ندیدی که بخیر  
 نمونگی نظر کرد این دم بسوی زید بن حارثه و اسامه بن زید و گفت هلا که اقلام بعضی احسن  
 بعضی و این دلیل است بر اعتبار قیافه و ثبوت نسبت حدیث متفق علیه است

### کتاب العتق

هر مسلمان که آزاد کند مسلمان را بر باند خدا به عضو سه از وی عضو می را از وی از آتش و زنج  
 و هر مسلم که آزاد کند و وزن مسلم را باشد آن هر دو فکاک و خلاص او از نار و هر زن مسلمان  
 که آزاد کند زن مسلم را باشد فکاک او از نار آلوده آن حضرت صلعم را پرسید که علم عمل فاضلتر

فرمود ایمان بخدا و جواد در راه او گفت کدام رقبه افضل است فرمود گران بها تر و نفیس تر  
 نزد اهل خود و هر که حصه خود در غلامی آزاد کرد اگر مالے دارد که ثمن آن عبد می رسد پس بنده  
 را قیمت بعد کند و شرکاء را حصه دهند و بنده آزاد کرد و ورنه آنچه از دوسے آزاد شد در  
 حصه شرکاء و هنوز در بندگی است و در رواج است آرد که اگر مال ندارد بنده را قیمت کند و از او  
 بلاختی تکلیف بروی سعایت و دوا و دوش خواهند و گفته اند که ذکر سعایت درین خبر مریح است  
 و پاداش نمی دهد هیچ پسر پی را که اگر آنکه او را ملوک یا بدو آزادش کند و هر که مالک شد خداوند  
 رحم هم را و دے آزاد و راج وقت است بر عمره بن چند بقره سے رانشش ملوک بود  
 موت بگمان را آزاد کرد و جز آن مالی دیگر نداشت آنحضرت مالیک اطلبه شدسته حصه کرد  
 و میان آنها قرع انداخت و دوا را آزاد و چهار را رقیق گردانید و او را سخت و درشت فرمود این بخش  
 دلیل است بر آنکه حکم تفرج در مرض همان حکم وصیت است که از ثلث نفاد می یابد نه از زیاده و کم  
 بر صحت اثبات حکم تفرج تعیین غلام ام سلمه بودی او را آزاد کرد و باین شرط که تا زنده است  
 خدمت رسول خدا کند و نیست و لا مگر کسی را که آزاد کرد یعنی نه کسی را که فروخت و فرمود و لا یجوز  
 هیچ کس را که سبب بفر و بخت رود و نه در همه بشود

### باب در بیان مدبر و مکاتب و ام ولد

مرد دے از انصار غلامی را از پیش پشت خود آزاد کرد و مالے دیگر نداشت این خبر را آنحضرت صلعم  
 رسید فرمود کدام می خرد آن غلام را از من نفیم بن عبد الله و را بهشت صد در هم خرید که در دوز  
 لفظی آرد که محتاج شد نفیم و بروی قرض شد پس کن را بهمان مقدار بفرخت آنحضرت صلعم  
 بهشت صد در هم با و داد و گفت که قرض خود بده و مکاتب بنده است ما و ام که بروی از کتابت  
 دمی باقی است و هر زن که او را اسکات است و نزد مکاتب مالی هست که ادای تواند کرد و زن را  
 باید که از دوسے و پرده شود و دیت مکاتب بقدریکه از وی آزاد شده است بحساب خرد است و بقدر

رق موافق دیت عبد محمد بن حارث برادر جویریہ ام المؤمنین گفت نگذاشت رسول خدا صلعم نزد  
 مرگ خود دنیا سے و درجی و نہ غلام و نہ کنیز و نہ هیچ چیز بگر بفرماید بیضا و سلاخ و زمینی کہ آن را  
 صدقہ کردہ بود و در دنیا دلیل است بر شترہ جناب مقدس او صلعم از دنیا و از اسرار اعراض او  
 علوی قلبی غالب شریف وی از برای شغل با حضرت و بہر کنیز کہ بچہ آورد از رسیدن خود وی آزاد است  
 بعد از موت سید و سندش ضعیف است و جمعی ترجیح دقت او بر عمر کردہ اند و ہر کردہ و کردہ بجا بیاید  
 در راہ خدا یا قہنداری را و عسرت وی یا کمالتی را در آزادی گردن او سایہ دہا و اخایا یتیم  
 روزیکہ مسیح سایہ جز سایہ او بجا نہ باشد اللهم اجعلنا منہم

## کتاب الجامع

دین کتاب ذکر اوب و پر و صلہ و زہد و ورع و تربیت از مساو سے اخلاق و تغیبی مکارم خاصا

## باب در بیان اوب

حق سلمان بر سلمان شش چیز است چون او را بیند سلام کند و چون وی را دعوت کند بپذیرد  
 و چون از وی نصیحت خواہد اندرز فرماید و چون عطشہ زبانی و کلمہ گوید در جوابش بر کجک انداختہ خواند  
 و چون بیمار شود او را پیرسد و چون بیزہر ہلہ چہا زہ او برد و دود فرمود کہے را بینید کہ فرود ترست  
 از شما یعنی در دنیا و نہ بینید بسوی کسی کہ فوق شماست یعنی در دنیا چہ این در خود در ترست بآنکہ  
 خدا را خواہد شرمید بہر خور خونی است و انہم آنکہ در سیدہ خند و اطلاع مردم بہر آن ناخوش آید چون  
 سکین باشند و کس با ہم سرگوشہ نکنند بدون آن سوم تا آنکہ مردم با ہم بیامیزند کہ این گشتی  
 مخزن می سازد او را و بر بخیزد مردے مردے دیگر از مجلس ناخوشانک نشیند و لکن فرانی  
 و گنجایش کند و چون طلعات خورشید دست نہاید تا آنکہ خورشید بلیب یا دیگر سے را بلیب سازد خور  
 سلام کند بر بزرگ و گزیر زہہ بر شستہ و اندک بر بسیار و دوا بر پیادہ و نکاتی است سلام بکے از



دین خویش بدشنام میا لا صاحب بد کین در قلب بهر کس که دس به باز و ده و فرمود و حال نیست  
 مسلمان را که جدا دارد برادر خود را زیاده بر تشبیه ملاقی شوند بیکدیگر و گردانند این و آن و بهتر  
 این هر دو کس است که ابتدا اسلام کنند و هر کار نیک صدقه است و هیچ نیک را حقیر نیاید گرفت  
 اگر چه برادر مسلمان را بر روی کشاده ملاقات کند و چون شور با برادرش بنیزد یا تا خبر برساند  
 گیرد و هر که در دگر که از ممتحنی از مسلمان دور کند غنی را از دس خدا و زقیامت و هر که آسان کرد  
 بزرگداشتی آسان کند بروی خدا و دنیا و آخرت و هر که پیش پیراده مسلمانان در دنیا پیش پیراده او خدا و دنیا  
 آخرت و خدا و مرد بنده است مادام که بنده در برادر خود دست و هر که راسه بر نیکه نمود او را بر باشد مثل  
 فاعل او و هر که پناه جوید بچند او را پناه می باید داد و هر که سوال کند او را چیزی بدهد یا پیش بدو بر کارستان  
 مکانانش باید کرد اگر هیچ نیابد او را بهین دعا باید کرد

### باب در بیان زهد و ورع

حلال پیدا و میده است و حرام پیدا و میده میان هر دو چیز است که مانند است بیکدیگر  
 و اشتباه می شود که حلال است یا حرام و بسیاری از مردم آشنائی ندارند پس هر که بپزیرد شهادت  
 را و دین و آبرو و سوسه خود را بری نمود و هر که در آن یقینا دوی در حرام افتاد چنانکه شبان  
 اگر در حرام محفوظی چنانکه نزدیک است که در آن بیفتد آگاه باشد که هر پادشاه را کیست جمی است  
 و حامی خدا را حرام است و در تن آدمی پاره گوشت است اگر نیک شد بهین نیک گردید و اگر تبا  
 شد بهین تبا گردید آگاه باشد که آن دل است و هر که در اصلاح و فلاح بهین و بدین در ظاهر  
 و باطن حضرت دل سلاست تعالی است و قرآن میگوید الا هن اقل الله بقلوبهم و فرمود الا و بنده دنیا را  
 بنده در هم بنده جامه کرده داده شد خوش است و بنده خوش است و بنده خوش است و بنده خوش است و بنده خوش است  
 چنانکه گویند سازنی بارگزاری و بودوی جنی اندیشه که میگفت چون شاکستی غلط حساب شود چون کنی گمان  
 شام باشد نه غافل را خنیا و نفس یک نفس میباش شاید نفس و پسین بود و گفت بگیر از صحت خود و بر جای خنیا

و از زندگی خویش از برای دگر خود **س** برگ عیشی بگو و خویش فرست **س** کس نیار و ز پس تو پیش فرست  
 مانا بقوی از آن آن قوم است آن عباس روزی در پیش آن حضرت بود فرمود ای غلام خدا را  
 نگاه دار تا نترس از نگاه او از نگاه او **س** و بر روی خودش بایستی و چون سوال کنی  
 از خدا بکن و چون یاری خواست از وی تعالی بخواه **س** از خدا خواستم و از غیر نخواهم بخدا  
 که نیم بنده دیگر خداست و گریست و یاد آمد که وقتی پادشاه و مشق بجای آورده بود نزد پادشاه  
 عدو یاکا خالد بن الیگ گفت شیخ الاسلام ابن تیمیة رضی اللہ عنہ در آن معرکه تشریف داشت و  
 مشتغل بود و بزرگوار **س** و که چندی گوی **س** ای ک نعبد و ایاک نستعین وی همچنین گفت **س**  
 دشمن را نه بریت و سلطان را فتح داد و لشکر محمودی آمد و گفت اسے رسول خدا را کار سے فرما  
 که چون آنرا بکنم مردم مرا دوست دارند فرمود ز مکن در دنیا دوست گیر و ترا خدا از بد کنی آنچه  
 نزد مردم است دوست دارند ترا مردم و فرمود خدا دوست میدارد بنده تقی غنی رضی اللہ عنہ  
 که پر هیز کار و تو نگردد گشت از خلق **س** و دیار زیک از با و کس و قوی **س** از استی  
 و کسایه و گوشه چینی به من این مقام دنیا و آخرت ندیم **س** اگر چه در پیم افتن خلق انجمنی **س**  
 و فرمود خوبی اسلام آدمی است ترک دادن او کار بیفایده را و برنگردان آدم هیچ آوند **س**  
 بدتر از شکم **س** این شکم بے هنر پیچ پیچ **س** صبر ندارد که بسا ز پیچ **س** همه بی آدم خطا کار و  
 قصور و اراده بهترین ایشان تو بکنند گانند و حسندش قبولیت اللہ و تب علی **س** تو به  
 کنیم و بشکنیم تو به **س** شکندیم **س** شکست و فاعل آن کتراند و این موقوف است بر  
 لقمان حکیم **س** بخاطر پیچ ستمون به زار استن نمی آید نه خوشی نمی آید و در گفتن نمی آید

### باب دترسانیدن از خوبیا می

و در واری خود را از حسد که وی می خورد و نیکیها چنانکه مار که هرگز نمی خورد و نیست پهلوان  
 آنکه مردم را بر زمین می افکند پهلوان کسی است که مالک جان خود است و نه غصب و نه غلبه تا یکسان است

روز قیامت فرمود چه چیز را بر سر من گردان و بخل نمودن که همین شیخ پیشینیان را پاک ساخته است  
 و این نشانک ترین چیز برین است شرک صغیر است یعنی ریاضه کلید در دوزخ است  
 نماز که در چشم مردم گزاشد و راز نه تو دخل بر باد و هر عبادت برابر است هر صوم و ایستادن  
 سحر است دروغ گفتن و خلافت و عهد نمودن و خیانت کردن و امانت و دشنام دادن  
 بمسلمان منق است قتال و کفر و در دوزخ و از گمان که دروغ ترین غنما همین گمان است  
 و فرمود هیچ بند نیست که خدا یتیمانی از وی شبانی رعیت خواسته و بر روی روز که بر دو سو  
 خائن رعیت بود و اگر آنکه حرام کرد خدا بر وی جنت را آنحضرت صلوات الله علیه و آله و علی  
 چیزه شد از استمن و گران آمد بر ایشان گران شو بر و سه و آیین و عاست بر الی ظلم  
 و فرمود چون مقام کند کی از شما بایک که اجتناب کند از زون بر روی سکیه و صیت جوت  
 از جناب نبوت هر بار همین فرمود که خشم کن و فرمود هر دانه که خوض می کنند در مال خدا بفریق  
 ایشان را آتش دوزخ باشد روز قیامت و از جناب باقیه است روایت فرموده که اسے  
 بندگان من حرام کرد من ظلم را بر جان خود و حرام ساختم آنرا میان شما پس مکنید بر یکدیگر  
 و این حدیث را شرحی در از دست در کتاب ریاض المراض فی طبیعت آنست که ذکر کرد بر مسلمان  
 بچیزه کند که او را ناخوش می آید اگر آن عیب در وی نیست این نهیت نشد بهتان است  
 یعنی بدتر از و سه است و فرمود حسد مکنید و بهما چیزه نیفزایید و با هم دشمنی ننمایید و عیب مکنید  
 در پس پشت یکدیگر و هیچ نماینده بعضی شما بر بعضی مکنید بعضی را بنده بندگان نه از برادران یکدیگر  
 سلطان برادر مسلمان است مکنید او را و خواری سازد او را و خردنی شمر او را و تقوی ایست  
 و اشاره کرد بسوی سینه مبارک یعنی جایی تقوی دل است که در سینه بوده است و شهر چپ  
 همانا دل سینه نه و سرش و ده سینه یتری منزل سینه نه از بدلی من قدر است که یک برادر  
 مسلمان خود را حقیر دارد و به چیز مسلمان بر مسلمان حرام است خون او را مال او را بر وی او را  
 از وی نبویست الله و بنی منکرات الاخلاق و الاعمال و الاهواء و الادواء و من

و واضح است و قهر و خصومت مکن برادر مسلمان خود را و خوش طبعی مکن با او و چنان وعده مکن او را  
 که خلاف آن بکنی و در خصومت است که هیچ نمی شود در مؤمن بخل و مطلقاً دو کس که یک دیگر را  
 دشنام دهند و البته بر ابدی است تا وقتی که مظلوم تجاوز نکارد و دست و هر که گزند رساند سبکست  
 یعنی بیجهت شرعی گزند رساند او را خدا و هر که دشمنی کند با مسلمان دشمنی کند او را خدا و تامل  
 و خدا دشمن نمی دارد و پیوسته گوید زبان را وقتی باشد مؤمن لعان و طعان و نه قحش و  
 بدست و قهر و مردم را بدگمان را بدگماید که رسیدند باقی پیش فرستادند و نمی در آید و بیست و چنان  
 و هر که بکند غضب خود را باز دارد خدا از وی عذاب خود را و قهر و در اهل نشو و بهشت را و پیوسته  
 و نه بخیل نه بخل و هر که گویند بر حق قوم و آئینا از و سزا خوش اند برین و خدا و هر که گویند  
 روز قیامت است آنکس یعنی بر خاص و قهر و خوشحالی باد که باز داشت او را عیب او را  
 عیبهاست مردم گویم در مثل است که عیب مردم نمودن عیب مردم نمودن است و هر که بزرگ شد  
 در نفس خود و تکبر و ناز کرد در رفتار خویش پیش آید خدا او و سب بروی خشمناک باشد و قهر  
 شتابکاری نمودن از طرف شیطان است و قهر و بخلی است و کبیرا لعنت کنندگان  
 روز قیامت نه شفیع کسی باشند و نه گواه کسی هر که سرزنش کند و عاچپانند برادر خود را گمانا  
 نیر و آنگاه خودش بجا آورد و سبندش منقطع است و آدمی بر کسی که سخن دروغ میگوید تا قوم بر آن  
 بخندد و آدمی است او را و آدمی است او را کفار و عیبت آنست که از برای او مستغفار کند و دشمنش  
 ضعیف است و دشمن ترین مردان نزد خدا سخت خصومت کننده است

### باب در بیان ترغیب به خوبهای نیک بزرگ

آنحضرت صلی الله علیه و آله بر شماست راست گفتن که صدق راه می نماید بسوی نیکی و نیکو با دوستی  
 بسوی جنت و در همیشه راست می گوید و کوشش می نماید در راست گفتاری تا آنکه نیتش و  
 نزد خدا صدیق یعنی بسیار راستگود و در آرزو و از دروغ گفتن که کذب راه می نماید بسوی نیکو



و نوح را وی نماید بسوی نار و همیشه مرد دروغ می گوید و تخری دروغ می نماید تا آنکه نوشته بشود  
 نزد خدا کتاب یعنی بسیار دروغ گوید و در این خود را از گمان بد که گمان کند بحدیث است و نشیند در راه گم کند  
 چاره یاریم از مجلس خود که در آن سخن را نمی فرمود پس اگر از می نید و نشیند باری حق راه و اندک گفتند حق چاره است  
 فرمود پوشیدن چشم و بازداشتن اوی در و سلام و امر به دین و بنی از منکر هر که خدا با او سخن  
 او را فقیه و فیم می گرداند و درین مراد باین فقه فهم کتاب و سنت است و لا غیر و نیست چیزی که درین  
 اگر آن نزار حسن خلق و حیا را شاخ و شعبه است از ایمان و آنچه در یافته اند مردم از سخن نبوت اولی  
 از جمله این است که چون شرم ندارد به هر چه خواسته بکن و چون قوی است و شتر است بسوی خدا  
 از مومن ضعیف و در هر مسلمان خیر است یعنی خواهد قوی باشد یا ضعیف و حرص کن بر آنچه  
 ترافع دهد و در دعا و عاجز نشو و اگر برسد ترا چیزی که یعنی از آفت بخلیف گو که اگر گنایان  
 کردی چنین شدی و لکن بگو که آنچه بقدر کرد خدا و خواست همان شد زیرا که حرف کوی گشت  
 علی شیطان را و قوی کرد او تعالی بجناب نبوت صلیم با آنکه توضیح کنند مردم تا آنکه لغی نمایی هیچ یک  
 به هیچ یک و نه فر نماید احدی بر احدی و هر که در کند از آبروی برادر مسلمان خود در پیش نه  
 رو کند خدا را را از روی او و در قیامت نقصان نکند هیچ صدقه در مال و نیز فرو و بند و بفقو  
 از طرف خدا مگر عزت را و فروتنی نکند احدی مگر آنکه بلند تر باشد کرد او را خدا بیخالی و بکمال  
 خاکساری است عالی مقام است و چون چون بلند هم چو کسی پستی نظر پوی به و فرمود ای مردم  
 فاش گردانید سلام گفتن را و بخوراید طعام را و پیوندید رحمت را و نماز گزاری و شب و مردم  
 خفته باشند در آید بخت است از عذاب و درین دیر شب زنده و از حقیقت بنم که  
 تا بکشد بر آید تو خواب شیرین را و لکن حال ما این است که همه دل مرده اگر است کو جا  
 تو کیا به چشم بیدار تو هستی پر دل بیدار نیستی و الله تعالی او فرمود دین نصیحت و خیر است  
 و این را سه بار گفت پرسیدند از برای که فرمود از برای خدا و کتاب خدا و رسول او و الله تعالی مسلمانان  
 و عاقله ایشان سه نصیحت گوش کن جانان که از جان دست نزنند و جو انان عاقله این پیروان



صر الله الا اليه وقربو دعائهم عبادت مست وور لفظی آمد که دعا مغربا و مست و جسیج  
 شی بزرگتر بخدا از دعا نیست و دعائی که میان اذان و اقامت کنند مرد و نیکو شود و رست  
 شترناک رجوا دست شرم دار از آنکه بنده چون هر دو دست خود بر او آید آنها را خالص برگرداند  
 و آنحضرت صلی الله علیه و آله چون هر دو دست خود در دعا دراز نمودی فرو نهدی آورد آنها را تا آنکه روی خود  
 بآن هر دو دست بسوید و سه و سه نو سه مجموع طرق این حدیث تفسیر آنست که در شمس است  
 و قریب ترین مردم و سزاوارترین ایشان با رسول خدا صلی الله علیه و آله رزق یاست که است که بسیار  
 در و خوان است بروی علیه السلام گویم صدق ترین مردم درین شیوه زمره اهل حدیث است  
 که از الله سواد هم و رفع عباد هم و اهلک من عباد الله که هر دو در هر دو رست و ایتفا  
 و طیفه ایشان است و روز زبان و منس جان مست نام یار یک دم میبرد که مگر نمی شود  
 و قریب رسید الاستغفار که بنده آن را گوید این است اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی  
 وانا عبدک وانا اهل عهدک و وعدک ما استظعت اعوذ بک من شئ ما صنعت ابوء  
 لک بنعمتک علی و ابرء لک بذنبی فاعف عني فانک لا یغفر الذنوب الا انت و بین  
 در بخاری است و بعد که ترک نمی فرمود این کلمات را یکجا و یکجا اللهم انی اسألك العافیة  
 فی دینی و دنیای و اهلی و مالی اللهم استر عیاتی و امنی و عاقی و احفظ من بین  
 یدیی و من خلفی و عن یمینی و عن شمالی و من فوقی و اعوذ بعظمتک ان اغتال  
 من شئتی و می گفت اللهم انی اعوذ بک من زوال نعمتک و تحویل عافیتک و فناء  
 نعمتک و جمیع مصلحتک اخرجی سلم و قی فرمود اللهم انی اعوذ بک من غلبتنا الدین و غلبه  
 العدو و شانه الاعداء و مردی را شنید که می گوید اللهم انی اسألك بانی اشهد انک  
 انت الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفو احد  
 و قریب خدا را بنامی سوال کرد که چون بدان سوال کرده شود بدو چون بدان دعا نموده آید بتریز  
 و هرگاه جمیع چنین می گفت اللهم بک اصبحتنا و بک اصبحتنا و بک فموت و الیک

الشورى ويشل أن شب بلكا لم يزيكفت لكن بكاي اليك الشورى اليك المصير من فرود  
 واكثر دعوى صلى الله عليه وسلم بنينا اثنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقتنا عذاب  
 الناس وازاوعية جناب مبارك است صلى الله عليه وسلم دعا اللهم اغفر لي خطيئتي وجهلي واسراني  
 في امري وما انت اعلم به مني اللهم اغفر لي جدي وهزلي وخطائي وعمدي وكل ذلك  
 عندك اللهم اغفر لي ما قدمت وما أخرت وما أسررت وما أعلنت وما انت اعلم  
 به مني انت المقدم وانت المؤخر وانت على كل شيء قدير يتفق عليه حتى كفت اللهم صلح  
 لي ديني الذي هو عصمة امرى واصلي لي ديني التي فيها معاشي واصلي لي اخرق  
 القى اليها معادي واجعل الحياة من زيادة لي من كل خير واجعل الموت راحة لي من كل  
 شر اخرجه من قبري بريرة رضي الله عنه وهي كفت اللهم انفعني بما علمتني وعلمني ما ينفعني و  
 اسرني عما ينفعني ودر روايته دكر انه كره في كفت ودر آخرش بي كفت وزد في علما الحمد لله على  
 كل حال واعوذ بالله من احوال اهل الناس وما شئ رضي الله عنهما لاين دعا يا منحت اللهم  
 اني اسألك من الخير كله عاجله واجله ما علمت منه وما لم اعلم واعوذ بك من الشر  
 كله عاجله واجله ما علمت منه وما لم اعلم اللهم اني اسألك من خير ما سألك عبدك  
 ونبيك واعوذ بك من شر ما استعاذ به عبدك ونبيك اللهم اني اسألك الجنة  
 وما قرب اليها من قول او عمل واعوذ بك من الناس وما قرب اليها من قول او عمل واسألك  
 ان تجعل كل قضاء قضيته لي خيرا اخرجه ابن ماجه عن عائشة وصحاح ابن جابر وشيخين اخر  
 ابى هريرة رضي الله عنه روايت كره انه كفت من رسول خدا صلى الله عليه وسلم وكلمه انكره محبوب الله  
 بسوى رخص سبك هستند بر زبان گران اندر ميزان وآن وكلمه اين است سبحان الله  
 وسجده سبحان الله العلي العظيم قال في الاخر اخر الكتاب قال مصنفه الشيخ  
 العالم العامل العلامة قاضي القضاة شيخ الاسلام ائمت الله بوجوه الانام فرغ  
 منه ملخصه احمد بن علي بن محمد بن محمد بن حاذي عشر من شهر ربيع الاول سنة

تفان و عشرین و ثمانمائة حاصل الله تعالى و مصلينا على رسوله صلى الله عليه وآله وسلم  
و مكرها و مبيلا و معظما و كان الفلح من تعليق الكتاب المبارك صليحة يوم الاحد  
المبارك من شهر جمادى الاولى سنة سبع و خمسين و ثمانمائة غفر الله لكاتبه و لوالديه  
ولا هله و اقاربه و لكل المسلمين آمين و حسبنا الله و نعم الوكيل و صلى الله على سيدنا  
محمد و آله و صحبه و سلم انتهى بحروفه و اقول قد طبع هذه الام في هذه الايام سنة  
الهجرية ببلدة بهاولا الحبيبة فان شئت ان تقف على ايد الله ما في هذا المختصر يا سرها رواية  
و نفيها فراجعها فيها ما يشفيك و يكفيك و بالله التوفيق و بيد الله ازمة التحقيق

### خاتمة الكتاب في مسائل شتى من كتاب

مسئلة علوم اهل سلام را عمل نمودن بر طواهير كتاب و حديث خير الانام سلام ارجو علم من خستند  
ني و اندر جانوست و اين چنان مي توانيد كه از عالم بحدِيث حكم خدا و رسول در حد و نيشين  
پرسند فاعلم اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون يعني در اوقات اصحاب جناب نبوت ما به قرون  
ثلاثه مشهور و اما با خبر بعين راه مي رفتند اين قيودنا مسعود كه باران راسه از براسه اقتدا و اسوة حسنة  
كتاب عزيز و سنت مطهرة و راشيده اند را چيف سوة بيش ميت هرگز را كنه از ان در دو اوين اسلام  
استشمام ميتوان كردن سر و خاطر اجاب زائر از راي ست بد من و تفريح باغ محمدان  
تنها به و چوگر راجع آنست كه اقتدا و تقلد بهي حاصل از نه سبب سلام جائز ميت و هر كه  
عارف كتاب و سنت و بالغ ببلغ اجتهاد در مسائل دين است او اقتضا جائز باشد و بسبب زمانه از  
تأثم بكنج اند خالي نيست لا اقل از مؤلفات متعة نافعه ايشان و فلو لا كه ما عرفنا الهديت  
ولو لا الهديت ما عرفنا كه هو يگر اعراب ياد نيشين كه جز بحد و تكلم بهما دست على از اعمال اسلام  
و فرقيت از فر افض دين بجاني آرند حكم ايشان حكم كفارست اللهم صل على محمد و آله  
لطويل حق درين شان و اشتغال بقل برسان از باب الفيض و ارضع و تبين بين با مشد

دیگر نمی گفته که جمله اهل بیت و ذریت رسالت تا يوم قیامت اگر چه عصا باشد مغفورا نه و قوی  
 دیگر گفته است از برای اول و نصب حکم کرده که مطیع ایشان مغفورا است ان شاء الله تعالی  
 و خاصی نه چه دیگر عصا است و رفع عقوبت از گنایان و عدم مطالبه بر جنایات ایشان  
 بوجه بودن از ذریت نبوت و قدرت رسالت و بیلی ندارد بلکه دلیل قائم است بر خلاف آن یا  
 نساء النبی من یأت منکن بفاحشة مبینه یضاعف لہ العذاب ضعفین و یا  
 فاطمة بنت محمد لا اغنی عنک من الله شیئا **ع** عذوبی با بدیدیم بر او کی بنظر است  
 و دیگر مختار و بارگاه مشاجرات صحابه در امر خلافت و جز آن عدم خوض و اختیار سکوت است  
 و این تند را از این است که ایشان از غیر قرون و فضل ناس و معدل بتغییل نبوت اعتقاد  
 کنیم و دانیم که علی مرتضی بر حق بود و مخالف و سب بر باطل و لکن بنی مخرج باغی از دایره اسلام  
 و از اخوت دین نیست چون متاخرین صحابه را خطاب کرده اند باین حدیث که لا تسبوا اصحابی فلان احدکم  
 انفق مثل احد ذہبا ما یبلغ مالا سدا هم ولا تصیفہ پس ما مردم که بعد از سیزده سال از او ایم چه رسد  
 و چون سب اباح و مسلمین فسق است و قتال کفر پس از صحابه چمی توان گفت الله الله فی  
 اصحابی لا یقتلہم من بعدی غرضا فمن احبهم فہی احبهم و من ابغضہم فہی ابغضہم  
 ابغضہم و دیگر اجتماع و وسایع و بیعت از برای تلاوت قرآن و تدبیر حدیث و کتابت علم بین  
 و قرات قرآن از برای اسوات مسلمین و دیگر اعراف جاریه و سایر اتفاقات منوع نیست اگر خالی  
 از معاصی و سینه و سلیم است از مناکیر شرعی اقرؤا علی حقنا کہ یس و نحو آن ثابت است بمعذا  
 احوط آنست که قصر بر آورد بشرع نمایند و در محفل نو ایجاد و مجلسی تا نزد بنیاد که محتوی برنا گیرند  
 بدعوات باشند نشینند و تا توانند از آن بگریزند که در امتیان بدعوات امید مقام است نه چاک  
 ثواب **ع** اگر ترا بتماشای عید خود طلبند بخیل و ارجوانی بگو که بیایم و دیگر حلف بنیر خدا  
 همچو بادشاه و کلام ولی خدا و قرابت خود و دیگران کفر و شرک است اگر زبان کیے بان سبادت  
 کرده است زور و استغفار و لا اله الا الله گفتن تداکرش می باید بود و دیگر سنت بتقیه و می است

بر سر این که چو دار و چنانکه سید الاشتهار داشت اگر چه تراشیدن همه روی سر روی جواز دارد و لا سیما در  
 حج که خلق افضل از فقیر است و ریح مردان در روی نبوی گفته لم یجانی النبی صلی الله علیه و آله الشریف  
 الا سبع مرات آنست و تخلف بن سبب خوارج است و هم کلاب الناس و توسط لجمه باخذ از طول و عرض  
 سنون است گویا سال هم و او باش سالی حبیب و له کحیه و طویلهایم و ادلا فاکله و ککافها  
 بعض لیالی الشنا و طویله مضطربة باساده و و قص شاربه تا آنجا است که اطراف است  
 نمایان گرد و نه آنکه او را از پنج وین بتراشد و جواز خلق مرجوح است و دیگر تادیب رعایا و برای باطل  
 نزد وقوع بنایت و محصیان و مانند آن قصه است بر سر او خود تقییر علی نیست و اوله آن مواضع  
 همچو مخصوص عموم است از برای احادیث تحریم مال و عصمت دم سلم و این مواضع در ظرف الاصله  
 و جز آن یکجا ذکر یافته فراجه و دیگر در مال جزو کوفه حقی و غیر نیست مگر آنچه اوله خاصه در آن آمده  
 و خوب ضیانت و سدر بن محرم الدم و قوله تناسل و اتوا حقه یوم حصاده و قوله بجان جاهله  
 باحوالکم و انفسکم و نحو آن و دیگر عمار حریم شریف بچون مقامات و منارات و تعلیه در بیوت و  
 بر قدر استیلاج مستقر است اتفاق سلیمین و اجماع متبعین قریح بن برقوق در صد شتم از  
 حجرت احداث چهار صلی کرده و رفع مناره مقصدی صلاح دارد که شنو انیدان اذان است  
 کسان بید پس اگر کدام مندره معارض و شود جائز باشد و از نشیند بنیان و رفع آن فوق حجت  
 نبی آمده و دیگر استمال شجره تنباک حرام نیست چنانکه نهید انداختن باطل و الاصلیه و  
 تمسک با لادله العاصه و او خالی بن شجره در خبات و بسکه از مساکک حلت غلط بین است چه  
 اصل در همه اشیاء باحت و حلت باشد آنکه دلیل بیاید و نقل فرماید و لا دلیل علی تحريم ذلك  
 ظرفی گفته تنباک و چیزی است که عاشقان آن را می کشند و مشوقان می نوشند و منکران را دور  
 بینی در آزند و دیگر خدایه پاک را بر آسمان اعتقاد کردن گمراهی نیست بلکه موافق ادله صحیح کتاب  
 و سنت است این قدر رسالت شده که منزه از مسکان و زمان دانه و صفاتی که در قرآن و حدیث آمده است  
 اعتقاد و موافق با هر آن درست سازد و بیا لیس الشیبه بکلیه ابعالیه لیس گفته شده و حکم این

در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب  
 در این کتاب

جمله صفات یکی است خواه استوار بر عرش باش یا اثبات بر زمین و نحو آن و هر چه صفات از صفات است  
 وی سبحانه و تعالی و گرامی موحدان است و غایت گرامی است و اینست حال و در حقش رسانان متبعان  
 ز فرق تا بقدم هر کجا که می گوییم که شده و این دل یکیش که بخا اینجا است و دیگر اختلاف علماء در  
 دین از طرف همین تقلید خفیه در رد و قبول مشهور و لها بالبحر اتباع سلت بود پس پس و این عین  
 در آغاز صد چهارم از جبر نتواند اگر نشسته راه بسیاری اگر کسان زد و او همه کثیر را نشسته ساخت  
 و در در بیان آیات کتاب و حدیث نبوت تا ب تعارضی و تنبایش و خلافی نیست و لو کما من عند  
 غیر الله لوحده و اینه اختلاف فاکتیل این همه هشت و هشت که می بینی در افواج آریست قاتل الله  
 انیون فکون و دیگر اسما رضا و رسول و الفاظ صفات ایشان همه توفیقی است که در پیش را در آن راه  
 گذر نیست از اتحاد و در آن بر مقرر باید بود و قصر بر مورد با پیکر و در کمال انجرات و نحو آن بعضی از الفاظ  
 تراشیده اند که کتاب و سنت مساعدت و معاضدت آن نمی کنند و باغ و حاجت مبر و حجت  
 شمشاد و خانه پرور را اگر کمتر است و دیگر حدیث حفظ چهل حدیث بجمع طرق خود ضعیف است بکوت  
 نمی آرد و آنکه ضعیف را در فضائل اعمال علی الاطلاق لائق اعتبار و استند اند چیز نیست  
 زیرا که احکام اسلام همه متساوی الاقدام است و بر چهل حصص هر است است مامور است بر سائیدن است  
 اگر چه یک حدیث باشد بلحاظ حق و لایة نص است درین باب و دیگر عبادت بطمع جنت و ثواب ترک  
 معصیت بخوف نار و عقاب صبیح است کتاب و سنت بران دلالت دارد بدین عون سراج و خوف و  
 طمع و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی و اگر نشود و یک  
 از اصحاب باطن مستفاد این خیال فتنه نیست لکن سخن در آنست که فنا و بقا مقصود بالذات نیست  
 آنچه مطلوب است همین است سلام با حکام ظاهرا سلام است و پس و دیگر حدیث الحسن و الحسین  
 سید الشبک اهل الجنة بر اطلاق خود دست بعد از استثنای انبیا و رسل و کبرایا مل و مندر در آن  
 دلالت نیست بر آنکه دیگر سید جنتیان نبود چه حدیث خبر است نه صبیح حصص و یک عشق زمان و  
 سبب ریشیان را و سید و رسول بسوی خدا و حسب او تعالی گردانیدن گرامی و نوعی از مرتبه پستی است



بابت این عشق از زن کافره آمده و قرآن کریم بکجایش پرداخته و توج آن در اسلام یک  
 از کلمات شیطان بر حیم است چه در کتاب عزیزام بغض بصراذ کید گوارد شده و عدم غض همین  
 نظر بازی و شاد بر پستی است و آن آنجا ذنراوست جزا و سعاد افراست من اتخذ الله هوما  
 و مخالفت این فعل با توله تعالی و الذین اصلوا الله جباله از اوضاع و احوال باشد و دیگر  
 حب الدنیا را س کل خطیئة و حقیقت قول جناب بجلی است گوینا حسن با حسن بصری مرفوعا  
 مرسل هم مروی شده اما مضمونش موافق احادیث دارد و این باب است مثل الدنیا صلوة  
 و صلوة ما فیها الا ذکر الله ای عالم او مستعمل و بخوان و شک نیست که تخم هر خطا و بیخ هر عیبا  
 و جفا همین در پستی این پستی است و دیوانگی و تنگی از بوی نومی خیزد به هر فتنه که می خیزد  
 از کوی تو بیخیز و دل لا الحکماء لغویت الدنیا و دیگر کفار مخاطب اند افرود اسلام و معا قبل اند  
 بر ترک آن و دال است بر آن توله تعالی ما سئلکم فی سفوق الی المذنب من المصلین الی و توله تعالی  
 و یل الشریکین الذین لا یقون الذکاة و بخوان و دیگر نفی توحید و صفات فی اجمل قول فلا سفور  
 مقفول و جهید و غیر ایشان است و اثبات اوجان و در جبهه فوق نهیب کلابیه و اشعریه و کرامیه ارض  
 و جهیه و صوفیه و فقها و مذاهب را بر میست الا انما الله تعالی و اشعریه در باب اسما و احکام مرجیه اند  
 در باب قدر جبریه و در صفات نفوس از جهه و ارند و اقوی مذاهب درین باب مذهب مخشین  
 اهل سنت است توحید ذات و اثبات صفات بروحی که کتاب و سنت بدان مطلق است بدون  
 تعطیل و تاویل و اسد علم و در نظر تحقیق هیچ فرق نیست در میان کسانی که تنزیه یا تنبلی یا لفظا تنزه  
 متکلم میکنند و در میان کسانی که آیه باطله از صف و نحاس و بخوان ساخته می پرستند خدا را بهتر از رسول خدا  
 که ساخته و تقدیس و تنزیس وی بهتر از خاتم پیغمبران که بیان ساخته قل الله فخر ذی همرفه  
 خویش هم بله یون و دیگر موداس لفظ آل و اهل بیت و ذوی القربی و عمرت و ذریت و احادیث  
 و کلام علماء و فقها و واحد است و مراد بدان کس است که منسوب باشد بسوی جناب رسالت در  
 نسبت ذاتیه و اهل علم خاص کرده اند آن را یک یک صدقه بروی حرام است از قرابت و صلح

و دیگر آن تمهیدش کرده اند و اول مفهوم لغوی است و ثانی اصطلاح شرعی و دیگر لفظ آل و اهل بیت  
 و از و اهل و ذریت و در بعضی صیغه صلوة و احادیث صحیحیه ذائق شده و هست ماسرست بتصلیه برایشان  
 و تارک آن غیر آتی است با سوره و ترک لفظ آل از سلف و کتب حدیث بنا بر دفع منکر و بود  
 آنست که نزد روایت حدیث و کتابت آن بزبان گفته باشند و دیگر صلوة جماعه و طاهره و  
 دیگر صلوات بقیعیت انبیاء و علیهم السلام ثابت است بلا خلاف و قوله صلوات الله علی آل  
 ابی اصفی و نحو آن دلالت دارد بر عموم و نزد بعضی مائل است و تأویز آنست که صحابه را بنویسند  
 و اهل علم را بر حجت و اهل حسان را بر تقدیس یا و کلمه همه جائز است چه مقصود دعاست از برابر  
 میت بر عبارت و لفظ که باشد و لکن ابقا فرق در نبی و غیر او شتر است و دیگر در دفتر تبار  
 بر رسول خدا صلوات واجب است فی الجمله غیر حصرو اقل چیز است که بدان اجزاء امتثال امر حاصل می شود  
 ایک بار است خصوصاً در نماز و فضائل صلوة و نماز است که بیشتر از پیش از این است تا آنکه بعد از اقامت  
 کتاب السید بیچ و طیفه بنکار در روزی رسد و بجا و جد و جاه و جد و واسعه مردم باین سعادت  
 و مراد اهل حدیث است که از الله تعالی سوال شود و دیگر راجع آنست که ملاوت قرآن کریم افضل  
 از کاست و بعد صلوة و سلام است بر آنحضرت صلوات الله و آل شریف او خصوصاً در موطنی که نفس را  
 وارد شده و تارک صلوة بر آل غیر آتی است بصلوة ماسوره و دیگر حدیث ثقلین که تسک کتاب  
 و قدرت آمده است مراد بدان صلوات و قدرت و علما از روایت اند که بر طریقه تأویز و بعد از خود پیش نماز است  
 دانند هر حال فاسق و مستعد و آخر حدیث مذکور فافظ و الکلیف تخلفونی فی بعضا اشرار است بکن  
 بحسن سلوک با این هر دو و بنزد فریت عالم اهل بیت بر غیر و سه و دیگر نسب اولاد با است و با  
 اگر چه مدخلت مادرین باب ثابت است مگر سینه فاطمه که نبی نبی اند صلوات و مگر دلان که فرشتگان  
 نه عام را و اول بنا بر مزید صحت سادات است و تانی بوجه کمال خست و نماز و اتصال شصت  
 بحضرت نبوت صلوات شرف نمایان دارد و منقطع نشود و در دنیا است لکن نفع آن مقصود است بر زمین  
 آل و کافر است و ازین انتساب دست به نمیدهد آن اگر حکم عند الله اتفاقاً نص عام است

درین باب و چگونگی در ایاد کفار و جزیره عرب گفته اند که اینها سه قسم اند یکی مشرکین عرب و جمعی بر تنه  
 که از ایشان جز اسلام یا سیف قبول نیست بلیل آید سیف دوم اهل کتاب اند و قتال با ایشان  
 تا آنجاست که جزیه دهند و ام باخراج ایشان از جزیره عرب و در لفظی از ارض عرب و در لفظی  
 از حجاز و اردوشده و شوم محوس و اهل صف اند و با ایشان همان سنت اهل کتاب استمال با یکدیگر  
 یعنی وجوب اجلا ساز جزیره عرب و آن عبارتست از آنچه بحر هند و شام و دجله و فرات محیط است  
 یا بامین عدن تا اطراف شام طولا و از حد ناریف حراق عرضا و اندر اسلام و دیگر عمل بر مذہب  
 که برخلاف حدیث ثابت است حرامست و ایجاب تقلید ایجاب بعثت علمای اسلام اجماع  
 کرده اند بر آنکه مطاع همین خدا و رسول است پس بر فرست طاعت از برای مخلوق معصیت خلق  
 و هر چه را نمیشود کرده اند از تقلید خویش و احادیث ایشان نصی درباره تقلید خود یا تقلید غیر خود کرده  
 و هر که دعوی کند که نص کرده اند بفضل نماید بدان و در کتاب و سنت حرفی و احادیثی که دلیل بر اینست  
 تقلید دارند و بلکه دلیل قاطع است برخلاف آن و ذکر آن و حدیث ناطق اند بزم آن است که  
 دیده تحقیق ده هر یک مقلد را چه عینک تا کی هر سو بچشم دیگران بیند و هر چه کند و ایشان دارالاسلام  
 بود وقتی که سلطنت اسلامیان قیام داشتند و بعد از آنکه بدست غیر اسلام وقت تصرف ایشان فراموش  
 علمای اختلاف کردند و در آنکه دارالاسلام است یا در حرب مذہب حنفیه آنست که دارالاسلام است و  
 مذہب معتقدین آنست که در حرب است و مسئل از حاکم است و اگر در حرب است پس هجرت  
 از آن بسوی دارالاسلام واجب باشد لکن این کجا و اقامت جهاد و نفس در حرب محتاج است  
 بسوی دلیل بین و دلیل نیست و چگونگی موافقت رعایای اسلام با کفار و مراسم و اعیاد ایشان و  
 چنان موجب سبکی بودن ایشان با آنان است و من یقولهم منکر فانه منہم و من تشبه بقوم  
 فهو منهم و هر کس از دل بیزار است و عقدا غفلت این امور ندارد باقی است بر اسلام لکن فاسق و  
 ترکیب کبیره است و هر که از دل دوستدار و راضی است حکم وی ظاهر است و چگونگی کفار فاسق و  
 خاص و ترکیب کبیره است و آئین وقتی است که مع او از برای ذات وی بدون ملاحظه کف کان

دروے باشد و اگر بنا بر صفت کفرست خود کفرست و حدیث شریف از مع مومن فاسق نے  
 آمد تا جمع طاغوت و اہل آن چہ رسد و بیکر ہجرت از دار حرب بسوی دار اسلام بشرط آن  
 چنانکہ واجبست چنان عکس آن بمنوع آمد و شد و رانجا از براسے تجارت بصورت امان  
 جائز و در صورت عدم امان ہنسی عنہ و توطنین ہیچ حال رد نیست بلکہ در ان اندیشہ ذہلبا یکتا  
 و اند علم و بیکر تارک ہجرت بعد از وجوب با وجود عدم غدر و مانع آثمست و عاجز و مکرم و معذور و راند  
 ان شاعر و قلمے و بیکر قیام ببلک اسلام اگرچہ حکام انجا فاسق و ظالم باشند اولیست از  
 قیام ببلک کفار ہر چند در ان امن و امان باشد و انچہ معتبرست در اثنا ہجرت وجود امنست  
 اعتنا لہا حکام اسلام و از لیس فلیس و بیکر اگر در جواز مسلمان حاضر شود و یکے رعوی اسلامست  
 و دیگر رعوی کفر تقدیم نماز بر رعوی اسلام باید کرد گو آن دیگر نقیہ باشند و این سفیہ بدلیل آنکہ دوسے  
 بعلم خود منتفع نشدہ و این با وجود جبل کار مستلزم نہ نمودہ و بیکر یکے از دو خصم حکم شریعت را خواہد  
 دان و دیگر حکم کفری خواہد اگر این خوشن بنا بر کراہت و استحقاق شرعست کافرست و نہ فاسق  
 و تہیب التعزیر بدیل و نہ ان ینتھلکوا الی الطاغوت و نہ اصر و ان یکفر ولیہ و بیکر بصرافہ بر روت  
 در معرفی صحیح نیامدہ بلکہ در اثنا سے از آن صاحبہ وارد شدہ و لاجتہ فیہ بلکہ انچہ ظاہری شود نیست کہ  
 بیک دست بود و حرکت عقیف و بطش کیر کرام و زعامہ می کنند نزدیکست کہ ہجرت باشد و بیکر  
 سہائی کہ خالی از منکرات باشند حرامست و نہ مکروہ بلکہ جائز و بر اصل اباحتست و باخبار و آثار  
 صحیحہ ثابت و با فراسیر حرامست اما احتراز اولیست زیرا کہ تو عیش بند رہتہ بودہ و اشتغال بملکات  
 غالب نفوس المارہ داعیست بسوی سہل و ضلالت و فتنہ و تمائم باقیل سہلانی کہ نیردان پستی کنند  
 بر آواز و ولایتستی کنند و بیکر عبدالوہاب نجدی عالمی بود از علمائے مجاز مذہب حنبلیہ داشت  
 ایجا و کرام مذہب جدید نکوہ و مؤلفاتش در توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید و توحید  
 می کنند بسوی او این نسبت برستست متعود امید و رعیت بہیمیت و سہی بر اہل بد و اطراف ملکات  
 احمرین شریعتین غزو کردہ بود و لکن این تہکامہ در شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس و شمس

از عین و اشراق چنانچه رسیده و گمان جمعی از اهل بدعت که محدثین این روزگار در تفسیر و تطبیق  
 بر جاوه استند کذب حدیث است چه بر هیچ یکی از افراد است اسلام جز طاعت خدا و رسول  
 اتباع احدی از علماء قول قدیما و حدیثا در اجتهاد و قیاس نیست واجب نیست تا به عبد الوهاب  
 مسکین بن یحیی رسید و دیگر حیطه عمل بحدیث نیست بلکه بر موت برودت است و چون عود  
 کند با اسلام ثواب علمای سابق او بی وای و عالم گردد و گناه و رذیلت نمیشود الا سلام موجب صافیه  
 و دیگر اجرای قصاص را در اسلام شرط نیست و در هر مرتبه هم جائز است و ریاستهای اسلامی  
 واقعه و فتنه و جبران در اسلام است اگر چه طبع حکام غیر اسلام نبوده باشد بنا بر تحقیق که در مجالس  
 و در تجمعات کرده و علم و دیگر اساسی ایام و مشهور در جاهلیت دیگر بود در اسلام همین است که امر  
 مستعمل است یعنی یوم الاحد تا آخر و محرم تا آخر و تاریخ هر قوم و ملت دیگر است بعضی از مبوط آدم  
 علیه السلام گیرند بعضی از طوفان و بعضی از زبان ابراهیم یا موسی علیه السلام و در اسلام تاریخ از حضرت  
 رسول خداست صلوات بر آستان آن از عرفان و روق شده و نگنجان حساب با قیام کنند و اسلام  
 با جهانب و خصوصیت جنت است و در صورت نادر و دیگر قیام لبالی و صنان با حدیث صحیح ثابت نمیشود  
 لکن تجدید است که باز یاده نموده و خود شایع بر یازده کتت میفرموده پیش یادت ناجائز  
 نیست بلکه چند انکه فضل بیشتر ثواب اکثر اکتایع سنت مبارک دارد و دیگر سلسله تخصیص کرده اند بر  
 تحریم تعلیم علم منطق و فلسفه و احکام در آن مخالف نبوده و الله اراده و اهل حدیث و عاقبت بودند  
 ازین علم لکن پسینان چندان توکل کردند که این وسائل را حکم مقاصد دادند و خطای غریب  
 و عجیب علوم دینی را داده و موجب غریب اسلام و ضعف عقیده و عمل گشته و کلا حلالی و لا  
 قوی الا بالله علوم کتاب و سنت چنانکه استخوان پوسیده هزار ساله یونان را چون سگ بکنند  
 و فریغ عالم فروزنون شرعیه را ترک داده و در تاریکی ضلالت و بدعت افتاد و لکن بکفهم ان الله  
 علیهم الکتاب این جرات از کس آمده که دشمنان و محبت و نبایع بصیرت او را پشیده اللهم غفر  
 و دیگر هر سبیل در نماز و ترک جهنم و ایمان هر دو ثابت شده و افضل قوت است نزد وجود نازل خوا

و زمان صبح باشد یا در بچگی یا در مسن و وقت مصلحت کار در وقت نماز و در هر یک از  
 این احوال است و افضل طول صلوة و مناسب الباض اوست و گیت و کیفیت مفرد او در جماعت  
 موافق حال مومنین و مذابست بر وضو افضل است از ترك آن همچنین قصر افضل است از  
 باس و استجمع و خالت سیر و قیام بعض شب افضل است از قیام تمام شب مگر اگر ایام ایام رمضان  
 و افضل صیام صوم را دوست و وصال و سرز آن علی الاتصال نمی غنه و از خصائص نبوت است  
 اما احادیث من و اگر آن تشغله با علی الشرب و تلبیها عن الزا و وادعت برایشن و کل  
 شش از فضیلت در چیزی نیست بلکه جریمه میسر از غیب است قلی من حرم زینة الله التي اخرج  
 لعباده والطیبات من الرزق و سبک نیت ایند عوها ما کتبتاها علیهم و ما انا  
 من المتکلفین و این تکلف عام تر است از احوال و تخشین آری بذا و ذی تکلفی و بی ساسه  
 در جانه و تان از طاعات ایمان باشد و افضل در سفر بحالت سیر ترک سنن و اواب است بر کعبه  
 صبح و در در حالت نزول ترک حج و فعل و اواب حسن باشد و فطر و فخر خصت است و صوم  
 بشرط توانایی جائز و افضل از برای جنب نوم بر وضو است گوی و وضو هم را باش و تا تواند در مسجد  
 بحالت جنابت نوم نماند اگر چه با وضو باشد و درست است تیمم نزد عدم ما یا تقدیر استعمال همچنین  
 نفوذ و ضرر از شدت بردن و آن و خلیفه وضو است و رجلا احوال و افضل در اغلام بلال رمضان  
 اکمال عدت شعبان است و قدم یوم شک عصبان ابوالقاسم باشد صلوات بر چه موافقت کرده است  
 بران رسول خدا صلوات بر چه احوال است را موافقت بران هر دو همه حال سنت است بحسب اختلاف  
 اشخاص احوال و زمان و مکان و خلطت با مردم و محل باید اسے آنها افضل است از اعتبار عیلت  
 و فرار از رخصت و گاهی فضیلت یکدیگر بر دیگرے باعتبار وقت و دن و وقت باشد چنانکه درین هنگام  
 آفت فراجم و ترک سبب مع اجماع یا سبب با تفرقه علی المطلاق در سائر اوقات نیست بلکه سبب  
 اختلاف اسباب و احوال باشد و دیگر استوار چون بر عرش و نزول و در شب بسوی آسمان و یا  
 و نحو آن از دیگر صفات علیا حقیقت است مجاز نیست و تشبیه ظاهر نمی است بکلیه و اما ایلیس کتله شی

و تاویل در آن و صرف آن از ظاهر فرع مکنیب تو طیل باشد و حق آنست که جمله کمالات کائنات  
نظم کمالات و نفوت جلال و جمال صاحب عرش عظیم است و حقائق و دقائق آن خاص حضرت  
الوہیت ما را جز نام برود دیگر نیست **س** عقل در اثبات وحدت خیر می گردد چرا که آنچه جز  
هستیست هیچ و آنچه جز حق باطل است و دیگر حمد و صلایان و سوال مقبولین و توبه و استغفار  
و سید استغفار و دعا به ثابت است و انکاش انکار منصوص نفوت تلبس بدان حرمان است  
از مراتب کمال ایمان و تمام احسان و دیگر رفع سببه و تشدید ثبات است بهشت پیچ و از  
اوضاع اصالی انسان فزوده صورت باز و عقود اعداد وضع کرده اند و لکن آنچه در رفع سبب است  
حق پیچاه و شش است و جز آن نیز آمده و این اشارت نزد تولی الا اعداد از شما دمی با دیگر  
مدرک رکوع با امام مدرک رکعت نیست و هر که قائل و جوب قنارت فاتحه خلف امام است قائل است  
آن و بود اکتی گو بهر مخالف آن باشند و بسمله آیت است از فاتحه و از دیگر سور سوره بآ  
و دیگر خواندن فاتحه در پس امام در هر رکعت فرض است بنص صحیح حکم غیر متشابه غیر منسوخ  
و نیست بنابر کسی را که آنرا خوانده و استماع و الصوات و غیره است زیرا که این کریمه در بار  
باخصوص نیاید و حدیث مخصوص است اگر عامش گیرند و احادیث و جوب قنارتش بعد از آن رسید  
آری سواست فاتحه چیز دیگر خواند که از آن منع صحیح آمده و او را منع مقتدست از خواندن فاتحه  
در پس امام همه و استیست و نیست دانی با ثبات مقصود و فالیش از محل نزاع چندی افتاده و بهر  
جواب شانی و کافی گفته اند حتی لم یبق دلیل لمن خالف ذلك الا الجحی علی التقلید  
اولا لتعصب الغیر السدید و دیگر اختلاف کرده اند و چندی که بهبوط آدم از آنجا شده و از جبه  
آن جنت در ارض بود پس از کانی که بیکانی و بران افتاد و نزد دیگران همان جنت است  
که اسلامیان روز آخرت در آنجا در آیند و او را هر دو فریق بسیارست اما برائی صحیح صحیح که تلج  
صدا کنند و عطش اضطرار برود میان نیست پس اولی توقف است از خوش را مثال این  
مسائل و اسد علم و دیگر بهبوط آدم از جنت اول در سرزمین هند بود و از اینجا اولاد و ذریه است او

با قایل دیگر شتافته متوطن گردید و بعضی اخبار روایت آن را در فضائل هند وارد شده و نقلیه هندی جزو ذرائع  
 گشته و لکن این روایات خالی از شد و ذو غرائب بکار نکات نیست **س** گزشت از پشت نزن  
 بوستان هند به آدم زناز و نعمت جنت چنان گذشت و دیگر استناده از مردم و تروی و غرق و  
 حرق و فقر با حدیث صحیح ثابت شده اگر چه در بعضی آنها اجر شهادت نیز ثابت است این مصاب  
 این پنجی سر را غرض نخواهد و اگر به خواسته با وجود استعاذه و قرار از مواقع آن ابتلاء رود و در اجز  
 موجود و تکلیف و ثوب مقرر است و دیگر صلاوة ظهر را در فارسی نماز پیشین و عصر را نماز دیگر و مغرب را  
 نماز شام و عشاء را نماز خفتن صبح را نماز بامداد گویند و هر یک را ازین نماز با اول و وسط و آخر  
 و شتاخت او قائلش از شایع بر وجهی آمده که در دریافت آن بروی و قروی جسمی وزن پیر  
 و بر نامه یکسانند و حدیث اقدام در ضعیف و شتاخت ضعیف است و افضل او اے دوست برینقت  
 در اول وقت ان الصلوة کانت علی المؤمنین کما یا صوفوتا و دیگر وجود کواکب ثابت و سیاه  
 محقق است کتب و سنت در آسمان دنیا و آنچه بل هیئت برین هر دو حمل افند و ده اند  
 عقل در اثباتش کافی نیست پس اقتضای بر مورو طریق سلامت باشد و در کتاب و سنت ذکر  
 شمس و بروج او و ذکر قمر و منازل وی و ذکر نجوم و کواکب و قوس و جسد و برق و جران آمده و  
 سیوطی در تفسیر سنن جمع آن پر و خسته و فیه الطب و الیابیس و دیگر ثبت سلمان حرام است  
 در هر حال و بر هر حال و مواضع استثنای مجروح است با و لا کتاب و سنت و ضرورات را مخارج نشان  
 داده اند فاسر نفع الا شکال و دیگر سبب شفعه شرک و خطا است نه مجرم سالگی جدا گانه و حیثیت  
 مفارض میان احادیث باب مکرر و کسیکه عارف نیست بحقیقت استدلال و توانا نیست بر مدارک  
 شرعی پس در هر چه شرکت مانده و دوست خانه باشد یا چمن شفعه در آن ثابت است با حکامها  
 و تبرقیست پذیرفته و طریش مصر و شتافته و حد و دش می و در دیده در آن شفعه را سائست  
 و دیگر نفع قبول حرام است علی الاطلاق و امر تنویر آن بصحت رسیده و قهر نبوی را که یک شجر بلند کردند  
 و دیدید فعل صحابه است نه قول نبوت و بنا کردن بر گور را فرود رفتن چرخان بروی گچ و گل نمودن



آن و انداختن جاس بر آن و پوشتن بر آن و نشستن بالای آن خواه از براسه برآید باشد یا  
 بجز آن و پاهال نمودن قبر و گرداگشتن و نزد و دسے نذر و دنیا نمودن و آوردن و جانوران را بر نام  
 اصحاب قدوس نمودن و از براسه زیارت اموات سفر نمودن و پاهال بستن و نهار بر آن عرض  
 گرفتن و عیدگاه ساختن و امثال این امور بر ظلمت بر ظلمت مستند و بعضی ازین چیزها بسبب کفر  
 و لغت و شرک و بدعت و فسق و فجور میرساند و دیگر بنا بر تخریب و جبر ثابت شده یک رکعت و  
 پنج رکعت و هفت رکعت و نه رکعت و دوازده رکعت ضعیف یا غیر ثابت است و اگر ثابت شود  
 بیک تشبه با فضل آمده و در آخر شب افضل است و حاجتمند را در اول شب جائز و درین یک رکعت  
 تقدیر با اول و آخر شب نیامده پس بر اطلاق خود باشد و دیگر در اختلاف در میان اصحاب و امامین  
 در مسائل فروع وین عدم تعددین کتب سنت و تفقه حدیث است بر سبب محاسب معلوم خود کاری کرد  
 و بعضی بر صحبت نبوت بیشتر میسر شد و بعضی را کمتر نزد عدم دلیل برآمد کار با جهاد بود و لکن  
 بعد از آنکه من در آن شد و صحیح از ضعیف متنازع گردید باقی اختلاف یعنی چه غایت مافی الباب آنکه  
 در مشتهیات استبراکند و حلال بین را بگیرد و حرام بین را ترک و در این طریق بسیار است بس  
 نزدیکتر است سکوئش نماید و از جدل و خلاف همچو تیرا ز کمان بدر رود و کلا و الون مختلفین  
 الاصل در حرم باشد پس ناچار از وقوع در اختلاف مروج است و واقع در آن غیر از آن و دیگر  
 سبب اختلاف فقهای متباین اهتمام و رای است و تجدد سافت قرآنی و عدم لحاظ با حدیث مصطفی  
 بنا بر عدم تعددین و دواوین سنت و اختیار از اخبار منزل و موقوف و مرفوع و منقطع و ضعیف و قوی  
 و منکر بلکه موضوع و مختلف و جز آنکه محاسب میسر و عدم تنبه و لکن بعد از تنذیب و تنقید سنن حاجت  
 باین مکر و فن باقی نیست قیمت تلف بی شبهه نیک خواهد بود اما تعصب خلف معروف را بشک و منکر  
 را معروف گردانیده است و سنت را بدعت و بدعت را سنت و انموده فانا لله وانا الیه راجعون  
 و دیگر سبب اختلاف در میان اهل حدیث و اهل راست کثرت روایات و قلت اوست و از نزد  
 از طبقه محدثین کشش و کوشش بسیار در جمع کردن و طرق نموده و جمعی دیگر از علما سنی را جهت داشت

فرموده تا آنکه آخر تقلید مردسته اگر شدگان اقتضای نموده اند و بعد از قدرت شهود و باطن  
 زلزله و قتل بسیار و رعد و برق بسیار در دانشندان خرابه و فساد خلالت و جدل  
 اما جایگزین رسیده است رسیدگی که زوال آن جز بظهور ممدی و نزول عیسی علیهما السلام  
 منتظر نیست **س** خوشنودی تست مطلب ما به یارب رحی بسیار بسیار و دیگر انتساب  
 بسوی نقی از ادب بر چهی که خروج را از ان ندیده که و منوع داند بدست ضلالت است  
 در سلف احدی این نسبت و تقلید را نمی شناسخت و مردم مانند اولی و ثانی و اجتناب از تقلید  
 نه سبب واحد بعینه نبود همین و گویند مردم بودند علما و عاقله عامه در مسائل غیر خرافات و  
 و غسل و احکام نماز و روزه و جز آن از آباء و علمین بلا دخودی آموختند و در واقع نادیده  
 بلا تعین مفتی استقامی نمودند و بجای آوردند و در علمای جمعی بود و محض در ترویج کتاب سنت  
 و تنصیل ز برای افتاد با دلائل هر دو و گوییم در امور توقف فیه با جتادی پرداخت  
 لکن بابت ترک آن نزد میسر و وجود دلیل می کرد و آن محمود بر تقلید می فرمود و بعد از  
 و در سال هجرت ما به سبب عیان مجتهدین نمایان شد اما اعتماد بر مذاهب بنده سیر بعینه  
 کمتر بود و مجتهد گاهی مستقل بود و گاهی فی المذهب در صدد چهارم راه و رسم تقلید فی الجمله  
 شیع و گرفت امانت باین جهود و لذا که امروز است این همه التزام و التیام نزد و ال دولت اسلام  
 اختلاف و دار السلام صورت گرفته و کان احوال و فدا ما احق و لا و باین گذر مردم پیش مال  
 شتافتند و چیز را به نود و یانت ایشان پیدا آمد و روز افزون شد مثل جدل و خلالت  
 در شقه و کلام در عقیده و همه بر غیر اساس است و سایر و سنو اس و دیگر شرک و الوهیت و در عبادت  
 و در ربوبیت و شرک در نیت و ارادت و تعطیل و تشبیل و در علم و اسم و عبادت بلا استعانت  
 و بالعکس و توحید و الوهیت و ربوبیت و عبادت ثابت است با در کتاب و سنت و چنانکه توحید  
 را اس مجاد طاعت است چنان شرک و سحر و سیما توحید کفر و نوب شود انشا و الله تعالی  
 و شرک محبط حله حسانت گردد و بلا ارباب کتب و رسائل توحید می بخیر بنفید و بخوان کشیل بیان

این مسائل و احکام است و دیگر آنجا اندازد و مقتضای بعضی عباد از اهل قبور و جز ایشان از احباب  
 بدستین علم غیب و استناد و استغانت نمودن ایشان در آنچه خاصه بر دو گاه است شرکت  
 یا کفر جز خدا احدی مبدء و مبدء و مستعان کنند به و هیچ زمان و مکان نیست که غیر حق هر چه  
 دولت را بر بوی و به راه تو همان نخواهد بود و دیگر اخبار و آثار در بیان عرش و کرسی مبین  
 عرش و سمار سابعه و لوح و قلم و سموات سبع و ارضین سبع و ایل و نهار و ساعات و نجوم و مهرها  
 و آب و باد و سحاب و سطوح و صحن و مجره و زلزله و جبال و بحار و انهار و بحر نیل و فرات و  
 جیحون و یخون آمده و بعضی قوی و بعضی ضعیف و بعضی شاد و بعضی غمناک است پس آنچه در متون  
 صحیح آمده در خود قبول است همچو اثبات هفت زمین و مانند آن و آنچه در غیر است لائق و قوت  
 بنا بر عدم دلیل و هر چه بیزن بقول فلاسف است یا ما خود از اسرار بکلمات غیر حری است بقبول بعضی  
 از ان بیانات اصلی و هشتم باشد اما ما مونییم تصدیق و تکذیب آن و اقتضای بر آورد و عدم  
 تفوه به او را آن طریق مامون است و دیگر رنگ کردن موی سر و رنگین بچکان و سارالوان  
 جز سوادند و ببلک یا مور به است و سوادنی عده است احادیث صحیح درین باب وارد شده و در آن  
 تنظیف شعر است از شیشه آفینته بران و مخالفت اهل کتاب است و غضاب دست و پای در رنگ  
 زمان حرام است بر مردان و روایات وارده در باب خلش همه و ای است و دیگر خلعت ز و حریر  
 از برای زنان است پس مردان را استعمال و تخلی بدست حرام باشد و بیم و العیوب  
 یکف شتم آری اکل و شرب در آوند بیم مردان را هم منعی عنه است و لکن حرمت سارا استعمالش  
 محتاج دلیل باشد و دلیل نیست و قیاس بر خود و نوش قیاس مع الفارق است و دیگر مردان را همه  
 الوان جائز است جز معصوم و نون فرق میان نموده و خام و حله نبوی سرخ مخض بود و موطوط و بعضی  
 صغیر نموده و زنان را خصیت است در همه رنگها چه سیاه چه جز آن و لباس جناب سالک تمیز علی  
 و از او بود و در سر او بی اتوان داده و از اسبالت نمی نموده و بر جرتوب بطریق ناز و نمست و عید نموده  
 حذو حلال است و حریر حرام و راجع در مشوب بغیر عدم استعمال است و دیگر حجاب و جنب و ازواج طهارت

و در حق زمان است سبب است و غضب بصیر و از زن و زن از مردان و سبب است و از ارباب نیست از برای  
غیر قبول نمی آمده و بر نیست حلیه و کل و غضاب و نحو آن است که اجنبی را دیدن آن را نیست  
و چنین دیدن در اعراف و ساق و عضد و حق و پس و صدر و انون که ابدار اینها جایز نبود و دیگر ختم صحیح  
از برای تنقید مریض و دفع دیگر نواز دل و ملا و تش بطریق وظیفه رواست و جوی از برای سبب است آن  
معلوم نیست چه این ختم و قرابت و حکم و عاست و نیست صحیح به جا و آورنده و معروف از و عاقل و م از دفع  
و دور است و موقوف بدان صاحب استیجاب و وفا و آمل علم و ذکر تحریر کرده اند و نشود دفع این ختم را در  
دفع دیگر مانند طمان و دفع حوادث از انان و اندر اعلی و دیگر بدعت و در لغت اختراع شده بر غیر مثال  
و در شرح آنچه امر شریع بیان دارد گذشته و دلالت و نه اشاره و نه قول و نه فعل و هر بدعت ضلالت است  
و هر ضلالت در نار و تقبیرش بسوی حسنه و سببه بلا دلیل است و ایجاب قسطنش ایجاب بدعت و اندر علم  
و دیگر تارک صله و عماد بهی که وقت نماز بر رفته و وی نشسته ماند و بلا عذر بگذارد آن بدعت  
که فرست برسان نبوده و تاویل احادیث صحیح و آورده درین باب پسند و اولوالباب نیست و حدیث  
آمده بین الرجل و بین الكفة الصلوة رواه ابی حاتم و ابی یوسف و ابن ولیل صحیح و نقص صحیح است  
بر آنکه ترک نماز از موجبات کفر است و دیگر وقت نماز قوت شده همانست که یادش آمد و این آداب  
در قضا اگر بنیان یا بنوم نگزارده است و اقتضا سه مقام است که عامر از قضا بود و لکن مگر علم  
قد بن الله احسن ان یقضی ایوم خود شال این صورت میتواند شد اگر چه دلیل خاص صحیح درین  
موجوب نیست و دیگر بر وجوب ترتیب و قضا و فوائست و دلیل صحیح نیامده و حجر و فعل دلالت نمی کنند  
بر آن که ایوم صلی ایام و ایام فی اصلی استدلال کنند و لکن این استدلال خالص نیست از  
شوب اغراض و معارضه و قضا و آن در جماعت سبب می نماید و دیگر زنان را اگر از آن نماز بر مسجد  
خصه است و لکن خانه را ایام ایشان بهتر است از برای ایشان و منع ایشان از مسجد می رسد  
این قدر پسند است که خوشبختی با بیده و در شوب بیایند و فرق نمودن در زن جوان و پیر  
بی دلیل است و در خصوص حضور ایشان در صلی و لیها آمده مگر آنکه اندیشه که دم مفیده یا فنی باشد

کز فی حضرت مقدم است جلب نفع و دیگر صدقه و زکوة حرام است بر بنی ایشان و از  
 بعض ایشان بر بعض نیز نارواست و حدیث دارد بر باره صدقه بعض ایشان بر بعض غیر  
 ثابت است و بنی ایشان عبارت اند از آل علی و عقیل و جعفر و عباس و حارث و نیز بعض صدقه تطوع  
 جائز است نه فرض و لکن احادیث و آله بر تحریم عام است و احتیاط در هر حال اولی است و دیگر  
 وقف در راه خدا منجمله قرباتی است که انقض آن بعد از فعل رو نیست نه واقف را و نه غیر او و بعض  
 اموالیکه در مسجد یا مشهد نهاده اند و احدی بدان سودمند نگردد و در مصالح مسلمین جائز است و  
 ازین وادی است آنچه در کعبه مکره یا سببی نبوی یا بر قبر شریف و سه صلوات نهاده اند تا با وقافه باشد  
 و دیگر چه رسد و دیگر در هیچ حدیثی مرفوع صحیح صحیح با علت امر مفسر از برای زیارت قبور نیامده و مجوز  
 حجت بر زیارت افاده انشاء سفر نمی کند و اخبار آورده درین باب هم ضعیف مذکور یا مجهول است  
 و سفر زیارت شامل جمله قبور است خواه قبر نبی باشد یا غیر او و فعل است محبت نیست و نه قول  
 احدی جز شایع و دیگر تشبیه مساجد غیر جائز است و بیان امر نیامده بلکه ابن عباس از حضرت  
 آن مجوز حضرت اهل کتاب منع نموده و مراد تشبیه رفع بنا و تطویل اوست و در حضرت یعنی زیارت  
 پس تشبیهش داخل برعت بود و برعت خلالت است و دیگر ثواب قرب و صدقات همدا  
 از احیاء با موت میرسد و لکن اقتضا بر صدور آورده حسب است و ادنی بست ثابت و زیارت بر  
 غیر ضروری است و صدقه از طرف ولد و غیر ولد و نانا و ناز و ولد و حبیام از و سه و از غیر ولد و عاز  
 و ولد از غیر او در احادیث وارد شده و دیگر زیارت قبور مردان را سزاوارست اما بدون تشبیه  
 و زنان را منع و زیارت دعاسه مانور خوانند و جائز است زیارت قبر قریب غیر مد رک السلام  
 بطریق سبک ارحام اما استغفار از برای وی نارواست و غنی که بر زواریات قبور آمده مراد بر آن  
 کثرت زیارت اندوزن اگر جمع و فروع و بی ثوابی و کار غیر مروت نکند امید است که باز و نشود  
 و احد اعلم و دیگر از کتب معتبره است در وچیزیکه کتاب غریب دیگر نیست صحیح و این هر دو دلالت  
 دارند برین دعوسه و دلیل بودن اجماع و قیاس بر دلیل از قرآن و حدیث ثابت نمیشود و حقی

این هر دو آن هر دوی این باب شایع است و چه در فقها اتفاق کرده اند بر تزیین اوله قول می  
 ایشان که دلیل شرع چهارست مجروح است، باده سلطه و محاب مستخرج نیز که در اصول هست  
 مذکور است و دیگر صد و یک بار از انبیا بعد از نبوت منتفع است و قبل آن نزد جمیع غیر متنت  
 و صد و رصفا در مختلف نیست اکثر بخوار رفته اند و شک نیست که نصی قاطع درین باب  
 و شرع نفیاً و اثباتاً موجود نیست و لکن ظواهر ادله قاضی است بوقوع لایست از تزیین آن فی الحال  
 یا قبل از وفات و دیگر اجماع اکثر ثابت شود و واقع گردانی لهم ذلک پس معتبر در آن اجماع  
 اهل آن فن است نه اجماع دیگران یعنی در مسائل فقه قول فقها و در اصول قول اصولیان  
 و در احکام حدیث قول محدثان و در نحو قول نحاة و قسریه و کاتب و عدم عبرت برین فن  
 سبب جدل و خلافت جمعی از اهل علم گردیده و باین برگذر از در یافت حساب از غلط و حق از اهل  
 و سنت از بدعت و راجع از مجموع محرم افتاده اند و قیاس را انواع است و تفسیر از آن همان قیاس  
 جلی است پس بس و قیاس حجت است در امور دنیوی و استحسان نوعی از بدعت باشد و دیگر  
 قول فعل صحابه که آنرا اثر یا حدیث موقوف نامند در شرعیات حجت نیست خصوصاً نزد مصنفان  
 با و در قرآن و تفاوت با حدیث رسول الله صیحیحان و تفسیر که آنرا حجت گفته حتی تفسیر بران نیاید  
 و معلوم است که حدیثی جز نبی معصوم و طایع نیست آری این قول فعل شایع و متابع شرع است  
 می تواند شد و دیگر صد و رافع ثابت است بسند صحیح و منع از آن ناجایز و نهیب مالک و درین  
 باب ارجحند اهل سنت نظر بدلیل و این طریق نزدیکتر است بقوی و طهارت و حائز است  
 از وقوع در حقی و دیگر روایت نبی صلی الله علیه و آله و سلم درینا من در بعض حجت است و نزد بعض حجت نیست و  
 شنائی راجع است و کریمه اکمال دین و انعام نیست و جز آن دلیل است بر آن و هر چند ناظم و بط  
 باشد اما بروی و بر غیر و حجت بقول فعل مرئی در نو منتض نیست و چه قلام آنستیم  
 مهذا اقباب گویم نه ششم نه شیب پرتم که حدیث خواب گویم نه آری بجا است که چون بعضی از مردم  
 مسرت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را به خواب دیدند که بزرگوار آن نمودند که فرحت

بر عین این چیز آن خواب اجل غلط است یا عدم نقیض نموده و دیگر چند کتب است که در این باب  
در استحصالی حکم شرعی نموده و لابد است که محال باشد و او را مکلف اقتدار بر استخراج احکام از این حدیث محال بود  
و این را چند شرط است یکی علم بنصوص کتاب و سنت در آنچه تعلق دارد با حکام نه معرفت جمیع  
آن و تعیین عدد آیات و احادیث مجموع است انحصارش در پنج عدد و زیاده و کم چیزی نیست  
مقدار کفایت بلند است چنین در سنت تحدید پیدا نموده حدیث قول عجیب است در صحیح همان  
مقدار کفایت باشد و دوم آنکه عارف بود بمسائل مختلف فیها تا برخلاف اجماع نوزک که محال  
بمحیت اوست فتوی نه بدو علم است بلغت عرب تا و تفسیر کتاب و فقه حدیث بی راهه  
نمود و حفظ آن از نظر قلب شرط نیست ممکن بر استخراجش از مولفاته آمده و مواضع آن کافی است  
چهارم علم است باصول حدیث و فقه بر آن را مثل الهی احاطه و چند آنکه باجماع در آن طولی نیست  
کار آسانی که باید پیچید آنکه عارف بود بنا بر نسخ و منسخ این هر دو اصل اصیل و آیین بقاییت است  
چشمه حفظ پنج آیه و حدیث بلکه اثر از آن چنین ان دشوار نیست اگر نوزک زبان ندارد با  
در اباطه می تواند ضبط کرد و توسیع دانش از این باب که صنیع فقها را می ست چیز نیست و  
قدور و ریزین مراتب خمس موجب نزول از مرتبه اجتهاد است و بیان انواع اجتهاد و قیاس را  
جای دیگر است غیر این مختصر و دیگر تقلید در سنت انداختن قلاوه است در گردن غیر جمیع تقلید  
هی انما قد ختم و در اصطلاح قوم عمل نمودن است بقول کسی بغیر محنت پس عمل به سنت  
خارج است از این تعریف زیرا که از وادی قبول روایت است نه قبول براسه و عمل لفظ اعطاء است  
اقتدار و آئینه و اتباع و اختصاص و تنسک و نحو آن بر تقلید دلیل سفاکت استدل است چه  
بودن این الفاظ بجهت تقلید تحقیق نموده است و تحقیق شده عیب بلکه مجاز اصطلاح  
نیز نیست **س** سائر است مشرق و سائر است مغرب است و شش دان بدن مشرق و  
مغرب و دیگر اینها تقلید و مسائل شرعی غیر از بعضی جائز و نه و بعضی دیگر مند و سب و  
نزد و نه و اجاب و نزد و نه و این مکرره یا حرام است و قول ثانی راجع است و کتاب

بران دلالت و نحو دارد و التزام نهی به خاص بحدت است بلاشک و شبهه و ایجابش ایجاب  
 بحدت و انما را بر مقتضای نهی کرده اند از تقلید خود و تقلید دیگران هر که باشد و هر کجا که باشد  
 و قضا غیر محتمل در احکام دین ممنوع است بنص القضاة ثلاثة و جزآن و مجتدان در مذمت نیست  
 از عمری در از منقرض گشته اند و در شافعی و حنابل بسیار گذشته و آمده حدیث مثل اصحاب  
 صحیح است و جز ایشان بالغ بودند بر سلب اجماع و بچنین مجع کثیر و بجه غفیر از خدم چشم منت  
 مطهر در قطبین و خوان و هنوز اثره از آن و بعضی افراد باقی است و لا یجلی زمان عن  
 قال فی الحج لعماد و تصر اجتهاد و بطلان بر جای کس از افاضل است تخریج است و است  
 آن ابر حمت در نشان است بدی و یخاند با نام و نشان است و یکم جمعی گفته که اصل در  
 است یا ابا حمت است و نزد بعضی منع و نزد بعضی وقف و اول حق است و اول کتاب نیست  
 بران دلالت دارد و اگر آنکه خصی آن به و بر این منع و وقف را جوا بهای شایسته و بایسته گفته اند  
 که در میل خود مذکور است و یکم معنی تعادل اید تساوی هر دو است در قوت و ضعف و بی تفاوتی  
 مخالفت است در مفهوم هر دو و معنی ترجیح فضل یکی بر دیگری است و مقصود بدان ایشان حق  
 و طرح باطل است و اختیار قوی و ترک ضعیف و تعارض در کتاب و سنت و ظاهر باشد نه در  
 افضل لا فو آن ظاهر را علمای حدیث مدافع نموده اند و توفیق و تطبیق کشیده تعارضی نمی تابد  
 که غیر مدافع است در مؤلفات فقهاء است خصوصاً اهل آرا و توجه ترجیح قریب حدود وجه است که  
 در ارشاد الفیول و حصول المامول بهایه السائل مذکور است و یکم قرآن شریف مثل است  
 بر حرف و صوت بنص سنت و حدیث و باتفاق ائمه و سلف و مخالفین این مسئله محجوز اند از  
 بثبوت آن و شبهه بکلام غیر معالج است بکلام اجمالی و آورده در نفی مالمیت هیچ شی با و سجا و  
 در اوصاف و نعمت ذات مقدس لا هویت استیجاب کامل نیست که به قبول اشغال بر مال  
 فرود آرد و خویش را در آن رواند که ما منوریتیم لغرض و خویش در کشف حقائق صفات  
 بلکه واجب بر ماسلوک سبیل صلیح است که از پیچ لا یغیبها در عافیت گذشته اند و یکم



سخن در کردیت عرش بنا بر انکار استواء زمین بالای آن هنجار حکای پیشین و رفتار فلاسفه  
 یونانیین و مشایخ و شکلیه بدین حدین است جز زبان ایمان سودی و گیر نمی آرد اعتقاد و موافق فلک  
 کتاب و سنت کافی و منجی است و این قدر بحث و انماک و خوض در آیات ذات و صفات شریفه  
 غیر مضییعیه و افراخ ایشان است و معذراست حدیث بر تقدیر کردیت عرش نیز اثبات صفت  
 استواء و احاطه و فوقیت و علو در نه مکانست کرده اند و لکن در این سبب و اشباه و نظائر را  
 منسوب بسوی جهل و ضلالت و سوء فهم و تقلید حکما پیشین نموده و قد تم الیکن و مگر قوی در ترک  
 او اومر و نواسیه و عدم اتهام بجهل احتجاج بقدر کرده اند و گفته اند که امر فقهی شده و سید و شکم سمیت  
 و شقی در شکم شقی و این اعتقاد بر تراز عقیده اهل کتاب است چه اوله و دارند بر اتیان او امر  
 ترک نواسیه و عمل بامرکان و اهل است و مفهوم ایمان بنص حدیث و قرآن و من بعض و کافر  
 بعض غیر من است بخدا و رسول اگر چه مستنزه باشد از شباهت و نظایر و مگر انبیاء و رسول است  
 میان معبود و عباد هر که بر ایشان ایمان آورده و کار نشان داده ایشان کرده و سه بنده مقرب  
 خدا و ناجی روز جزا است و هر که بر خلاف ایشان بسته وی ملعون و ضال و مجرب از قرب  
 ذوالجبال است آنجا رزق و شرفیت کاری سهل نیست و در اسطه دانستن ایشان در دفع مضای  
 و جلب منافع هر چه حصول رزق و شفا و رفیع و نحو آن شرک است این کار خدا است کار بندگان  
 معصی نیست بنده بند دست گو بر آسمان پر و خدا خداست گو بر آسمان و نیافر و آید  
 العبد تعبد و ان ترقی و الارب رب و ان تنزل و هو یکر شفاعت مقید است باذن و شرفش  
 از کتاب و سنت هر دوست مگر هیچ یک نمیدانند که وی در ان شفاعت می در آید یا خیر و اگر  
 در آید در باره وی پذیرا میشود یا نه امید داری با عمل صحیح نشان و التماسی است و یاس  
 با وجود عمل صلاح است کفر و خواسته در جا با جرأت بر ذنوب دور از دین داری تشرکان که غیبت  
 از انان و احسان کردند می کنند اگر ایشان او اسطه و وسیله خود در نجات و تفریق از نیندیشد  
 بیست پس نا ایا ایشان در عمل و عقیده و حکم ایشان است صا شبه الیله بالبرحه و مگر

هر دو را در مان است چون دادراد و ارسید و در دم باذن خدا شفا و شفا بهم و او قرآن شفا  
 و رحمت است از برای اهل ایمان و دعا را و تقاضا و جمع عبادت است او را و قلب و قالب را  
 همین دو علاج است و او دعا و مختلف شفا و حصول دعا یعنی بر ضعف تاثیر فاعل یا عدم قبول  
 منفعل یا کلام مانع قوی و عائق خارجی باشد و تقویض در دو افضل است و اعراض از دعا  
 حرمان موقوف در تادیب آداب و شروط و تقصیری کنند و قدیم احابت را شکایت و حکایت میباشند  
 خلاصه که این قصور خود از طرف ایشان است نه از جانب دعا و خدا نخستین شرط قبول دعا صدق  
 و اکل حلال است و آن کجا حدیث پیدا الی السماء یقول یا رب یا سب و مظهره حرام  
 و مشربیه حرام و صلبه حرام و غدی یا کسرام فانی یستجاب الذلک نص قاطع و بران  
 ساطع است درین باب و نیست دعا و دعا می افت توکل بر خدا و دیگر جمعی مدار کار خود بر حسب  
 نماده است و بنفوس رحمت و شفو و مغفرت بهر دو دست خود آویخته و بر سبقت رحمت غضب  
 مست لای عقل گردید و بعضی ملاک امر بر جبر یا ارجا یا قدر نموده اند که ایمان همین تصدیق بجز  
 و عمل در آن و عمل نیست و ایمان ما و شما و جبریل علیه السلام همه یکسان است و بعضی را اصلاح آداب  
 اسلام منتهی گردانید و بعضی بر شفاعت انبیاء علیه السلام فریب خورده و این همه بنا بر کثرت  
 بهل بسط و قلت علم و فهم است او تعالی چنانکه نکته نواز است همچنان نکته گیر هم است ایمان یا  
 خوف و رجاء یا هیچ چیز آن بدون دو پایه کار نمید بد و از پایی بسته چه آید و از دست شکسته چه  
 گشاید چغت جمال با جلال هم نشان است و عفو را با قمار هم و زان کمیس آنست که عمل می کند و  
 بیشتر مد و گول آنکه نمیکند و امیدوار حسن ظن و بیکر است و غرور و اغترار و بیکر کتاب و بنسبت  
 کفیل مواضع خوف و رجاست و برین اول این سر و هیچ امر غرض نیست الا عفو و بیکر هیچ درگاه  
 حدیث بدعت فوقی زبان می کند که دعای باشد بسوی آن و اذ لیس علیل آری هر که شکرت را  
 از شرح و معلوم از دین بالضرورت است رویش مرد و باشد و رنه اصل عدالت در روایت و  
 رجال اسانید و مسانید همین مضبوط صدق است پس پس و قیود دیگر مجموع است و صحیح است و ان

بر قبول روایات سابق الاوائل پس تشیع و نصب و اعتزال و مانند آن قانع و قبول و میت  
 نیست اگر دعوت و کذب نسیان در میان نباشد و این ضابطه اعتراضات بسیار را که بر روایات اخبار است  
 از هم می پاشد و بگویند سخن اقران و امثال که مخالفت هم اند و زنده بپس و عقیده و در غرض قبول  
 و حقن گیر نیست این تمسب شوم با ب عداوت و تعصب با بر همگان کشور و از مجلس  
 انصاف برشت اعتناست بیرون برده الاصل عصمه الله تعالی و نقول اهل علم و تائید یا هیچ  
 و توفیق این فتوی بسیار است و این جرح و تعدیل اقران بحق معاصران بنا بر دوستی و دشمنی  
 با هم سبب جدال و قتال بسیار و در مسائل احکام میگردیده و توجیه سبب در دیگر سبب جرح شرعی  
 دینی و دعوت ضرورت دینی بنا بر حسد و بغضا که سبب نام در زمره سفاه اول دلیل است بر عز  
 اسلام و بر قبول و این واضح سیل است از برای خندیدن اعداء اسلام و چیره شدن اهل حق  
 بر عریان ایمان عصمه الله سبحانه عن ذلالت و بگویند حفاظ حدیث را چند طبقه است یک طبقه  
 دوم تابعین شوم تبع تابعین در هر طبقه ازین طبقات علم حدیث و افرود و محدثان سر آواز  
 بعد و کذب و فسق فاشی شد و رخنه در کار و بار دین افتاد و چهارم طبقه اقران قاضی البویوسف  
 حنفی است و درین وقت نیز خد و حفاظ کثیر بود اما در طبقات اخری و قفا و قفا علم حدیث  
 روایی نهاد تا آنکه شد آنچه شد عقل بجای نقل نشست سبب پری نفقه رخ و دیو در کمر شمشیر  
 بی وخت عقل ز حیرت که این چه بود ای سبب بگویند شرمه قبیل و رشاد آخرین و انجیل الله علی  
 کل حال و بگویند طریق معرفت احکام و مسائل دین تلاوت کتاب و تدبیر حدیث مستطاب  
 و مطالعه کلام علماء این هر دو علم شریعت و دین است علم لغت است و اما کتب علم کلام و فقه را سه  
 پس طریقی است باطل و شیطانی است و چهارم طالب دین و علم را که در میان دارند و در گو  
 تقابله شوم انداخته از برکات و الوافه اقران حدیث محمود می دارند سبب حال است سعدی که  
 راه صفای توان رفت جز در پی مصطفی هذا آخر صافی هداية السائل من البیان صریح  
 والنقصان و بگویند شیخ است ایمان است که اقرار دارد و بنابر اسلام اگر چه باحث نیست از جمیع

و همین است حق بکت و جز نم تحقیق بر وقت اسلام بر معرفت خفایق و دقائق علم کلام که جز نیست  
 در معارف علمیه آنرا نمی تواند فهمید از ابطال باطلات است شریعت سجد سجد بیضا که شب او چون  
 روز باشد ازین خرافات بر کران بوده و سلف صالح از دریافت این زیادات و زاید های  
 شکم در عافیت گذشته سه بزرگ و در عکس و صدق و صفا و لکن بیفرا س بر صطفی و  
 و دیگر توحیدی که کتاب و سنت بدان وارد شده نفی شرک است بانواع و اخصاص عبادت و توحید  
 و الوهیت است باقسامه از برای او همانند و همواره انبیاء و علیهم السلام باطل توحید فلاسفه و هم  
 و قدریه و اتحادیه پرور خسته اند و قتل و نقل هر دو ال است بر بطلان آن کل ما خطی ببالک  
 فانه تعالی سوی ذلک توحیدی بهتر از توحید قرآن و تجزیه ای اکمل تر از تجزیه سنت سید نبی  
 و جان در میان نیست لیس و راء عبادان قریه و لا عطل بعد ع و س و دیگر داعی بسوی تفرق  
 در دین و باعث باختلاف اعظم و مسلمین و موجب تباین در شرح معین همین دخول رای است  
 در شریعت حق پس بس و در مردم پیش از ظهور این آراء فی الجمله با هم متفق بودند و همگان را  
 بر قصد کتاب و سنت و اداء قرآن و حدیث بود و قوی که فنون را س ظاهر شد مردم فرق متفرقه  
 و احزاب متفرقه گردیدند الا من عصمه الله تعالی و این و اعضا در اسلام از اهل کتاب خرد  
 موسی علیه السلام توحید را تفسیر کرد و ما شمشناها و این تفسیر مرفوع بود و کس از یهود پدید آمد  
 آرا خود در شمشنا می گفتند و کم و بیش نمودند و نسخا از ان شریعت گرفت آرا بجمه کیه تلمذ نام دارد  
 اختلاف در دین یهود و تفرق در شریعت موسوی از همین جا س پیدا شد اهل شمشنا بمنزله یهودان  
 در ملت اسلام و تلمذیان بشنا به سقدان اند درین دین همین سرق الزجاج و رقت الشجر و  
 قدشنا به فتنشنا کل الاصر و فکا فقا قح و لا ماء و کما ماء و لا قح و دیگر بزرگ  
 از مبتدع معتقد است که دی بر حق است و مخالف او بر باطل و نحو و رابع نامد آسمانی و رسول ربانی  
 می پندارد و لکن فرقه ناجیه هاست که ماشه بر کتاب و سنت و مقتدی سلف است سبب  
 چه میزان اعتدال سنت و رعیت و حق و باطل و صواب و خطا همین قرآن کریم و دوا و این شمس

لائالت اما هر چه درین ترازو سره آمده سره است و هر چه ناسره آمده ناسره است این معیار از برای  
 دریافت نیک و بد صحیح و غلط جملا حکام ظاهر و باطن کافی و دافی و شافی است و ما آنرا علی بن  
 احنافه بدان منادی سه کیش بدعت شده تاشیده یاران نواب به غیر سنت نبوی چاره یار  
 دل و دیگر محبت عزوجل از اعظم الفضل است بر عباد آیات و احادیث بسیار بران ولالت دار  
 و اثر این محبت ایشار کتاب است بر جمله کتب بعد از محبت پیغمبر صلی الله علیه و آله و این نیز فرض است  
 بر امت و اثر این محبت تقدیم اتباع اوست بر تقلیدات همگان پس محبت عباد صلی الله علیه و آله است  
 از اهل حدیث بحسب مراتب قریب و بعد هر یک از اتباع و امتناع و اثر این محبت اخذ است بقول  
 کسیکه سخن او موافق حکم خدا و رسول است و رد هر حکم که برخلاف اوست از هر که باشد و هر کجا که باشد  
 سه دعای اکمل قول عند قل محمد ثمعا آمن فی دینه کتھا طر و دیگر دعای او تعالی نوی  
 از انواع عبادت است بدالت کتاب و سنت پس داعی تمجید الله و طالب امری از ان امور که  
 بدست قدرت او تعالی است عباد غیر الله است و پشت انبیاء و رسل از برای همین اخلاص و توحید و  
 افراد و بجا نیاید بوده نه از برای کار دیگر و در سوره فاتحه سی دلیل است برین اخلاص  
 افراد و اینها از ان در هر رکعت نماز خوانده اند اگر از روی ایمان فرض است تا سینه باشد بر  
 تجرید عبادت از برای او بماند و استغانت از وی و دیگر رد شرک و بدعت و اثبات توحید و رسالت  
 نه خاص بدعت نبوی است بلکه موارد اهل علم در هر زمان و مکان ارشاد عباد و بسوی اخلاص در  
 دین و تفسیر آنها از وقوع در انواع شرک نموده اند و قرآن از برای همین کار آمده و رسل بجا این  
 مقصود بیعت گشته و هر کس که در فطرت اسلام پیدا شده پس تسمیه هر موجد بتبع بالقاب مستحق  
 نبودی و دومی البعد اقوال است از مقتضای عقل و نقل و دیگر تقلید اصوات مردم را گوشت  
 و پیوسته ساخته است و سبب انواع کفریات و ضلالت گشته و فقر و عظیم در جاعت سلیمان  
 انداخته اگر همگان قصور نمسک بجل تنین کتاب و سنت مطهر و جناب رسالت مآب می گردند  
 فتور و تصور صورت نمیکرد و لو شاء لهداکم اجمعین و لکن المهدی من هداة الله

و دیگر چنانکه توحید غیر سلماتان چند گونه است و همه باطل همچنان شرک شرکان نوعا و ارگاسه  
 شرک در ذات کنند و گاهی در صفات و گاهی در عبادات تعطیل اسماء و صفات از اربع  
 انواع شرک است فرعون در همین عقیده گرفتار بود و جمیع آمدند و دست بدین اوز و ندا الکفر  
 واحدة و غالب تکلیفین اسلام بدولت ایشان جاوید تاویل سپردند و تفسیر را که به مخالفت است  
 بر کران گذاشتند و شد آنچه شد و این همه ضلالت بالای ضلالت و بدعت بر بدعت است و دیگر  
 علم بسط و کسیر و علم و افاق و استخراج اسماء ملائکه علویه و صفیه از ان حادث است در دین و دلیل از  
 کتاب و سنت بکار افعال و اقوال سلف است بر آن معلوم نیست بلکه نظرون آنست که این نوع  
 سخن از یهود باشد که اوافق را مطلق به تیراتی می کردند و آزاد انواع نحاس و زر و سیم و  
 و پوست آهویی نوشتند و سبک و زعفران و خون مرغ و نحو آنرا و این رسم می یافتند و استمال  
 به برات می نمودند و نقشه نامی نگاشتند و این همه مخالفت بین دارد با خلاص عبادت و موافق است  
 بطریق صحیح و عقائد هزار کس که بحساب بنشیند و در همان اندک اوقات استقرانی کند و انکار نمی کند  
 و دیگر در حقیقی و ارفع عدم استقرای و اقرار است و کسان این منزلت بحساب بنشیند و در این وعده  
 ایشان عقائد هزار است با هر چه بین الف عقائد هزار دیگر باشند و مرتبه صغری هر از رقی است بایا  
 واحا دیش و آنچه در زبان عربی باشد و مفهوم گردد و شغل بر که لم افهم و نمی شکریه و دو و اراکی  
 همه در خور و کالای بدیش فاوید است ما انانی الله خیر ما اناکم لای افهم و انانی الله خیر  
 و دیگر احادیث وارد و ثبوت عده وی و بعضی شیار با وجود امر با امر از جمله هم و از آن جمله هست  
 بعوم حدیث لحد وی و لا طیرة و نحو آن ای لحد وی لای هذه الا شیا که در اصول  
 شده که عام را بنا کنند بر خاص نزد جهل تنایخ و دیگر و چون و شیا طین ثابت است مخصوص کثیره  
 طیرة از قرآن و حدیث و احادیث که در اسلام است بلکه در انسان هم شیا طین اند و با وجود این  
 و هر چه بچیز که در مردم نمود اراکه را از وجود شیا طین یعنی چه و دیگر اختلاف در دین و تفرق بر  
 نه از سبب مذموم است بر لسان شایع عقائد و دولت از همین جانشان شده و نجات در فرق و احاد

بهین جهت منحصر گردیده قرآن کریم مملوست بذمه اختلاف و تفرق و همچنین حدیث شریف و آیین احادیث  
 بعد از آنکه رسید به حدیث اختلاف اصقعی حمة لا اصل له است نزد اکابر فخرین و اگر ثابت  
 هم شود مفید اهل بعثت و تقلید نیست بلکه محبت است برایشان و دیگر خلوه دال ندارد بر معنی و ام  
 بلا انقطاع است نه معنی ملک طویل چنانکه شیخ الاسلام بن تیمیة رح و شیخ اکبر ابن عربی فیهبده اند و  
 ظواهر قرآن و حدیث مخالف تجویز ایشانست و دیگر بحجت از فکر و کفر و جب است در هر زمان  
 مکان اگر کافر نیست یا من آنست که آنجا عبادت خدا و اتباع شرع ملائکیر علی رؤس الاشهاد کند و با و س  
 تعرض نرود یا ایها الذین آمنوا ان ارضی واسعة فایکونوا عابدون و درین باب چند حدیث  
 آمده و مستضعف معذور است و همچنین قادر غیر واحد یا من انشاء الله تعالی و دیگر قرآن بسنت نبوت  
 بقرآن منسوخ میشود و اولاش در اصول نقد مذکور است و در غیر موضع از کتاب و سنت این معامله  
 روداده و دیگر در فضائیف امام غزالی روح لایبها احیاء علوم الدین چهار ماده فاسدست ماده فلسفیه  
 و ماده کلامیه و ماده فرائض صوفیه و ماده احادیث موضوعه اگر کتاب را ازین چهره پاک نمایند  
 صحیفه نافعه باقی می ماند و با اصلاح اصل کثیر فساد قلیل فرغ معتقست انشاء الله تعالی معتمد اعلام اسلام  
 باصلاح و تجربه این کتاب ازین مواد فاسد پرده خست سازد و بعد از آنکه دیگر احادیث وارد و در ذم  
 سحر و تنزل ساحر عام و مطلق واقع شده نه عقید و نه شخص نوعی از انواع آن و نه موش آنست که حکم  
 جمله سحر را علی اختلاف الانواع یکسانست اما اهل علم در آن تفصیلا کرده اند پس احتمال و تعلم سحر  
 هر دو حرام است مطلقا گو بعض انواعش اخف باشد از بعض در اثم و اعم و دیگر تعلم علم نجوم و کلام  
 اصطلاح حرام است بر اهل اسلام اگر چه برای معرفت اوقات مملو و حساب سوره و نوات و دریافت ذات و صفات رب الارض  
 و السموات چنانچه ستارایست آسمان دنیا است و آلا جمع شیاطین و علامات طرق و هر چه غیر این فوائدیم ضمایم  
 و منافع گویند و ثابت نمایند همه البطل باطلاست است دلیل قاطع و برهانی ساطع بران دلالت نمیکند  
 سه تیرا و ج فلک چه دانی چیست و چون ندانی که در سرای تو کیست و دیگر حدیث خللی  
 آذر علی حوصله معانی بسیار دارد تا آنکه بدهنی رسانیده اند التمسق بسباق و سیاق حدیث

معنی واحد است یعنی آفرینش در طول قامت بقدر ارشادت گزیده شل و یگر بسته آدم  
 که اول طفل میفرمود باز شاب با شریح و بین را علامه شوکانی شرح داده و حدیث دیگر میگوید است  
 و یگر معنی حدیث من مات و لیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة آنست که اگر کسی  
 با وجود امام بی بیعت او بپوشد و مردن او بپوشد و مرگ جاهلیت باشد چه ترک بیعت او نوعی از بیعت است و بیعت  
 امام حرام و کبیره و دهم در آن مفارقت جاهل اسلام است و این یکی از مرجحات جاهلیت باشد  
 و اگر امام وقت مرجع نیست امید است که مصداق این نباشد و لکن فیه امام بر امت واجب است  
 سمعنا و ترک آن ترک واجب و آنست که در اقطار متباعدة هیچ و اطاعت اهل هر قطر از براس  
 امام قطره خدائیت و نخل سبکی در قطر دیگر سبکی معنی غصه و یگر خواندن قنوت و جرات آن از اذعی  
 برای رفع طاعون و در با جاذبه است زیرا که قنوت از برای نوازل آمده و با غلظت نوازل است و  
 حقیقت طاعون در شرع و غیر جن و جز و خطاب و دعوت بیست و فساد آب و هوا و یگر خفیه را که  
 در مرجع پیغمبر اند این ارجا اگر با نیتی است که عمل داخل در ایمان نیست مگر ثواب و عقاب بران ترتیب  
 میشود پس بعضی سلف نیز برین عقیده گذشته اند و اگر باین معنی است که هیچ معصیت او را ضرر نمیکند پس کفر  
 صحیح و در سب قدر نیست و یگر حیان و مال کافر نیست تا من در دال اسلام مصوم است بنا بر بقا  
 بر ایمان اول و بدون در حکم اهل ذمه و در دال اکبر عصمت آن نیست و یگر برای دشمنی است  
 تحریف است و در قضا است و همین است معنی قول بعضی اهل علم که تغییر در فتوی محسوب از منته و آنکه  
 و احوال باشد و کیف که مصالح دیگر است و شریع و یگر قهر کی که را داده و تفاه صیل است که در مجرای الله  
 جز آن مذکور شده و یگر احادیث در باره کفار ذنوب و رفع درجات نزد ابتلا بحسن و صطبار  
 بران بسیار آمده و جمله فادکا اجر بر ابتلا و بر صبری کند و خدا با صابران است و صابران را اجر جویبار  
 و نه آنکه اگر خاری میخند خالی از نفع اخروی نیست و شد مردم و ربلا و اصبر خلق بر محی حضرت رسول  
 فاصبر کما صبر اولو العزم من الوسل اللهم و تقنا و یگر صفت بایدی و رخص با جمل و صعود و طوب  
 و تعدد و تخلص و رفع نقیض همراه ذکر خدا ایمان و تواجد بر سماع حدیث حسن و بر نشید بر مردم و عیبت



و جزا نشینید و از جالبات منظر الهی است مسجد از برای این کافریست حیف است که بعضی از این انواع  
و مسجد حرام و مسجد نبی علیه السلام می کنند و احدی تعرض نمی کند و دیگر شفاعت سید الشهدا صلعم  
روزی قیامت از برای اهل کباب است اسلام ثابت است با دلایلی می تواند بود و در خوردن و آشامیدن  
از کافران شرع دین باشد و لکن هیچ کسی نداند که وی با مخصوص بر ایمان بسیرد و در خوردن و شفاعت  
گرد و کافران شفاعت کلامی از نفسی و از رضا از سهم است و اثر شفاعت خط عقوبت و درست  
در حق گناهکاران و رفع منزلت است در حق نیکوکاران و شفاعت را موانع باشد و از برای  
جلب او اسباب است اعظم آنها اتباع کتاب و سنت و اجتناب از انواع شرک خفی و جلی و اقسام  
بیوع در دین و ماندن میان خوف و رجاست و حجاب ایمان و قرآن و حج و سواد و علماء و صلوات  
هم شفاعت یکدیگر کنند مگر همان اذن و حال اذن معلوم نیست ع تا بیا را که خواهد و سببش یکبار  
و دیگر خلق انفعال حسن و قبح و غیر و شریعه با برع الهی است اختیار عباد در اذن و دخل نیست و  
عقل کلید است در دریافت آن و صفات خدا بر ظاهر خود است و تاویل آن صرف بیچرب و انکار  
صفات تعظیم محفل عابد عدم است و محمول عابد بنوعی صاحب تجسیم است و مشرق بظاهریست  
قلب سلیم و هذا الحق لیس به خفاء و ندانی من بذیات الطریق و دیگر در صبر و حلم  
با اعتبار نسبت عموم و خصوص من وجه است و باعتبار تعریف مصطلح عموم و خصوص مطلق و این هر دو  
صفت معدود است و خصایل غیر و شمایل فاضله و بران ترتیب اجر غیر ممنون و محبوبیت خدا است  
و صبر و جزا و اجر و ثواب اعظم است از حلم و دیگر اول است و استوار در استقامت مطلق است نه تقیید بفرج  
اعلی و اسفل پس شامل هر دو باشد و دلیل بر تخصیصش با سفل معلوم نیست گویند جزا و تطهیر آب  
در فرج اهل کانی باشد و دیگر بیان حدیث نهی از شفاعت باب و عصب و حدیث انما احرم  
من المذنبه کما احرم من الذی یستحقه ثانی عام است و اول خاص و احادیث غیر مبنیه بر چیزی نیست  
و نه دلیل بر نجاست مبنیه بر جنس که موجود پس اکل و بیع مبنیه بر حرام است بدون فرق میان جمیع اجزاء  
تا باب و عصب که مخصوص است ازین عام و دیگر جنوب و غلات که نزد دوس دران نول و روش

می‌باشد نخستین سبب چه اصل در هر شی طهارت است و استحقاق سبب این اصل واجب است آنکه تا قبل از طهارت  
و نقل کنند و معنی آنکه کشتن کاران زرع و خرمن را تا اسکان از لوله و روست و گاه بانی سبب کنند پس  
دوس و واجب غیر با کول اللحم حکوم با لطمه زدن است و قول بخلات آن و سواس و دیگر کرم و دوس است  
حلال و پاک است و همچنین خون آدمی و دلیل بر زنده بودن حی تحریم و نجاست است و کلام لیل  
و بار اقیام بمقام منع کافی است و در مسفوح حرام است بنص قرآن نه نجس و دیگر کذب و نمیه و دیگر  
ناقض وضو نیست و اخباری که در باره نقض آمده همه ساقط از لیاقت احتجاج است و دیگر  
واجب در وضو غسل قدین است نه مسح و در جواب این غسل بعد از بیست و پنج فصل رسالت صلوات  
شده و قد جاءنا به من جاءنا بالقلان و اثبات غسل بکتاب و الکاثر ثبوت مسح از آن منتهی  
تجربات و حمایت مناسبت است بلکه آنچه ثابت است هر دو قرائت نصب و جرت و الله اعلم  
و دیگر مطلق مرض بنا بر حج گوشت زنده و قدرت بر وضو یا توهم زیاد است مرض ضعیف نیست  
آری اگرگزنده میرساند گوشت آب موجود است تیمم در مرض جائز باشد و دیگر دایم است نماز در عجات  
گزار و گوشت میکرده باشد و پیش از حدث در خانه گزاردن بی دلیل است بلکه حدث دائم و حکم  
طهارت کامل است نه طهارت ناقص و دیگر ترک اکل و شرب آشیا حلال بر صاحب حدث بنا  
زیادت حدث لازم نیست مگر آنکه خوف جان و ضرر ایمان باشد چه از اکل و شرب منتهی آمده و خوف  
زیادت علت بدون انقضای سبب و خوف بترک محرم حلال نمیشود و همچنین انقضای سبب  
اکل تراب موجود نیست و منع از انان بنا بر ضرر است بحسب تجربه اطباء و دیگر جائز است اما است  
صاحب علت و زوجه حدث از برای کامل طهارت چه جماعت همین است مگر دست نه فرض است  
نه شرط صحت نماز پس مجلس البول همان بکند که مردی علت می‌کند و دیگر صاحب حدث ستر کرانه  
در جماعت گزارده نمازش مجزی است و حکم با عاده او ابتداء محض و شک فاسد و منقطع کاست است  
لم یأکد به الله ولا رسوله صلوات و دیگر جنب و حائض قرآن بخوانند و بر منع مس صحت از برای  
غیر ظاهر دلیل برین نیست مگر احتیاط مستحسن باشد هر چه را دلیل ساخته اند مجموع است و دیگر سجده

مسافر خانه گرفت و مسکن ساختن با کشف عورات و کثرت صیاحات و شغل دیگر صلیب و تلوت بند  
 با دران و توسل این مردم منوع است و اتفاقا این تمام مردم خواه مسافر باشند یا مقیم و ران ناجائز  
 بلکه تنزیه مساجد علی العموم و در کثرت این امور را به ما این امور و مساجد فاضله چه رسد و دیگر نصایح را  
 طهارت جامه واجب است نه شرط صحت نماز همچنین طهارت مکان و ادله و درین باب  
 همین افاده و وجوب می فرماید جزم بشرطیت اما فقهاء درین باب مسامحت کردند و آنچه نمی باشد  
 گفت بدان جزم نمودند و دیگر هر که نماز در جامه یا در جای خصب کرده نمازش صحیح است اگر چه  
 آن خصب بروی باقیست چه دلیل بر نفی محض در شرع نیامده و لا سبیل الی ماکلا حلیل علیه  
 و دیگر نماز در قبه و یا بسوی قبور منوع است بالاتحادیه صحیح بدون فرق میان قبور بنوش و غیر  
 آن و میان آنکه در آنجا دفن گسترده اند یا نه و آن قبور مسجد است یا در خانه و غلبه اسم مسجد بر آن  
 رافع اسم مقبره از وی نیست چه اسما را تاثیر و در تحویل احکام اسلام نباشد مثلاً بار اگر وثیقه  
 یا شفقت نامند و یا ده را اگر کریم و لطف خوانند هرگز محلال نیست و در نماز یا نماز هر چه واجب تحوط  
 حدیثی گردد و دیگر نفع بدین نزد یکبیر ابرام ثابت است بقول قول شارع علیه السلام لا اختلاف و در  
 مواضع دیگر اختلاف کرده اند و حق ثبوت اوست بجماع خبر و اثر نیست دلیل بر منع یا نسخ  
 یا ضعف آن بدست مخالف و دیگر جهل و اختلاف در نماز هر دو ثابت است بعضی اول را ترجیح داده اند  
 و بعضی ثانی را و راجح آنست که احیاناً چنین کنند و احیاناً چنان و چه در صورت واحد و موجب  
 ابطال و دلیل دیگر است بلا دلیل و دیگر موقوف در پیل مام غیر سورده فاتحه قرآن دیگر نخواند قرآن و حدیث  
 دلیل است بر آن فاستمعوا له و انصتوا و اذا قرءوا فاستمعوا و لا تفعلوا الا بقا تحة الکتاب و تنبیف  
 و تطویل در قرات نماز کسب مآثور از فعل نبوی است صلوات الله علیه و فی اصلی و دیگر ترتیب سور  
 واقعه و بصفه چسب تقدم و تاخیر در ترتیب نیست که قرات سورده تاخیر در رکعت اول و تقدم در  
 رکعت آخر جائز نباشد بلکه ثبوت این تمام قرات بحديث صحیح و فعل آن در عهد نبوت بایسب صحیح بوده و  
 مخالف و درین مسأله از مآل علم و شوق نیست و دیگر که نماز فریضه در خانه گزارد یا در مسجد آمده

شریک نماز شد با امام این نماز او با امام نافذ است بکلم شاری علیه السلام فانها لکنها خلة اگر چه  
 احتمال مرجوح دارد که ضمیر راجع بسوی نماز خاصه بود و دیگر حدیث من کان له احرام ففراغه الا  
 له فرائضه ضعیف است بنا بر تفسیر امام ابوحنیفه رحم و حسن بن عماره با سناد آن را ناطق گفته و هاضمها  
 یعنی فی الجمله بیست و بر فرض ثبوت هم معارض حدیث تراوت فاتح خلف الامام نیست که این عام است و  
 آن خاص و بنا بر عام بر خاص ضابطه مقبول و معمولهاست و بگویند که چه دستاورد در این باب  
 نزد قرائت اولایاس بیست و نه تنه از قرائت خلف امام متنازل آن نیست چه مراد بر آن قرائت  
 قرآن است پس بس و رفع یدین در سجده نشسته و دیگر سجده و سجود و آن نماز یک عبادت مستقل  
 و بر آن اگر چه مرتب و انحصار این دعوی در کتب سنت معروفست و بعضی آن بر سجود و کلمات نماز  
 یا بر نفس نماز مجاز است و لابد است در آن از علقه و قرینه و دلیل و آیه و حدیثی که بی نماز یک سجده است  
 و دیگر سجده شکر است مثلاً اکثرت سجود و تقرب است بسوی میبود و نورست در آنجا است دعا و زود  
 امام شوکانی در آخر عمر سجده بسیار طویل می کردست و روان نفسی صلوات بر اهلها ملکها که بعضی  
 عصرها فی سجده تقلیل و دیگر صلوته بر آنحضرت صلوات در نماز و زود فقها و واجب است و در غیر نماز  
 غیر واجب و لکن دلالت اوله بر وجوب واضح نیست و اوله بر وجوب صلوته بر سامع ذکر شریف جنابیت  
 صلوات سفید شریعت است و در حالت از نماز و جبران و چون صلوته منجمله از کاسته است حدیث  
 ان فی الصلوة شعلا مراضا دنیا شد و دلیل مخصوص مصلی از عبادت نیامده و دیگر صلوته ماثوره که  
 اهل علم بر آن اتفاق کرده اند همان است که در احادیث تعلیم مطلقاً و نفیاً بنابر بطریق صحیح ثابت  
 گشته و هر چه از آن اصح است حق است باینبار بر غیر خود و صبیحه و درود که در نماز می خوانند اصح  
 صبیحه است و دیگر جمع میان دو نماز بشیر عند رجائش نیست بلکه حرام است نزد جمهور و در بعضی و اوله بر  
 آن همه مجروح است و دلیل روشن بر آن موجود نیست آری در سفر جمع تقدیم و تاخیر و اتیان پسند و واجب  
 و عدم اتیان بر آن جزو ترو و در رکعت صبیحه ثابت شده و دیگر رفع الیدین در دعا بعد از رکعت و چنانچه  
 مؤمن ساجدی کنند یا مخصوص از دوشه لکن عبادت اوله بی شبهه قاضی است بجز از آن چه رفع یکبار از

آداب دعاست تا آنکه جناب رسالت صلعم اگر تمام رافع نمی فرمود بهین یک انگشت اشارت میکرد  
 و دعای نمود و دعا بعد از مکتوبات هم وارد شده پس آنجا که وجود دعاست منع رافع پیرین را در  
 نیست جز عدم نقل و عدم نقل عدم نیست و نیز فقدان مخصصات عمل بر عموماً منع نیست  
 نزو اهل اصول و پیگیر حدیث ذوالبیدین در باره کلام در نماز و سجده صحیح معمول به است و دلیل  
 بر آنکه کلام ساده و جابل بلکه عیاضی است اگر آن کلام از جنس اصلاح نماز است ورنه در کلام  
 عام بسوی مناسافت اند و پیگیر سجده بود در نماز بر هر زیادت و نقصان بود و روی ترغیم شیخ  
 ابی حمزه باشد پس هر چه از افعال و اقوال در نماز ثابت شده خواهد و حسب باشد یا سفلون یا بلند  
 اهم نقصان بر ترک آن صادق است و هر چه بران بیفزاید بران اسم زیادت راست است پس  
 تسبیح هم باشد و پیگیر است فاسق در نماز جاهل است اگر چه در پس غیر فاسق فضل باشد چه بد  
 و فسق صاحب خود را بسجده کفر رسانیده است از گزاردن نماز در پس و خود در دنیا و آخرت  
 و اگر موجب بطلان بودی لابد شایع بران تنبیه میفرمود و ادلیس فلیس و پیگیر حدیث صحیح است  
 رکعت من الصلوة مع الهم فقد ادرك الصلوة دلیل است بر آنکه هر که رکعتی از نماز دریافت  
 که در آن ام القرآن خوانده است وی در رکعت نشاء چه تمام رکعت همان است که با فاتحه باشد  
 و سوره نزل و فقها از مضائق انهم و فرائض اقامت است و هر طرف جمعی از سلف و خلف شتافیت میکنند  
 حق از هر یک است و آن همین عدم است و دست بر کوع با امام نزل و فوت فاتحه شوقانی روح اول قضا  
 بود بقول فقها رسیده نائل شد بجانب قول بعد از اعتقاد و هفت رساله درین باب رقم زد و پیگیر تفریق  
 جماعت در سب و واحد درست نیست و اگر این افراد تجمیع و حال قیام جماعت کبری است خود اند  
 بکنار اعظم می باشد و هر چهار سلسله در سب و حرام است شایع است و عبدالغفر نیز در سب و حرام بران  
 تفسیر خود و تفوه فرموده و خدا از دست کن بر کسی که این تفرقه را تألیف بخش و این غرق را التیام دهد  
 و پیگیر صلوة تحیت نزل و در آن سب پیش از نشستن واجب است با دله صحیح گور و زجده در حالت  
 خطبه امام باشد و توفیق از سب اوقات که است نماز نزل و دخول مسجد بنا بر توفیق بیان این احادیث

مسک استحسن است تا عمل بهر دو دلیل است بهم و با جهال کدام جهت صورت دهند و دیگر نماز جمعه شل  
نمازهای پنجگانه فرض عین است بخبر خطبه که روز جمعه سنون است در شرط صحت نماز و این همه قیود و شروط  
که فقهاء از برای این نماز آفریده اند و از شکهای کلان خود باز آید و بهمانشور و قول بهجوت است  
هرگز دلیل صحیح از اول کتاب و سنت بران دلالت ندارد بلکه رکن از ان از شرط بیت حقه اسلام  
استشمام نمیتوان کرد و بهر کس هم منعقد میشود و دیگر نماز با وضو شود در خطبه جمعه سنت است و در چاپ  
و اد است بر فعل افاده و جوبش نمی کند غایت آنکه سنت منکره باشد و دیگر تجدید سائنست از برای  
سفر در شرع نیامده هر چه در لغت و عرف مصداق سفر است و آنقدر سائنست و سیرت نماز بقصر  
می باید گزارد کم باشد یا زیاده و این قصر عیرت است نه خصصت و قطعه اوله عدم فرق سنت بیان  
سفر طاعت و سفر خصیت و دیگر در تجدید است اقامت در سفر که در ان قصر نماز است اقوال سلف  
و سن بعد از مختلف آمده راجع آنست که اگر نیت اقامت چهار روز کنند نماز را تمام گزارند و یا تر و  
تا بست شب قصر نماید و دیگر سفر تا توانا تمام بنشیند کند زیرا که خالی از و خط نیست سیکه خلافت با  
اول و جوب قصر بدون دلیل دال بران دیگر مخالفت امام که منعی است و اگر نگوید درین شب  
افتد باید که در دو رکعت اخیر مقتدی شود و در دو رکعت نخستین و دیگر جمع میان دو نماز و  
مزدلفه با و گنجینه ثابت شده و همچنین جمع تاخیر و سفر با ویت همچنین و غیره ثابت است و جمع تقدیم  
با و کسند در مصلای صحیحین ثبوت پیوسته و کذا لک جمع از برای مسطر و در جمع بغیر مسطر و عدل  
را سخن است و حق عدم جواز است و دیگر حدیث عدم نماز بر جنازه مدیون منسوخ است بفعول نماز  
بروی نزد فتوح را حضرت صلوات و دیگر تشییع جنازه تملیل بر سبیل منسوب و در سنن نبوت و در سیر  
قرن شیر ملک و عرصه ما بعد این قرون و ایام سلف صالح بر حسب رسوم و بعضی بلاد معلوم نیست مگر  
علامه شوقانی سج در فتح ربانی گفته که در ان حرجی نیست بنا بر آنکه ذکر است و ب است در هر حال بدین  
فرق میان شخص و شخص و وزن و وزن و مکان و مکان و مجز و رفع منوت بدان موجب که امتش  
نیست اگر چه خلافت اولی است است و لکن اولی نزد فقیر قصر است بر مورد و دیگر اختلاف کرده اند که

ذکر کبر برده است یا همین اخفای باید و هر طریقی هست و سخنی گفته و حق آنست که هر جا که در شرح  
 ذکر کبر آمده آنجا هر کس که بگوید آنجا اسرار نماید و بدینک میسر حاصل التوفیق بین الادلّه  
 و انحراف من المضائق المضله و مساجد اولی است بذكر از مواضع دیگر بلکه بنای مساجد و از برای  
 همین اغراض است و من الظلم من منع هذا عبد الله ان يدل کفر یا اسماء و سببی فی خواصها و دیگر درین  
 کتب حدیث در مساجد علی رؤس الاشهاد با وجود آتشش بر احادیث صفات جابر است و آینه  
 و هم که عاقلان متعین آن احادیث صفات مذکوره را بنا بر امارات بر ظاهر حمل بر تشبیحات خواهند نمود  
 دلیل بر منع ازین ذکر و علم و درس نمی تواند شد بلکه ثبوت آن بالفعل نبوت است و هاذا عبد الحق  
 الا الضلال و دیگر اشتغال ببوله رسالت صلیم بعت است و حکم بعت معلوم و احتیاجش از بعض  
 اهل علم که بلا نیاید تا بیخ و پایه باشد و خالی از منکرات بود بعت دیگر است سلف ازین جنس بیعت و بیعت  
 گذشته اند و ابتلا و خلف بدان موجب نزول محن و شکن بر اسلام گردیده صفات ثابته جناب نبوت  
 و دیگر حالات حضرت رسالت صلیم که در کتب معتبره حدیث و آیات کتاب مضبوط و وارد است  
 از برای درس و تدریس و تعلیم و تبلیغ است حاضر و آتی چو می ار که شان رفیعش محتاج به مثل این تحقیق  
 مستحقه و انعقاد است نه بجهت باشد هر که راست فعال بتعلیم و تسلیم است وی هزار درجه مقرب باین  
 بعت شریف و از دین پنج صد سال از هجرت احدی از سلف و خلف صایح این بزم نامی شناس نیست  
 سبب خلف تا خلف بزم برخاستند و اثبات این بزم با فعال ادا و تحلیقه پرده افتند و تعلیل و  
 تبیین بیکر را حظرات شیطانی مقتدا آمد و انتهای الاصرالی ها فزونی و غوغا با الله من سبب الفهم  
 و دیگر اعتقاد و نفع و ضرر بقدر و الیاس آن و آخر و حقن چراغ بران و طوایف نمودن بدان و عجب بران  
 بسوی آن همه شرک و معصیت کبری است و بر بعضی ازین چیزها لعنت آمده و ذکر کفر معتقد سوره  
 زینان درین احبار و اسوات فرد شک نیست احادیث الله منده سه تا چند که از چوب و گران  
 سنگ تراشی با بگذارد خدا ای که بجهت رنگ تراشی بد و دیگر نفع آنست که نام خدا بر زبان نهند  
 و خون جانور را آن سازند پس و بجهت بر سر نهیب که باشد و در هر کدام بعت که بیفتند چون نام خدا

بروی برده شد حلال است که در وقوع تسبیح از مسلم و عجم وقوع آن نزد فحش التباس و در  
 عاکشه را نزد این التباس امر با عاده تسبیح و اکل و خیمه فرموده پس تسبیح فرض است بر  
 فحش نزد فحش و عاده آن نزد اکل بر سر و در اقل تسبیح گفتن بسم الله است و بر تحریم تسبیح  
 کافر که انما روم و ذکر اسم الله کرده دلیل نیست اگر چه اگر این فحش و سب از برای غیر الله است  
 تسبیح حرام باشد اگر چه از مسلم چنانچه در همین اشترط استقبال در فحش سببه دلیل است  
 و بیکر حلت زکوة بر فقیر است و غنی را در آن حظ نیست غنی آنست که نزد او چهل  
 یا پنجاه درهم باشد یا شش آن باشد و نزد بعضی آنکه کاسب است گو یک و هشتاد و دو  
 نزد بعضی آنکه در جسد غذا و شش است و راجع قول ثانی است پس حدیث گرفتن بر مالک  
 پنجاه درهم یا قیمت آن حرام است و اگر یک و در پنجاه درهم بکاهد اخذ صدقه روا باشد خواه از  
 بیت المال بدست آید یا از کس که برادر مسلمان و بیکر اموال منصف و باقی است بر مالک اهل او با ندان  
 دفع کنند اگر مسلم اند و هر یک حق خود را داشته اند و نزد خط بقدر مالک صحیح خود بگیرد و اگر کافر است  
 نیست و تفریق معلوم است بنسبتی آن قریب یا عالم آنجا بدین تاد و مصالح مسلمین از دنیا و دین صرفت  
 نماید و اگر جمل کلی است مال خداست در بیت المال دهند و امام مسلمین یا هر که بجای اوست از آن  
 محتاج ایشان صرفت ساد اگر محتاج نباشند و مصالح خود بذل نمایند و اگر در آن اموال مال زکوة  
 آزاد و صرفت زکوة خرج کند و بیکر خود زکوة بر آل و محله از قطعیات شریعت است و مخالف این  
 حکم آنچه مصالح تنگ باشد نیاید و تعلیل بعد حصول خمس تعلیل دلیلی است و عاصیه و فاسق  
 بودن غنی محال مصرف زکوة از وی نیست بهر حال بدین دولت مانند زکوة هر دی حرام است او را  
 احتمال آن بنا بر عقوبت و عیب آن مگر در فایده آنست که صرف زکوة غنی از اهل معاصی بصورت  
 شریعه واجب است و اخذ آن ظلم است و غنی است و بیکر یا شش یا هشت زکوة نداده و هر که تجویز  
 کرده تنگ در غرور و احتیاج نیارده و مجبور و احوال علماء و را شایسته جوازش نزد تنقید دلیل و تارک  
 قال قیل بجوی نمی از زکوة و احادیث واروده در عدم حلت زکوة بر آل محمد مثل ما نحن فیست



و دیگر در خضر و است زکوة نیست و اول عامه کتاب و سنت مخصوص است با و اوارده درین باب در  
 مایع است بدان هر چه انتفاعش موقوف است بر اخراج وی از زیر زمین و تکلیف مری در وجوب  
 زکوة شرط است پس بر مال طفل قیم باشد یا غیر آن زکوة نیست آنرا که جوان شود و قیمت زکوة  
 بر وجهی که باشد و نه بر اموال شش ماهه یا نه باشد و حق اخذ زکوة است از زمین و اخراج قیمت زمین  
 بغیر زر و انباشت و سکه زکوة در حلی مختلف فیه است هر چه جنبه جمعی فرامیده و اول واجب و واجب  
 اگر احتیاط اولی باشد چه در آن مخلص است از شش ماهه است و دیگر نخلی و انان و کدو و کان بسیم  
 جانز است و بر زر حرام بی غیر مکلف است و شایب می طیب بدین العباد و کیف ششتم و بر شش  
 استعمال در زکوة در غیر اکل و شرب دلیل نیامده و نفس خاص دلیل حکم عام نمی تواند شد و دیگر  
 و استعمال نزد حرام است بر مردان کم باشد یا زیاده و متنع ایشان از حلیه و استعمال نفس  
 مختلف دلیل است و دلیل نیست بلکه دلیل قائم است بر خلاف آن و دیگر تداوی باشد یا غیر  
 و حرام است با و جمیع در این اول عام است خاص بآلتی از حالات نیست و سکه ساخته با و  
 حرام است و اگر خودش ظل شود بی علاج حلال باشد و غیر حرام قطعی است اما غیر است و اگر  
 نزد و اتیس تداوی بمسکرات خواهد بدین بود یا تحصیل بخل و کم بود یا بیش و نه باشد یا آینه و دیگر  
 و سکه را بعد از غلط تداوی بود یا ضعیف حرام است بی هیچ وجه جانز نیست و اگر دید اگر کسی شش  
 حرام بر وجهی مخلوط است که بعد از آن تخلیه از عین و اثر او بی هیچ شانه است استعمالش جایز باشد و غیر  
 از بلاد و قرا نایم قمع الشرب و اگر آتشش او بر وجهی است که اسم و صفت او باقی است تداوی بدان  
 جایز است و این نیز تحصیل و غیر مسکرات است و با مسکرات خود حرام باشد علی الاطلاق و دیگر صوم  
 و افطار رمضان بر رویت مال باشد یا بشهادت عدل و احدا یا با کمال عدل و شهادت دو صوم یوم  
 عصیان ایراد قاعده است مسلم اگر آنکه در روز و زیاده یک یا بیشتر و دیگر در غنی حدیث الصوم لی و انا  
 اجزی به اینها قول است اقوی آنها شش قول باشد یک آنکه هر چند ده چند ماه است حدیث  
 اگر کسی که از این هم بیشتر است و قول آنکه خصار او بمعا مال او بگیرد مگر صوم شوم آنکه صوم عبادت است

غیر خدا بدان متبذره شده چهارم آنکه حرم صبر است و صابران را اجور حساب و بهر چه هم آنکه غیر از این  
 عبادت اصلا اطلاع دست بهم نمیدرست ششم آنکه در وی ریاضت و دیگر احادیث وارد و در  
 حجب به متعقب است اللهم اگر آنکه رجب از شهر حرم است و آمده که هم اشهد الحکم و کان این شهر  
 نیز ضعیف است و دیگر شک نیست که اجور طاعت با مشقت بزرگتر از اجور طاعتی است که در آن تخفیف  
 نیست یا کمتر است مخصوص کتاب و سنت و قول چهارم است تقاضای این دعا می کند و دیگر چه چیز  
 از سبب قریب در احادیث آمده لکن بعد از تاویل و آنچه خود و آنچه از طرف اجنبی پس بلا دلیل است  
 و هر چه بران از مسأله اجرت و جز آن متفرع نموده اند و مجرد قال قیل است و دیگرین منقولند و از کتاب  
 ذکر کرده اند که بر هیچ سبب از اینها اثری از علم نیست و امتیاض حجت بقول احدی از ائمه است که هیچ  
 باشد معلوم و وقت نزد اعداء نفقه و مانند آن ثابت و در خصوص نسخ تضرع و عدم نفقه اول آمده  
 و در ترمذی و دیگران و در سبوی از رجوع اول می تواند شد بنا بر طلاق نکاح بفسخ و منقود و دیگرین را  
 میسر که اگر شودی کابین او نمیدارد از وی منقطع گردد و با وی میسر نشود و چه این سه شریعت است  
 و احتمال فرجه بر همین صدق بوده است و ما یلزم الوفاء به ما استعملتموه الف و ج و ما که را میسر  
 که کابین زن از مال شود هر گز فسخ یا و خواسته قبول کند یا انکار نماید چه این دین از دین است  
 همچنین اگر شودی فقیر است زن می تواند که از وی منقطع شود تا آنکه کتاب نموده مهرش برست و از  
 و عرف مردم و مطلق عربی دلیل است اعراف و الفاظ مناسبت شرح بر احدی نیست و دیگر طلاق  
 یا فسخ بدون شلاع اختلاف است هر طریقی که میسر باشد تا آنکه علامه شوکانی بر غیر هر دو است  
 شناسانده و گاهی فسخ را و گاهی طلاق را ترجیح داده در این اول دلیل است بر صحت علم و مورد  
 یعنی اگر زن فسخ بدون آن که طلاق فی اکمله بجهان وارد و از نزدی بخلع نزد بعضی از ائمه است  
 و نزد بعضی از کاتبی و ثانی از طریقت و چه بر حسب از برای ارشاد و در دنیا و جو نیست و دیگر در تقدیر  
 نفقه و واجبات زن از طریقت که کرده اند و بهر دو کم و بیش آن را پیورده و حق آنست که تقدیر  
 درین باب نیامده و آنچه مرده است همین کلمات است بقدر حروف و عرف هر و ارجح است پس تقدیر

مقدرت خود و کفایت وی از اقوات عام مواساتش کند و مصارعت در او فواید توابع و مثل آن همچو  
 برگ تنبول و طیب و شانه و کله و مانند آن مراعات نماید و این مختلف است با اختلاف آشنای خاص و عادات  
 و احوال و ازان و امکان و حس و سیر و روح و عصب و جیب و منفق از برای تنوع النقصه همانقدر است که گاهی  
 باشد او را بر معرفت و تا که برست صول مال از غیر راشدات بدلیل و لا ینفع فی السیفه که احوال که در  
 زمان جوانی کثرت اند و گویا بسیار و خود مختل راشدات ایشان نتیجه قول رجال باشد تا بسفها  
 ایشان چه رسد و دیگر حدیث کیف و قد قیل دلیل است بر عدم جواز نکاح با زنی که مشهور بشیعه  
 اوست و شهادت یک زن کافی است تا شهرت چه رسد مردم درین باب غفلت و مسامحت است  
 کار بسته اند و بنا بر عدم مبالغت بدان در محرمات شرعیه افتاده و دیگر زنان در عدم نبوت تبرعات  
 و تنقعات و تنقعات بیرون خانهای برآمدند و بساجد نمازی کردند و بر عدم ابدان نیست که در  
 قرآن شریف واقع شده مواضع نیست و دلیل بر تعیین جائز و ناجائز ازان قائم نیست و  
 حجاب خاص و باره ازواج مطهرات آمده نه در حق زنان است و خصه فضل و شعیبه و رجوع الوداع در  
 آخر عهد رسالت واقع شده نه قبل از نزول حجاب و نظر با جنبیه بدون شهوت حرام نیست نزد  
 بعض صیحه و آصع نیست نزد ایشان روی زن و سر و کف دست و است و جوف و در دلیل بر  
 عدم جواز نظر بعضی دیگر وارد شده آری امر بغض بصر از یکدیگر آمده است و نظر بسوی مخطوبه ثابت  
 شده و بر نظر طیب و حاکم و شاهر و لاتی در اوله نیست بهتر است که زنان را حکم کنند امر وضع حجاب  
 را از وی میبندند و دیگر امر بوضع حجاب که در بستان یا ذریع و نحو آن برسد ثابت است و حدیث  
 و شامل هر جائی باشد و قحط و بر و هر آفت سحاب و جل است بر مردم جائحات خلافت در آنست که از طرف  
 آدمی باشد مثل سرقت و فساد ذریع و نحو آن همچنین جائز نیست اخذ زکوة بر زمین غیر مزرعه گو  
 ممکن از زراعت باشد و بکذا بیع و فایده بیع رجاء و سرور و راضی است که در جای خود ذکر یافته فایده و تامل  
 صنفها که احوال و لم یجز و دیگر بیع اجناس مختلفه چنانکه خواهان میکنند بطبیقه و است برست باشد و در  
 اجناس متفق ذکرشش چیز آمده پس را منحصر باشد در همان اجناس مستثنی که در رویم و گندم و جو و

خرد و شکست و قیاس دیگر است یا بر آن بی دلیل و احقاق ربوبیت و خردمان مجرد و قال فی سبیل  
 دیگر هیچ وقت نزد من حاجت جان نیست بشرطیکه در کار و گفتن آید و همچنین نقل او از کسان است که  
 بنا بر تقاریب اصلاح و دیگر تسویه او را در همه و احبب است نه منسوب و او را هیچ بران ولایت دارند  
 و خلافت در آن خلافت است یا رسول خدا صلوات الله علیه بعضی بعضی و ترک بعضی جوهر است و دیگر  
 در عفران و جوهر هندی و انیسون و بخوان لایق است بسکات اگر قول قائل بسکات این چنین و حالی  
 از احوال بصحت رسد و اگر سکر نیست بلکه مفسر است نیز حرام بود آری نزد فقهای هر دو وصف  
 از برای تحریم نیست و همچنین برگ قات که حجازیان بجای برگ تنبول در هند و شجیان می فرمایند  
 خوردنش رواست تقییری و سگری در آن تحقق نشده و اگر ثابت شود فاحش حکم و دیگر شش در  
 بازار بدولت اندازی که سائر شرگاه بود بی شبهه حرام است و انکارش بر هر مسلمان واجب گردان  
 این کار بسیار می کنند خذ و اذینت که امر است بلباس و در تن عورت مبالغه آمده تا آنکه تنها هم بپوش  
 نشیند الله الحق آن بسختی حده و دیگر در نمی از خلق تمام را پس و بلی نیامده اگر چه خلافت است  
 و از بسیار اخرج است و جز شک و توقع آن از حضرت نبوت معلوم نشده آری نو مسلمان را امر است  
 شرف فرموده و اگر بدان شهر را است نه شرف ریش اگر چه در کفر و بیدار است و حدیث دارد و در  
 خلق را سبب نیست و دیگر اگر ارام بود که دلیل صریح نیامده احادیث نمی استنجا از طعنا  
 سخنان اشارت می کنند بسوی تحفظ از امانت غله و حدیث اکمل و انجیل حاصل است و گاه است  
 حرمت اطعام و حدیث لعن اصابعی کنند اگر چه فاحش میهدی دارد و در نمی از ترک لغو بر است  
 شیطانی تبلیل است از برای تشریف و اگر ارام لغو ساقط است از دست انسان و دیگر تخی در مجالس اجبر  
 اهل عقل جان نیست بلیل فاضل و فی سبیل الله که دامان پیام پس بنا بر محبت و سرور ثابت چنانکه  
 با فاطمه علیها السلام میکرد و اما بنا بر محبت و تعظیم پس مقدم احادیث عدم جو از دست و بعضی اهل علم آن را  
 و اصل او را حسن ساخته اند اما شو کافی رسد الله تعالی از قیام برای بحر تعظیم مطلقا منع نموده و هر حق  
 الشار الله تعالی و دیگر بوسیدن دست و پا و تن و میان هر دو چشم بر وجوه وارده در احادیث جاکت

و قیاس بران خوب نیست بلکه خوف آنست که در رجعت افتد و دیگر در اعراض متعارف و مقصود  
 در اعراض و خنان قدوم آید از سفر حج و غیره و اجتماع اهل بیت و رسیدن مسکن قول فصل  
 آنست که اگر این اجتماعات خالی از منکرات شرعیست جائز و اگر مشتمل است بران ناجائز مثل  
 تقبی باصوات طریقه فرامیر حضور با وادارت آن و در هر چه اشتباه رود و استیذان واجب  
 و دیگر تصویر جاندار کشیدن تحت حرامست بهر چه که باشد و اگر چه کثیره طیبه و زلف یا تخریش دارد  
 شده و بی از تصویر کشیدن مختص بچهره است و حکم تصویر احواء اوست اگر چه صورت پیر یا صلیح باشد  
 انبیاء و چنانچه باشد و قرام عائشه دلیل بر تصویر نیست بلکه تصویر بر صورت حرامست بهر حال و هر که  
 آنرا فراموش کرد و یگانه با انکار بر منکر کرد و باستهانت وی پروخت و دیگر آنکه گفته اند که تحریم  
 سماع باجماع است این قول صحیح نیست بلکه دلیل بر خلاف آن قائلیم است و اخبار و آثار بسیار  
 در جوازش وارد شده و در حرمت معارضت و آلات لهو و لعب و خوشی نیست معند آنکه کسی  
 که اوقات خود صرف این کار نمی کند و نالکاهی کند خصوصاً درین زمین سیئات سماع سلفان  
 مشتمل بر بیات ذکر حرب و ضرب و بیع صفات جود و کرم و شجاعت و ضیافت بود و تشبیب  
 بذكر و یار و مواضع و وصف انواع نعم می گرد و تضاد سبب علقه و نحو آن غالباً همین حالت را  
 و امر و در کشتمانش بر ذکر قدود و خدود و دلال و جمال و جود وصال و ضم و شرف بلکه تشنگ و  
 کشف و معارفه عفار و خلق عذار و وقار باشد فاین هلاک من ذاک و دیگر پوشیدن جامه  
 سرخ بجهت مردان را حرام نیست حله حره از همین جنس بود و نه خط خطا که این تقیم روح گمان برده بلکه  
 هیچ لون بر رجال محرم نیست خام باشد یا بچینه و زنان را همه ملوین درست است و استعمال  
 خود از فعل نهوت ثابت شده آری سرخ که از عصفرا باشد حرامست بر مردان و دیگر هر حلیه که همگرا  
 رساند خواه آن را در بیج و شراب نشاند یا و غیر آن حرامست مگر حلیه که شرع بران وارد شده  
 مثل ضرب بقبکال غرض که حلیه مقتضوست بر مرد و قیاس بران جائز نیست تسامحت مردم  
 میل کار آنجا رسانیده که نمیده شریعت در رفقه رای حیل گردیده و نهی با الله من جمیع ما که هلاک

و دیگر میگوید حرام نیست چه زراعت در برابر جرت ابلان است نه بر عین نقد و احتیال در جوازش  
غیر ضرر و خصوصاً درین عموم بلوی در است هندوی بهین جهت است که منفعتی باین قرض می کشد  
یعنی ایمنی از خطر راه و زود اشتراط این منفعت شبهه ریاست پس چه شرط کند و دیگر را خواهد چلی باشد  
یا خفی محاربه است با خدا و رسول و تحریم ربای فضل از او می سد ذرائع باشد و هیچ حلیه نیست  
ریاست بلکه اعمال است بر عمل او و دیگر هر چه در آن ورثه را ضرر است حیل باشد یا تعلیق یا وصیت  
یا وقف باطل است شرعاً با دلالت خاص و عام و نسبت وصیت از برای وارث بعد از نزول و انقضای  
شرعیست و در مسئله حول و قول است شوکانی روح بسوی هر دو رفته لکن آخر میل بجانب ثبوت  
عمل نموده و دیگر چهار شرط است اگر دست بهم داد جهاد است و رزقه نقد باشد و جهاد فرض کفایت  
بر اهل اسلام و بعد از آن ماد رویه را باشد با خلاص نیت در اعلا کلمه خدا و از کشتن زنان و  
کو دکان و شیخ فاسی و اشغال ایشان نمی آمده پیش از جهاد دعوت بسوی یکپارگی از مصالح  
لازم است و آن قبول اسلام است یا جزیه یا سیف و دیگر رضای که اقتضای تحریم می کند هیچ وجه نیست  
نه کمتر از آن و قدرت رضاع و سال است پس بس و در ثبوت آن سخن زنی واحد پس می کند کیف  
و قد قیل و دیگر آیات دارد در زیادت و نقصان عمر متراض یکدیگر نیست هر یک را محلی جاست  
و از اسباب در ازای عمر است صلح و قضا و گوته باشد معلق و غیر هم و دیگر اقصاف بیان  
در حالت تکلیف بشکر ثابت است لقول تعالی و صای من اکثر هم بالله الا و هم هشتم کن و این  
دلیل است بر اجماع شرک با ایمان و شرک کبریا است و غیر منفور پس در اهل شرک می توان گفت که  
صای من اکثر هم بالله الا و هم هشتم بالله بما یعبده من الاصنام و غیرها  
دلیل تفسیر را در آیه مذکوره و داوره تاویل است اینکه نوشته ایم ارج اقول است و الله اعلم و دیگر سفت طبقه  
بودن زمین مسلم است بنص کتاب سنت و آنکه در هر طبقه ازین طبقات اوادم و خاتم از مثل این طبقه  
ظاهر پس جز ایشان عباس که مشرود است میان حجت و ضعف سناد و متن و بیلی دیگر بران وجود  
نیست و اثر صواب در ثبات پو اعیان اثره ندارد تا آنکه منوعی صحیح میاید و رفع اشتباه فرمایند عرض

در اثنای این سلسله از باب علم لا ینفع جمل لایض باشد و دیگر حلال بدین است و حرام نین و میان هر دو  
 شتبهات است و در تعیین مراد شتبهات اقوال اهل علم متخلف آمده و حسن بیان درین باب  
 تقریر نیست که در دلیل الطالب مرقوم است مقام تنسیح ذکر آن نیست فراموش و دیگر است و حرام است  
 را حدیث نفس نفوس است ما و ام که از زبان نبر آورده و بموجب آن کار کرده است هر حدیث که باشد  
 و خواه است نفوس و در نفس یا زود بگذرد و خواه کوتا بود یا دراز و خواه دیر یا ندر یا شتاب رور و خواه در  
 آن بر نفس سیر یا باشد یا بترقی غرض که این همه احادیث باقسامها و اختلاف انواعها معفو است و  
 تفصیلی که درین باب کرده اند دلیل مساعدت آن نمی کند و دیگر بنا را اسلام بر پنج چیز نهاده یعنی هر یک  
 از اینها ستون دین است و تا همه با فراهم نیاید اسلام تمام است پس اتیان بهر واحد بر وجه مجزئ  
 بدون احتمال در صورت واجب شرعی لازم است و هر که کرد و ناقص کرد و می گوید آن را نکند و اگر حاجت  
 از وجوب اتیانش بران حجب نمی داند که آنوقتش لازم است امید است که معذوران و نه تارک  
 نماز و عمار و صلی بنقصان ارکان و بخوان در تحقیق کافر و غیر آنی سماجی برست و اندک علم و دیگر تفسیر  
 نمونی از برای آیات و احادیث صفات همچو ————— قبض ارض و سما بیان  
 سبابه و ابهام کشف ساق روز خشر و قول چهرم هل من هن ذیل و نحو آن هر تحقیق است محال نیست  
 سلف درین باب جاد که ایمان با و رد با تفویض سپرده اند و خلقت تبع ایشان در وازة تا دلی کشاده  
 حق همانست که سلف بران گذشته اند و دلیلی بر وجوب تاویل نیامده و اگر نیک بشکافی در بابی که تاویل  
 نوعی از تکذیب است هر که را تنزیه باری تعالی آخونده جان این صفات را با مظاهر سنانیه تشبیه کار  
 سفاهت است و تعطیل حرف اهل رای و اقرار با بیان و ادراک آن بر صورت مروی و آورده سلیقه اهل بیان است  
 و عده صفات را درین باب حکم می یکن مسلمانان که درین دیار سکونت دارند و در آن هستند و  
 کفار متعرض جان و مال آنها نیستند حکم است تا من و از آنها اگر فتن مال شان بی رضای شان  
 بنصب یا سرقه یا مانند آن جائز نیست که تسلیم خود رست چون آنها متعرض جان و مال ما نیستند  
 فتن احق بکدام اخلاق هنرم گن و دیگر مسلمانان که از دیار تسلط آنها خارج اند اگر درین دیار

بی عقد امان آمده مال شان بقصیب یا سرقه بر نه آنها را گرفتن مضائقه ندارد جائز است از اینجا باید رفت  
 که اگر مسلمانی بطریق قرض از کافر چیزی بگیرد بروی ادای قرض واجب است تا بعد از لازم نیاید  
 و اگر قصد ادای قرض دارد لکن او را میسر نشد و مردمند و رست آشفته نشود این حیل از برای گرفتن  
 قرض سودی از کفار این دیاری تواند شد لکن از کتاب آن از تقوی بعید است و الله اعلم بالصواب  
 لفظ مفرد جلا نه چنانکه بعض فقرای می کنند سنت صحیح میان وارد نگشته بلکه نقل عقل دال است برخلاف  
 آن بنا بر عدم افاد کلام و ذکر الی بر وجهی باید که بنابر نبوت صلوات الله علیه است فرموده و بصیغه نشاء  
 که نشانیش داده و آن کلمه طیبه لا اله الا الله است و آمده که این کلمه افضل کلمات است بعد از فرائض  
 سنت گذشته است و دست بیدت زد و این چه و چون الله گفتن مانوس نیست بهو هو حق و  
 بخوان سر و دل چه شتم خائز میت تواند شد ذکر بدون جلا مفیده عمل باشد و بگوید روز روشن از بر آ  
 در و شریف و جز آن بدون تحریر تمام لفظ و جمله عبارت اصطلاح جمعی از اهل علم است سابقا و خلفا  
 و لامضائقه فی الاصطلاح همواره در خطوط و رسوم این چنین کرده اند و مقصود بدان تصریح طول ال است  
 پس پس غایتش آنکه نزد مور و عبور بران آنچه در خود تکلم است بدان تفهید فرماید مثلاً نزد مرز  
 صلوات و روح و روح آن صلی الله علیه و آله و سلم و رحمة الله و رحمة ریحی العرشه بگوید یا نعمی از این تلفظ  
 در میان نیست و لکن بگوید که است از نزد ابتداء تصریح با وجو حصول فهم مراد و اول شده و خود نشان  
 این کنایات در سنت صحیح ثابت است و بگوید که در ذمه تقریظ است و ستایش مرده تا بین اگر این  
 وجه راست است جائز باشد بهر وجه که بود خواه بلسان یا به بنان چنانکه در او آخر کتب می کنند و اگر  
 نادر است و در تأیید خلاف سنت منعی عنه است و صواب بسیار دارد که از رجوع باین مختصراً هم  
 میشود و درین عصر اگر این رسم را بیک از پائین از و مرحوم باشد انشاء الله تعالی بریر که جلب مفاسد  
 بسیار در دین و دنیا می کند اللهم غفر لی و بگوید سترقات شرعی و تحقیق همان است که قصد و عزم بود  
 و هر چه متواتر گشته و مضمون یکیه همایه مضمون دیگر است واقع شده اسم سرقه بران صادق نیست و  
 هیچ غرض از این تواتر محفوظ نمانده است الا رسم عصر الله بلکه عابرو و عاشر کامل را بنا بر کثرت حفظ



و تداول مبنائی و معانی این حالت بیشتر و انگیزه بیشتر شود و قاصد ناقص را کمتر دست بهم می دهد و بیشتر  
حال سرقات کلامیه و در هر دو صورت مجبوره و مذمومه موجود است و ماخذ این نامرکفیل بیان اوست و  
سخنی نخواهیم داشت با شما که صاحب سخن است مثل دیگر احوال او و مصدوم است بعصمت اسلام که  
نمی رسد که دست تعدی در آن بی طبیعت نفس مخنور دراز کند آری مخنور مختار است بهر که خواهد  
همه نماید و عطا کند با نفعی از آن در نقل و عقل نیست و دیگر اقا صیص اولین و آخرین از انبیاء و رسل  
و احوال این حضرات که در قرآن مجید و فرقان جمید وارد شده تحقیق آنست که لفظ لفظ خداست  
و معنی معنی آنان نه آنکه مبنائی و معانی هر دو بعینه از قائل دست بلکه نظم قرآنی و حکایت آن معانی  
در پیرایه کلمات ربانی است فارغ از تشکیک و اشکال و صفات مطلع الجلال و دیگر در حدیث منبع  
خطا و نسیان از امت اسلام نقل طویل است اما جمیع طرق در وایاتش قاضی است بآنکه حسن لغوی  
باشد و این قسم حدیث حجت است در آن سخن فیض دلوش صحیح ثابت است و این هر دو امر را اگر  
نگریم ازین امت مرفوع باشد انشاء الله تعالی و دیگر در مقرر ارواح بعد از موت هشت مذاهب است  
ارجح آنست که جهانها سه مومنان در علیین است و جهانهای کافران در بنین و مواضع دیگر محتمل و  
شیاطین مستطیع بر انسان بعد از موت آدمی ظاهر آنست که در جای دیگر که اخوان ایشان از  
شیاطین می مانند میبوه باشند اما دلیلی برین حکم در مرفوعی نیامده است و دیگر اسلام اقلیای و ظاهر  
را گویند و ایمان از دعای باطن بر او احسان تنوید دل و تصفیه اندون را اول را شریعت دانند و ثانی  
را طریقت شناسند و ثالث را سلوک و تصوف و معرفت و تحقیق خوانند و کبیل سلسله صحیح بر سر تفسیر است  
و محصول و مدلول هر واحد معلوم پس هر چه از آنها موافق ظاهر کتاب و سنت است آنرا بندگان باید  
در هر چه فهم آن بدالمتی از هر سه دلالت مطابقت و تضمن و التزام با دلالت النص و اشاره النص  
ناشور و قبول از سلسله صالح نیست اتفاقا عدا از آن بهتر است از انتهای برای آن و کیفیت که معیار جمله  
ظاهر و باطن اول و سنت و نص است پس این هر چه درین هر دو و نیز آن سره آمد سره است  
و هر چه کاسه نمود کاسه است و اهل حسان و حربه اعلی دارند از اهل ایمان و اسلام بنا بر آنکه جامع هر

بوده اند و کرامات از ایشان مخصوص حدیث و قرآن است اما در اعتقاد ایشان نیست و کشف این  
 جماعه و الهام این عصا به و مناجات ایشان حجت شرعی نبود و دیگر اهل کتب بزرگ بظانهای اخبار  
 حرام است و اخبار رنگارنگ باطل و در وجه این حرمت و اطلاق در اخبار این مختصر ذکر فرجی بلکه اگر  
 پرچم اخبار سرایا راست گفتار باشد تا هم خالی از کرامت شدید نیست و اینکه باین وسیله نیست  
 اگر چه اطمینانی نباشد باری در شکی نبودن آن شک نیست بر بنا بر قواعد اسلام نیست اللهم احفظنا و غیره  
 چند داند در مواضع اباحت و اجابت است و از باب تعاون بر بر و تقوی است اگر طبیعت نفس  
 بدون اگر اجبار باشد و در اخذ آن باشد و ملاست بر ترک وی از وادی معاونت بر انهم و  
 عدوان است و صرف آن حرام چه هرگز اهل هیچ مسلمان احدی را بدون طبیعت نفس و سه  
 حلال نیست بلکه معصوم است اگر چه عصا کس یا مسوکی چه نباشد از اکل اموال باطل نمی آید و غیره  
 زیدیه و فریغ خفیه اند و در اصول معتزله دلیل دارند بر سبوی تفضیل و مانع اند از سبب صحابا پس چنانکه  
 اهل سنت و جماعت سبب تکفیر این هر دو نموده اند همچنین احدی بکفر ایشان صیاح نموده اللهم  
 آنکه ضروریات دین را انکار کنند و رنه بجهت زیدیت دلیل کفر و نوح نیست ملوک و ائمه این  
 کیش داشته اند خدا رحمت کند بر امام ابن الزبیر و سیل بن امیر و علامه شوکانی که این هر سه شیخ  
 سنت و مجتهدان مطلق مذہب زیدیه را اصولا و فروعاً در توالیف خود از پنج برگ نهاده و دین خالص اسلام  
 را که اتباع کتاب عزیز و سنت مطهر است و بهی تنقیح و تصحیح و ترجیح فرموده که جاهدی را مجال انکار و  
 مبتدعی را موقع فرار و درست نماند و الله یختص به جنته من یشاء از انضیبت عنی که اگر  
 عشیرتی و فلا زال غضبا ناکه لئامها و دیگر حدیث تمیز در اسلام به سبب طریق مروی گشته  
 و غالب طرق او ضعیف بلکه کمتر از آن است اما مجموع طرق خود منتقض است از برای استدلال  
 حسن لغیر است و الفاظ مختلفه دارد و در آن ذکر چهل سال و پنج سال و شصت سال و هشتاد سال  
 و هشتاد سال و نود سال و صد سال آمده و اثبات فضائل و رفع نقائص هر مدینه و مذکور شده  
 تفصیل را فاخذ باید است و دیگر موتی را در بزرگ چیز حال است کیسه سوال منکر و کبیر از رب نبی

و دین دوم عذاب یا نعيم چنان و تن هر دو ستم عرض اعمال احياء بر موتی چهارم عرض مقعد در  
 صباح و مسا و جزآن و این باب خیلی وسیع است تا کتب مقبره این فن از نظر مومن نگذرند و وقت  
 بر جمله حالات آن عالم دشوار است اما طلب این حکم کنند با آنکه مسلمانان بسیار اند و غفلت از دریافت  
 حالات عالم برنج و معاملات آنجا جانان بزرگ را بنده شکم سخته و در گود نیای طلبه انداخته از  
 برکات اسلام محروم گردانیده است گویا خود بعد از این خانه رفنا دار بقای نیست و در طرادی  
 آن فی الجمله ضعف عقیدت است بمباد و رجوع است بسوی دهر و اندر علم و دیگر حقیقت فریب  
 آنچه متحقق گشته همین قدر است که این صنایع منجمله انواع محرّم است و صاحبش سحر سحر و مرده شیاطین  
 می شود و در زوال بیان خود مجبور است و کمتر است که اثرش زوال پذیرد و عود بجاناب اسلام  
 دست بهم دهد و اصل این عمل منقلبت است بشیاطین عهد سلیمان علیه السلام و دیگر سحر سحر که  
 یکی از مدارک غیب مقرر داشته اند آن متفقین آن رجاء آوردنش حرام است بر مسلمان و از اوصاف  
 محرّم حساسی است و هر چه بدان معلوم کنند موهوم و منطون است گویا بعض احوال مطابق وقت  
 باشد که لا یعلم الغیب الا الله و در کفر کسی که متعقبات است اوست خود هیچ شک و شبهه نباشد و گویا  
 در کشف و ریاضای و دیگر تفاسیر که احادیث فضائل سوره نوشته اند غالبش موضوع دبی اصل است  
 و اقل قلیل ثابت و بنا و ایرادش بر تسایل و راخبار فضائل اعمال است که چشم و گوش بند کرده  
 بدان آویخته اند و در معلوم است که احکام شرعی متساوی الاقدام است فرقی در میان واجب و  
 محرم و سنون و مکروه و مندوب و فضیلت آن نیست و دیگر زنان و کودکان را بر تلاوت قرآن کرم  
 اجر عود است اگر چه منی آن نمی دهند و همراه هم معانی اجر مضاعف نقد و ثمت باشد و هیچ عمل  
 قیام بر اینیه اسلام بزرگتر و فضل و اجر از تلاوت قرآن نیست تالی گویا به زبان است با صاحب کلام  
 و بعد از آن کثرت در دست پس پس آنچه منقلبت است از دیگر کارها ثور و دیگر متشدد و تفسیر  
 کلام الله حقیقت شرعی است پس تفسیر مرفوع بالاتر باشد بر همه بعد حقیقت لغوی است بعد از تفسیر  
 سپس هم در سخن سواد و دیگر تاریب بال که در عرضش جرات اند در مواضع خاصه از سنت مظهر

ثابت شده و علی العموم پس حق درین باب اقتضای است بر ثابت از شارع و قیاس را در آن گنجایش نیست باینکه خود وقوع این تادیب ثابت را نیز فلات قیاس را در آن شرح گفته اند همچون شارع علی السلام بر خلاف عموماً خصوص خویش در مواضع خاصه سلوکش فرموده ما را به آن ایمان آور و بر آن اقتضای فرمودن واجب است و دیگر مجموع آیات منسوخه پنج آیه است نزد اکثر ذر بعضی از این هم مشترک و محل احادیث منسوخه ده حدیث است نزد اکثر و نزد بعضی محققین ازین هم کمتر و در نسخ متفق علیاً علم از آنجین است و در بیان آیات را با پانصد و احادیث را تا بیست و سیصد و کار بر غیر اسلام دشوار ساخته و این منسوخات مرقوم است در اخذ این مختصه و دیگر برقی بالفاظ کتاب و سنت و لغت عرب که معانی آن مفهوم است جائز است بلا شبهه و شک ما را که شتم بالفاظ شرک و کفر نبوده و تمام معنی است و صند الا وفاق و تعلیق النعا وید و اما استعمال جوامع نه گانه و جز آن بلبس تعلیق و اکل پس اگر از برای معایج بشهادت طلب حازق است حکم تراجم دارد و تمامی جائز است اگرچه تقویض افضل است و اگر حکم نجوم بنا بر قمر اعداد و جلب منافع میسر است پس زنده گردان نباید گشت و روایات مرویه فضائل اجماع همه پیچ و پا در دست روایات او همین طبیبان بیمار بطن اندر از احدهای از عافیت شعاران اهل حدیث و دیگر شعور موتی بقابل و حامل نفس و در اثر کلام خود و شنیدن آنجن ایشان را ثابت است با در هیچی نیست مطرو و کل این حالات مقصود بر اندر بر وارد خود تقیید علیاً به مرور و دیگری نمی تواند شد و چهار استلاد و استعانت از اتفاق بر برین سماع و شعور قیاس مع الفارق و دلیل بی شعوری است از مارک شرعی و کینیت استدلالاً اسلامی و آمده که میت جواب سلام نرانی گوید و دیگر زیارت قبور مسنون است بلا شک و شبهه و بدان امر آمده خصوصاً زیارت سید المرسلین و خاتم النبیین و شفیع الزمینی صلی الله علیه و آله و سلم و دیگر صلوات و حق که یک موجود است در آن بلاد و بقصد خویش انشاء سفر از برای این کار کرده و منافع دنییه در زیارت بسیار است از بهر در دنیا و غیرت و آخرت و دعا از برای میت و اتناظ بحال و در غیرت بحال خویش و احادیثی که در فضل زیارت نبوی آمده با قطع نظر از آنکه همیشگیست از غنیفیه است که با موضوع

یا شایسته و غالب الفاظ وی همین ذکر زیارت و ثواب اوست نه امر به سفک کردن او برای آن  
 و در اسافت این منکر اختیار کرده اند و قدح سفر لای و نحو آن ثابت نشده بلکه هر که از جای خود یا  
 یک چیز بیرون شده وی غالب است مثل از برای سجد شریف نموده و زیارت در آن مطوی است  
 و این طریق نزاع از میان برینجی دور و ایست رطب یا بس این باب با هم متوافقی و متطابق می گردد  
 و اندک اعظم و بزرگتر است نبوت صلوات الله علیه قرن را بخیریت ستوده و همین قرون سلفه این است  
 در اسوده و زمانه بعد از هر چند خالی از خیر نموده اما شتر در آن غلبه داشت و این قرون را تحت  
 نموده اند و در این قرن صحابه از بعثت نبوت تا موت آخر ایشان یک صد و بیست سال است و  
 قرن تابعین از صد و یک تا هفتاد سال و قرن تابعین از دویست و یک تا صد و بیست سال است  
 احوال تغییر شده و غربت اسلام آغاز شدن گرفته و فلاسفه سر اسه خود برداشته و اسلامیان عقل را  
 با عقل آینه کنند و شد آنچه شد و آنکه در بعض روایات ذکر قرن رابع آمده پسندش ضعیف است بجهت  
 نمی آید چنانچه عقیده و نحو آن بعد از منصفه همین هر سه قرون شش و با با خیر خلل انداز صرافت دین و  
 محو است اسلام آمده و بگویند نبوت را خواص منافع ثابت کرده اند و در اثبات آن به خبر غاشک  
 رای و روایت آویخته و آهسته درین باب تبرک است با ثار صامین و لکن این سلسله مقصود است بر  
 ماورد بقیاس نمی آید و علی آنچه موصی که آن نقل محض بود و اصل و تخصیص نقل بی سود است بلکه  
 ع نسبت هر چه بگذارد رسیدگی باشد به صاحب عقل سلیم می داند که آنچه از اتباع صاحب نفس  
 دست به می دهد از مجرد رسیدن بالپوش و بر سر گذار شدن آن نیستی آید چه مار کار و بار ایشان  
 شجاعت اخروی بر دین پرستی است نه با شریعتی فعل باشد یا دستار وی سر باشد یا رشته پیچید  
 س تو تا که گور مردان را پرستی + بگرد کار مردان گردستی و بگویند حدیث صحیح بهاد را حکام  
 همانست که بصحت رسید و باز آنچه حسن است با اقسام خود بر وجهی که در اصول حدیث منع شده باز  
 ضعیف بهتر از رای قویست و چون احکام اسلامی متناهی الاقدام است اثباتا و نفیای پس  
 قبول عنایت و فضائل اعمال مطلقا بدون کشف از حقائق اسانید مومنانید پس ایلی و غیر مقبول است

و دیگر خصال که موجب ظلال عرش است و احادیث صحیح و حسن و جید بدان وارد گشته و حفاظت خدا  
 جمع و فقدان پرده خسته نبود و در محصلت میرسد این خصال در اخذ این مختصر مع اولی و مذکور است  
 اجماع اینها نیست خصلت باشد امام عادل شایب ناشی در عبادت مردود است و در حدیث و حدیث و حدیث  
 یکدیگر محض براس خدا خالق از خدا نرو خواندن زن صاحب منصب و حال مخفی صدقه بین از  
 شمال دیگر خدا در خلا با یکا و در بعضی احادیث دیگر ذکر شش خصال دیگر نیز آمده و دیگر خصال مکتوف  
 در نوبت تقدیر و متاخره زیاده بری خصلت است بعضی در طهارت و بعضی در نماز و بعضی در عین  
 و بعضی در نماز چاشت و بعضی در قنوت بعد صلوٰه جمعه و بعضی در نماز تسبیح و بعضی در فضل صوم  
 و قیام در رمضان خصوصاً عشره اخیره و صوم یوم عرسه و اهل از ابلیس و ج خالص نماز در مقام  
 ابراهیم علیه السلام و دیدن خانه کعبه و فضل آخر سوره شتر و تعلیم قرآن با واد و فضل تسبیح و تکبیر  
 و تملیل و فضل خور و رباط و ادب و قود اعمی و سی در حاجت مسلم و ترغیب و از االخار از راه و  
 فضل مرض و غربت و فضل مصافحه و عذقیب لبس و طعام درنده ماندن در اسلام و دیگر بعد از  
 انبیا و بارکان اسلام دانستن حرام و مکروه و مستحب و اجتناب از شت تنهات بنا بر حفظ از وقوع  
 دخی که عبارت از شت تنهات است ضروریست از ضروریات اسلام بعضی از آن در اکل است  
 و بعضی در شرب و پاک و در لباس و برخی در وطنی و د و ای آن در آلاجه است کتاب التقوی را  
 از برای بیان این مسائل عقد کرده و اکثرش بیع است و دیگر طلب روزی حلال فرض است  
 بعد از فرض و بهترین کسب کار و دست خود است و او علیه السلام عمل بدست خویش می کرد و زره  
 میبافت و ابراهیم علیه السلام بزازی می کرد و عیسی بخار بود و دیگر غالب بهای بخار بود و انصاف  
 کشت کاری می کردند و مهاجرین غله و جامه می فروختند و است حدیث را نیز در نما بود و انفع تجارت  
 در اسلام نزد است نزد وجود اسباب و شروط آن اهل اد که علی قیام و تقوی که من عذاب  
 الیم و دیگر با حرام است در بیع و قرض و کبیره ایست از کبائر منکر خویش کافر باشد و اخذ و جر آن  
 محاربه است با خدا و رسول و در یاد و گونه است یکبار آنکه که تقدیر اینها می فرستند و دوم با فضل که

اندک را بسیار فروخت نمایند و بیکر شعر کلام نورز نیست حسن احسن است قبیح اقمیج جناب نبوت  
 مثل بمصایع کرده و در یک نوبت تا صد شعر شنیده لکن بیشتر اضاعت وقت و در آن کرده باشد  
 و در حکمت است و بعض بیان سحر بود و بیکر ریاضه سطل ثواب عبادت است و خفی است از  
 در سبب مثل و فالت آن از کتب سنت مطهره و کلام صوفیه صافی در یافت می تواند شد و بیکر  
 غیبت یعنی غایب عیب کس گفتن هر چند موافق نفس الامر باشد حرام است و برابر خوردن گوشت  
 برادر مسلمان خواه در دین او گوید یا در صورت یا در سیرت یا در نسب یا در حبس یا در جوارح نیست  
 غیبت مگر بگفتن شخص معین اگر اهل شهر را بدگوید یا مظلوم فریاد ظالم کند غیبت نباشد و بیکر  
 غیبت یعنی سخن سبکی بیکر رسانیدن که موجب مانعوشی با هم آمان باشد حرام است  
 سخن چین را تو انم چاره کرده که تاسن خود نگویم او چه چیدید ولی از فقری نتوان برآمد  
 که او از خود سخن می آفریند و بیکر کس را در شناسنامه دادن خواه بزبان باشد یا اشاره مشتاق  
 یا ابرو یا دست یا مانند آن فتن است و کشتن مؤمن کفر و خندیدن بر روی کسی بر طریقی خوب  
 تنگ حرمت او باشد حرام است سب باش و صد و ششیا خندیدن به کسی صبیح باخت نفس  
 در دو با خندیدن به آنحضرت صلوات الله علیه حرمت مال و عرض مسلمان مثل حرمت جان است  
 و کعبه گفت که خدا ترا چه قدر حرمت داده است لکن حرمت مسلمان از تو زیاده است اما مردم دنیا  
 کار اطلاق عنان کرده اند گویا این شریعت را منسوخ پنداشته و بیکر دروغ علی الاطلاق حرام است  
 و شهادت زور را برابر شرک نهاده اند مگر دروغ از برای صلح میان دو کس یا برای اضا و غلط  
 اهل خود یا دفع ظلم ظالم رواست و تعزیز بهتر است از کذب بیج و بی حاجت تعزیز هم مکروه است  
 و بیکر هر حکم موافق قرآن کند حق تعالی آن را کافر گفته قضیه و مناقشه که در بیان افتد رجوع  
 آن بشرع واجب است شرع هر چه حکم کند که خلاف طبع باشد آن را بطبیعت خاطر باید پذیرفت مکروه  
 گرفتن آن کفر است بلکه مستلزم انکار شرع و ضمایح احکام طاغوتیه و لایه امور که بخلاف شرع  
 باشد نیز بهین حکم دارد و بیکر عیب تکبیر کردن و نفس خود را بهتر شمرن از دیگران و غیر را حقیر دانستن

وداشتن حرام است اعتبار خاتم را است و خاتم معلوم نیست که چه خواهد بود و سعدی فرمایند مرا بپیر  
 داناسه مرشد شهاب بدو اندرز فرمود بر روی آب پس یک آنکه بر خویش خود بین مباش و دیگر  
 آنکه بخیر بین باش و بیکر تقاضا با نساب حرام است و همچنین نکاح شربال و جاه عربی را بر عجمی و  
 عجمی را بر عربی فضل نیست مگر تقوی آن اگر حکم عند الله اتفاق نص است در محل نزاع و بیکر  
 قضاة و اهل افتاء و علماء و فخره را رزق از بیت المال باید داد و معرون یعنی بقدر کفایت بلا نظر  
 اما اجرت بر عبادت که ناجائز است لازم نیاید و بیکر حرم را سفر کردن بدون محرم یا زوج جائز نیست  
 و نزد فقها کتبی و ام ولد را جائز نیست و خلوت با اجنبیه حرم باشد یا داده حرام است و بیکر غلام و کنیز را  
 عذاب کردن و طلق در گردن انداختن و زیاده از طاقت کار گرفتن حرام است آخر وصیت نبوی  
 این بود الصلوة و حاکمیت ایما آنکم و بیکر تراشیدن ریش که از قبضه کم شود حرام است و تراشیدن  
 از طول و عرض زائد بر آن جائز و چین موی سفید از ریش و بخود آن کوه و گذشتن ریش و  
 تراشیدن بلبست یعنی بپشت نمودن آن و ناخن و موی بغل و موی نهانی سنت است و بیکر در میان  
 بحام مردان و زنان را جائز نیست لکن با پرده و از او بر و بر و کشف عورت و بیکر امر به معروف و  
 نهی از منکر واجب است بر هر فرد از افراد است بمقدار قدرت منکر را بدست تغییر دهد اگر نتواند از آن  
 منع کند و اگر این هم نتواند یا سفید نماید بدل کرده دارد و گفته اند که اولی کار امر است و دوم کار  
 و سوم کار عامه و صحبت اهل منکر ترک کند فلا تفعل بعد الذکر مع القوم الظالمین و اگر از تفکر  
 هم کند در وبال آنها شریک باشد هم در دنیا و هم در آخرت و بیکر حبس فی السد و بغض فی السد فرض  
 اهل عیبت و کفر را بدل دشمن باید بود در اهل سنت و تقوی را از دل و محسنت را از روی و عزیمت  
 همراه دوست خود و در دنیا باشند آن کان خیر فمیر دان کان شر افشرد مع من احب  
 و بیکر شکر محسن کردن و کافاش بران نمودن تحب یا سنون یا و کافاش و کفران نیست  
 مصیبت و حرام است هر که شکر بنده نکرده شکر خدا نکرده شکر صید مزید نیست و تئید عید و بیکر نشستن  
 در مجلس علماء و فضلا فضل است اگر میسر شود و در عیالت بهتر است مرا و بعالم و صالح کسی است که شکر



کتاب سنت و جنب از هر چه بچست بود و بیک خالی بودن مجلس از ذکر خدا و در و بر و در محال  
 مکروه است و اکثر نهضتیه حتی کثیره از تصدیق مردم است بقرب نبوت و اسعد الناس است بشفاعت رسالت  
 درین شیوه اهل حدیث پیشه و طوائف مردم اند و دیگر مردان را تشبه بزنان در صورت و سیرت و  
 زمان را تشبه بمردان و نیز تشبه بفساق و کفار در مزام و عیاد و مراسم و نماز آن حرام است و همچنین  
 دوست گرفتن اهل کتاب من تشبه به بقوم فهو منهم و من بقوا هم منکر فاندک منهم و دیگر  
 حتی سلمان بر برادر سلمان شمشیر پیوست عیادت ثانی بی بیار پرسی و حاضر شدن در جنازه و قبول  
 دعوت و سلام و تهنیت غاطس و صیحت کردن در حضور و غیبت و در اسلام واجب است و دیگر کبار  
 را سه و چهارهستی یکی اکبر که از آن کفر و شرک است بخدا و قریب آن عقاید باطله است درین امر عقاید و در وقت  
 شده اند جنگ و قتاد و دولت همه را خدایت چون ندیدند حقیقت را ده افسانه زدند و توم املات  
 حقوق خالصه میانی شتم نمودن بجان و مال و آبروی مسلمانان و این هر سه را یک حکم و یک پاداش  
 او تعالی حقوق خود بدین شد و حقوق بندگان بدین شد و سایش در پی آزار و هر چه خواسته کن  
 که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست و بدین حقوق مستتر که در احادیث آمده مثل حقوق والدین  
 و قتل نفس سوگند دروغ و شهادت زور و دزدانم زن محضه و اکل مال یتیم و اکل ربا و فرار از  
 نصف بچه کردن و فرزند کشیدن زن با زن همای نمودن و زوی نمودن و راه زدن و بانی بر امام عادل  
 کردن و دیگر حج فاسق حرام است بنص حق تعالی بران خشناک شود و عرش عظیم بزرگوار و اینجا  
 قیاس بر حج کافر میتوان کرد که در حجب و حراست و شفاعت خواهد بود و دیگر هر که بر دیگر است لعنت  
 کند اگر آن کس در جور و لعنت نیست بر گوینده بازگرداند از نفسی فواره لعنت بهین معنی و اگر حسب  
 صی بکرام حرام است و غیره از ایشان نشان کفر و دیگر حقیقت خلافت شریعت نیست این حرف جاهلان  
 گویند باینکه بهین شریعت است که در حدیث صلی است و شایع ملت رنگ دیگر پیدایمی کند و تعبیر  
 از آن در شرح بلفظ احسان آمده و این تفسیر فوق مرتبه ایمان و اسلام است بنص حدیث چون  
 دل از او بیزش و آینه بر تن و علم که با سوسی اصد داشت پاک شد و زوایل لغت با بر طواف گردید

و از تو امر ربانی یافت نفس مطهر گشته یا ایتمنا النفس المطمئنة اسرجی الی ربك و الطبیقة  
 صریحیه **س** زاهد بیا و موت شهیدان عشق بین نه کین مرگ را نه زنگی بیا و ان یسفر  
 طوبی لک از لاک رحمت خور و بگویش به هر دم نای اسرجی انسا سمان رسد به چرخ اخلاص  
 دست بهم داور سعادت در حق او با سفر گردید و جلالت ایمان را سلام در پی یافت و بشاشت آن  
 ساری در حقیق و جان شده سازش نزد خدا تعلق دیگر هم رسانید و در کعبه او بهتر از کعبه است  
 دیگران شش چنین حسوم او در کعبه او و صدقه او به اعمال خیر او تربیت قرون نمائند و دلبا باخیر  
 و فضیلت محضین براغیا ریخت همین قوت ایمان و اخلاص احسان است تو کی بدوست  
 ایشان رسی که توانی به جزین دو رکعت و آنهم بعد پریشانی تو را بطن نبوت از سینه مسافری  
 صلیا بفتح سنت و شمس خود فیض صافی است بایست و سید نبی کینه خود را بدان کاشا نور الهی  
 بایک دتا بهر خبر و شرف راست میجو در یافت شود ولی الله در قرآن شریف متقی را فرموده باقی همه  
 اولیا و شیطان اند و در حدیث علامت ولی چنین آمده که در صحبتش خدا میاید آیهی محبت و نیاکا  
 و محبت حق بفرماید و هر که متقی و منظم نیست وی ولی خدا نیست ان اولیاؤه الا المتقون  
 نص سنت در محل نزاع و دیگر فقها گفته اند که انکار خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه کفرست زیرا که  
 باجماع صحابه ثابت شده و همچنین قدون عائشه صدیق رضی الله عنها و فضل رضی بر صدیق متبع  
 همچنین انکار خلافت فاروق رضی الله عنه کفر گفته اند و اصح اقوال چون کفر با نبوت ثابت شد با نبوت  
 محال انکار باید کرد و کذا حکم انوار حج و النواصب و هم کلاب النار و دیگر قاضی عازله شکایان است  
 که شهادت بر برادری با کسانیه او داده و حکم او حکم متر است و در خورد قتل باشد و دیگر تفصیل  
 بر رضی من کل الوجوه نیست بلکه محال است چه فضل علی و جواد بیف و سلمان و فن قضا و کثرت  
 علم حدیث و با شمیم نسب و تنبیه حسب و نزوحیت بتول قطعی است و همچنین در مقدم اسلام  
 عمر که فضیلت شریفین در شبه نبی اسلام از حبست سیاست است و حفظ دین و سد باب فتنه تیغ  
 احکام شریفیه و اشاعت اسلام در بلدان و اقامت حد و دفع زیارت و نحو آنست که این هر دو بزرگ

در اینجا مویشی قدیم جمله صحابه کبار را نه و این است مقاصد خلافت کبری و اینها تقدیم ابو بکر و عثمان  
 بر علی جمیع علیه صحابه و جلاست است درین باب و دیگر تفصیل در گوشت یکی آنکه مرتضی را بر  
 شیعین فضیلت نهد لکن در عیبت شیعین و تعظیم ایشان و بیعت مناقب و مراجع اینها و اتباع روش  
 و طریقه و تنسک بسن ایشان بقصیری از خود رضا ندید بلکه سرگرم این کار و راسخ القدم باشد  
 چنانکه اهل سنت با وجود تفصیل شیعین بر جناب مرتضی بوجوهی که مذکور شد کمال بروج عقیدت  
 و نهایت العزت و عظمت و اقتدار بقول فعل و طریقه آنجناب دارند و این قسم از تفصیل و اهل  
 سنیان اند و خلافت ایشان با جمهور اهل سنت در رنگ خلافت اشعریه با تریه است چنانکه  
 از قدام اهل سنت و صوفیه برین روش گذشته اند مثل عبدالرزاق محدث و سلمان فارسی  
 و حسان بن ثابت و بعضی صحابه دیگر و هم تفصیلیه کسانی اند که محبت مرتضی و اولاد او و اتباع آنها  
 طریقه و کافی دانند و شیعین و دیگر صحابه را بدینی گویند لکن با آنها سرکاری ندارند از تو لا و تبراً  
 هر دو بری اند این قسم بی شبهه می باشد و از اهل سنت باین عقیده احمدی نگذاشته و دیگر علما اهل سنت  
 و رجال معاویه و جناب سعد بن عقیل و عمار و اهل بیت و فقهاء حرکات و جنگ و جدل و اولاد  
 با جناب مرتضی حل بر خطای اجتهادی کرده اند و محققین اهل حدیث و اصحاب سنت بعد از پیغمبر  
 صحیح و در یافته اند که این حرکات و سکناات او خالی از شائبه انسانیست و حقیقت جاوید است تعصب  
 اسیریت نبود پس نهایت کارش آنست که از کتاب کبیره و فنی کرده و فاسق بر تو اعدا اسلام  
 هرگز از اهل امن نیست و شک نیست که وی صحابی است و در حق او بعضی احادیث نیز وارد شده  
 پس لا عن و ساب وی رضی الله عنه بی شبهه داخل است در قوام صلاوات الله علیه فی صحابه کبار و  
 عندهم من جهل کفرا من اهل بیت و من اهل بیت و من اهل بیت و من اهل بیت و من اهل بیت و من اهل بیت  
 رسول عفو صا حسب حق در حق و سه زیاده بر دیگر فاسق متوقع و مرجع است و بالقطع معلوم است  
 که بعضی صحابه در زمان آنحضرت صلاوات تکبیر با او شده اند و بعد از او و تعزیرات سزاوارت گردیده و مثل  
 اعراسی که در آن روز و مرجع شد و مثل حسان بن ثابت که در قاف عایشه شریک گردید و دیگر آنحضرت صلاوات

حکم بفرایشان و بمن ایشان نفوذ و دیگر در تحصیل علم منطبق هیچ پاک نیست زیرا که  
از فنون آلیسه است همچو حرمت و نحو الاله چوپندر عقلت و حرمت علم آن چیسند دارد که  
نهی آلودست پس اگر کتاب این فن بنا بر تائید دین و رزق مخالفین است لایاس بست و اگر  
بغرض دیگر است و سبب تشویش و شبهات در قواعد اسلام شود و حرام باشد کلی کل حال انهاک  
دران و مزید اشتغال بدان خوب نیست و گردانیدن آن جز علوم دینی مثل کلام و نحو آن  
طریق است و همین خیالات سلف مطلقا از ان منع کرده اند که من حاکم حلال الحی و غیره  
ان بقع فیسه و دیگر آموختن آیین خط و کتابت و لغت و اصطلاحات اهل کتاب و مجوس با که  
نماد اگر نیست مباح باشد بغرض سادچه در حدیث صحیح آمده که زید بن ثابت رضی الله عنه بحکم  
آنحضرت صلی الله علیه و آله خط و کتابت یهود و نصاری و مجوس تا نزد حضرت جواب خطوط آنها نظر  
جناب نبوت بنویسد و اگر مجرب و خوشامد آنها و احتملا با آنها علم این لغت می کند و باین وسیله پیش  
آنها تقرب می جوید پس البته موجب حرمت و کراهت است و قد مر آنکه ان الاله لهما حکم  
ذی الاله و دیگر نوکری اهل کتاب و مجوس چند قسم است بعضی مباح و بعضی مستحب و بعضی حرام  
و بعضی کبیره که بسر حد کفر رسیده رساند پس اگر کفره این کس از برای اقامت رسوم صامه و سرخا  
امور محمود مثل دفع دزدان و راهزنان و افتاد و قضا موافق شرع شریف در عدالت و بناء  
قنایر و شوارع و مرمت عمارت و مثل همان سرای و پل و خوان استیجا رکنند بی شبهه این چاکر  
مباح بلکه مستحب است بدلیل قصه یوسف علیه السلام که از عزیز مصر که دران وقت کافر بود دار و تنگ  
خراکن مصر درخواست اقامت عدل و قنیت و بذل نمایند و بدلیل قصه و الله موسی علیه السلام  
که نوکری فرعون بر طاعت حق قبول کرد و بدلیل آنکه نبی حضرت امیر علیه السلام برای یهود و اگر این نوکری از برای  
امور دیگر باشد و دران کار و بار افتلاط یا کفر لازم آید و مشاهد رسوم و اوضاع منکره آنها در آنست  
اتفاق افتد یا اعانت بر ظلم متحقق شود و مثل منشی گرسنه و خدمتکاری و سپاه گرسنه یا تعظیم مقام  
از برای اینه و تزیین خود و تشمتن و استادن ناگزیر یافتند حرام باشد لاکفته اند که صغیره است

و اگر از برای قتل مسلمانی و برهم کردن ریاست او و مزعج مملکت سلطان مسلمان و بحث مطاع برین  
 و تالیف و رز و بر مسلمین و دشمنان است پس بی شبهه کبیره محظی است و دیگر استماع غنا و مجاز و مزاج  
 و ملاهی صحیح آنست که جائز است و در تمام جائز اخبار و آثار صحیحه مؤید این معنی است و نه فالت  
 علی الاح و دیگر خفتی شکل را هر دو شہوت در یک ترسیه نمی باشد بلکه غالب و مغلوب می باشد پس  
 اگر شہوت فحش غالب افتد زکاحش با مرد و یا بکره و اگر شہوت زکاح غالب است زکاح او با زن با یزید  
 و در اجرای شہوت دیگر او را صبر لازم است صبرست علاج دل بیار تو را وقت به اندوس که  
 کم داری و بسیار ضرر و رست و دیگر تعلیل منع از کشیدن قلیان بوی بد و بان تشبیه ابل نیک  
 و نکلس و آن که با این معنی نیست این طریقه فقہا رست و لهذا حق کشی را مکروه و تحریمی گفته اند و اهل بخارا  
 را درین باب با این گفت بود اما بر طریقه اهل حدیث که اصل و رایش را باحت را نشان داده اند و علی  
 بر منع استعمال آنکه موجود نیست و اغریه و طبایع مردم در روشن است و حکم با تنجی است آن متفاوت  
 افتاده و نوشیدن قلیان جائز است غایت مانی الباب آنکه در لطافت و مزاج است آن بکر شد  
 و در بسیاری از اشیا و طبعی طلال هم باب بی احتیاطی و سایر طایع به اشتیاق خواند و بکر شد و در فصل در  
 تعریف دار اسلام و در حرب آنست که مادام که حرب قائم است و مسلمانان از استخلاص آن ملک  
 متقاعد نگشته اند و استیلا و کفاری بی نشد که هر چیز را از شعائر اسلام که خواهند موقوف سازند  
 و مسلمانان بی استیذان ایشان اقامت دارند و بر ملاک خود بی اذن ایشان تصرف انداخته اند  
 احوال ریاستهای هند و نحو آن است آن ملک دار اسلام است و در حرب نشده و تصرفات  
 حاصلی ایشان تبخیر نیست و بعد از تسلط اسلام آن تصرفات اعتبار ندارد و چون مسلمانان از جنگ  
 برگردند و متفقا مد شوند گویند جمع اسباب و دل داشته باشند اما از تعارض است و رانند و اقامت  
 اهل اسلام با استیذان ایشان کردند و تصرف بر ملاک خود باذن ایشان کردند و جریان شعائر  
 اسلام از راه بی نصیبی ایشان باشند از روی قوت مسلمانان آن ملک دار است و بر می گرد  
 و تصرفات ایشان جائز است و به این استیذان جاری و این را بعضی از احوال نوشته اند

و الله اعلم و در اشکال این سئواله موسیج شک نیست استفتی قلبه و لولا فتاک المفسر و دیگر  
 و تعیین صلوة و طعی هفت قول است بلکه زیاده و هر نماز را بقصر و طعی قرار داده اند جمع و ارجح  
 همین است که آن نماز عصر است و تقییدش در نفس ادنیست بلکه در محافطت آداب زائده است همچو  
 قنوت تحب و جماعت و مسجد و سبایغ وضو و سواک و اذان و اقامت و مزید اطمینان و کثرت  
 از کار و مزینت تاکید درین امور از قبیل عزیمت افضل بر فاضل نه فاضل بر ناقص است و از چنان  
 نماز باقی کمال تقیید آخا بنیجه خود در ثبوت این قدر تفاوت خود شبیه نیست و دیگر حقائق اشیا  
 ظلال صفات الهی اند و ظهور آن در خارج مربوط بعلل و ارجح است فاعلی و فاعلی و مادی و مادی  
 و ظهور کمال این حقائق بر ترتیب آثار مخصوصه آنها حصول ثمرات خاصه آنهاست پس معرفت کمال  
 هر چیز را بالا جمال عقلی ذات حق است بر سالک و ضمن آن شی که این تجلی بعد از مشاهده کثرت در حقیقت  
 در مقام سیر بالدرجۃ الاشیا و مستهم سید و بالتفصیل باحاطه بسادی و خواص است از توابع  
 حکمیه تشخیص سید و تعیین مراتب تنزل از قوانین کشفیه و اگر از خصوصیات باشد و اگر یکو اس نیز  
 در ترتیب معرفت حقیقت او داخل است و دیگر کفر بلعین همین کفر جهل و تمسب نیست بلکه کفر مجبور و عناد  
 پیش از اعتقوت است بلکه که بهر سائیده بود و تلقی از غیبی می کرد و زائل نگرد و امر و سبب نموده تا ازل  
 قبض و فرط قطعش بقرار نگرد و مقدم در راه توبه نهد بلکه همین راه را هر رنج بسجده و عتاب نموده  
 در کسوت امانت و طرد بر یاد داشته اند اما در جوهر روح او لطیفه ظالم افکنده اند که گاه به خود استحقاق  
 عفو حسنی و گاه سببه در لباس استغفار و بایستی گمان کرده بقوت طهارت و اسما و کتب در شیطا طبعین  
 و مردم تصرف می کند و بان لطیفه خلق را بظلال و جهل بر قسوت و بکرات باطله از تحکیم مینماید  
 زین لهم الشیطان انهم اهلهم و نوعی بالله صند و دیگر از آیات و احادیث معلوم میشود که چنانچه  
 پیشانی گرفته اند سبب از عسکه و الو العزم و دم از ساز و نیایار سوم از صامات و چهارم از صامات چنانچه و تعالی  
 فرموده و اذا اخذنا من النبیین صینتا قیض و صناک و من فی ح و ابراهیم و صومی و عیسی و یحیی  
 و اخذنا منهم صینتا فاغلیظوا جای و گیر اشرار فرموده و اذا اخذنا من النبیین صینتا قیض و صناک و من فی ح و ابراهیم و صومی و عیسی و یحیی

وحکمته توجاه کم رسول صدف لما حکمکم لتؤمنن به ولتعصونه و جای دیگر فرموده واذ  
 اخذ الله ميثاق الذين اوتوا الكتاب للتبينة الذين ولائكم فقه و جای دیگر فرموده واذ اخذ  
 ربك من بني آد ص من طهرهم ذریتهم و اشهدهم على انفسهم المست بر بکرتا لیا  
 بلی و بی درین موقت مروی نیست مومنین که خاتم ایشان بر ایمان میشود جواب اقرار بی تو  
 دادند و کافران بوقت اما بعض فقهای گویند که انبیاء و پیغمبره کردند عوام مومنین یک سجده و کافران  
 سجده نکردند اما سایرین سخن معلوم نیست و اسد اعلم باحوال عباد و دیگر در حالت برهنگی کلام حرام  
 نیست بلکه کرده است و این که است هم باید گیر است و مجزئ فقط بزبان حکم در حالت تنوط و بول  
 و زکرات و جای نشستن و نجاست منع است نه در شغل جماع و سمنه اهل علم نوشته اند که ذکر اسد در سینه  
 و در وقت جماع پیش از در آمدن کشف عورت کردن سنون است و دیگر مضمون حدیث حسن  
 رأی فی المناقض قد رأی را اکثر اهل علم تخصیص بصورت مدفون در روضه نوره بر سینه طایف بنوده اند  
 علی صاحبها الصلوة والسلام و بعضی قییم کرده اند بجمع صورتها که آنجناب از ابتدای نبوت تا وفات  
 در جوانی و کلان سالی و سفر و حضر و صحت و مرض بران بوده اند اما تحقیق آنست که دیدن آنجناب  
 صلوات و خواب بر چند قسم است یکی رویای آبی که اتصال آنجناب است و دوم رویای نفسانی که  
 ظهور صورت اعتقاد و پیغمبر است که بر لوح خیال منقوش گشته است و مثل شیطان بصورت آنجناب  
 و این تمنع منقشی است اما درین قسم گاهی شیطان بالقای کلامی و صورتی تمییس می کند و در صورت  
 می اندازد و لذا در شریعت غوا و احکام خواب را هیچ نمیشمارند از اهل بعثت و جوی اگر احوال و دیگر  
 آنجناب بصحت رسد غالباً ازین قبیل خواب بود و اسد اعلم و دیگر سلطنت بر امیه از ابتدای خلافت  
 معاویه رضی الله عنه باید گرفت و مدت خلافت عبدالعزیز بن زبیر را که بعد از بنی امیه تسلط عبدالملک  
 است و ایانت از میان استقاط باید نمود اما حساب تمام بن فضل بن ابی قاضی است الف شهر لایز  
 درست نشیند و قول امام حسن علیه السلام که الف شهر یکا بنو امیه رواه الترمذی و ابن جریر و اسحاق  
 راست آید و جمیع الاصول درین حدیث گفته قد جاء فی صحت الحدیث ان دالة بنی حبیة

حکایت علی راس ثلثین سنه من وفاته النبی صلی الله علیه و آله و سلم و هو فی آخر سنه اربعین من الهجرة  
 کان انقضاه و لہم علی ید ابي صلی الله علیه و آله و سلم فی سنه الثلثین و ثلثین و عاشره فیکون  
 ذلک اثنتین و تسعین سنه بسقط منها حدة خلافة عبد الله بن الزبیر رضی الله عنه  
 و هی ثمان مئین و ثمانیة اشهر فیبقی ثلث و ثمانون سنه و اربعة اشهر و هی الف شهر متی  
 و انما علم و یکبر تفضیل و تقسیم ستم یکے تفضیل انواع و اصناف بیکدیگر و در تفضیل اشخاص قسم  
 اول فیما بین اولاد شعیب و اولاد عمر بزرگوار رسالت صلی الله علیه و آله و سلم جاری میتوانند شد و تفضیل اشخاص فیما بین  
 قطعی الا تفضیل است بلکه تفضیل اشخاص غیر ازیند کس محض ثابت نشود پس بحث مختصر شد و در اول  
 پس تفضیل باعتبار ثواب درجات آخرت موافق نص من قطع است و از راس انبیا است بلکه کمال  
 تقوی و درج است بوجب کریمه ناطقه ان اگر صلوات الله تعالی علیه و بموجب احادیث مستفیضة  
 مشهوره انما الناس کما هو بنی آدم و آدم من تراب لا فضل لاحد علی احد الا بدین و تقی  
 و در تفضیل بدین و تقوی ممکن است که اولاد ارفال را بر اولاد اشراف تفضیل متحقق شود و حسن  
 زبیر و بلال از حبش صیب زر و موی و خاک مکه بر جبریل ابن پیغمبر است و تفضیل که در شرح  
 مقرر است همین تفضیل است پس پس و لکن در اینجا و در نوع تفضیل دیگر است که در بعض حکام مشرب  
 اعتبار آنها واقع شده یکے کفایت محاج و درین معنی تمام قریش برابر اند و غیر قریش کفو قریش  
 نیست و اگر چه رب باشند و در اعتبار شرف و قرب انساب بنیاب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم این معنی نمی آید  
 بر غیر بنی هاشم ثابت است و همین جهت سهم و فی القری از خمس بر ایشان صرف نمودن مقرر شده  
 و در کوه حرام گردیده باز بنو عبد المطلب از غیر ایشان شرافت و کبر است که در حدیث آمده حاصن  
 احد له ید علی احد من ولد عبد المطلب الا انا کما فی بهایم القیامة پس در شفاعت  
 ایشان را تقدم است بر دیگران بحديث اول من استفع له من اهل بیته ثلث الا قرب فالآخر  
 من قریبته و ظاهر است که در قرب نسب هیچ کس را بر اولاد عبد المطلب نیست پس هر که مفضل اولاد بنی  
 بر اولاد عیین کریمین است اگر این معنی نراندید از پس هیچ البطلان است و اگر معنی دیگر وارد آید



نهایتاً محل نزاع متعین گردد و دیگر حقیقت حسب بزرگی خاندان شخص است بشرطیکه در آباء و قریبانش  
 "ماهیست پشت شلا شخصی از اولاد عالمی مشهور یا شعی بر و یا از اولاد ملک و امرار کبار باشد و حقیقت  
 نسب بزرگی و دودمان شخص است که در آباء و جدیه باشد مثل سنی یا حسینی بودن یا ماشعی یا علوی  
 و فرشتی و ابراهیمی بودن و قس علی ذلک بعضی اشخاص می باشند که در هر دو امر تفوق دارند مثل  
 کسیکه هم سید باشد و هم عالم یا از اولاد عالم اند و بعضی حسب دارند نسب مثل تیموری و راجپوتان  
 و برهنان و اولاد امام اعظم و بعضی نسب دارند نسب مثل قدوائیان جلیل و سادات باره  
 و متعال لفظ نجابت در عرف عام اکثر در مقام شرافت نسب است و دیگر خوارج و در نسب یک  
 دارند باین رنگد ر اهل علم را در باره آنها اختلاف نیست زیرا که باوصف تقدیر فرق ایشان بگمان  
 برانکار ایشان حضرت امیر رضی الله عنه و پشتی بودن ایشان و سلب لیاقت خلافت از ایشان  
 متفق اند بخلافات شیعیه که در آسب متکلف دارند بعضی بر مجرد تفصیل مرتضی بنشینند و اولویت خلافت  
 ایشان انکفای نمایند و بعضی ازین ترتیب ترقی نموده بر خطبه شیعین و احوال ایشان تصریح میکنند  
 و برخی بتفصیق و تدبیر ایشان جامه داده اند تا آنکه جمعی از امامیه نوبت بتکفیر رسانیده اند اهل علم  
 در حال ایشان اختلاف است بعضی علما در مرتبه اولی از تشیع حکم کرده اند و بعضی بر مرتبه دوم  
 بعضی بر مرتبه سوم لکن مشتبی به و مرجع همین است که اینها نیز در رنگ خوارج و احکام اخروی کافران  
 و در احکام دنیوی جائز است که بعضی از علما آنها را نیز مسلمان دانسته حتی بعضی از امامیه که صحیح  
 و التواست بینهم و بین غیرهم من اهل الحق و اختلافی که در حال شیعیه است نیز در  
 احکام دنیویست نه در احکام اخروی و فلا فارق بیننا و اعدائنا مسلم و دیگر هر گاه خلافت  
 شایسته است بر نفس مرادش آنست که در نفس الامر مخصوص متواتره و دلالت می کند برین  
 خلافت علی بن ابی طالب و ترتیب آنکه خلافت در وقت انعقاد نصیب ما نیست شده چه در آن وقت هر  
 کس باطلی که او را نفع القوا حاضر شده تسک نمود و فرصت تقبی نصیب از معاد آن آنها نیست  
 لطیف الوقت و دیگر خروج حضرت امام حسین رضی الله عنه بنابر دعوی خلافت را شده

پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم بمردوسی سال نزد نزول امام حسن تقضی گشت نبود بلکه بنا بر عجز و بی جا از دست ظالم  
 بود و اعانت مظلوم بر ظالم از واجبات است و آنچه در حدیث آمده که بنی و خروج بر بادشاه وقت  
 اگر چه ظالم باشد نباید کرد پس در آن وقت که با د شاه ظالم بلا منازع و مزاحم تسلط تمام پیدا کرد و با  
 و بنو زائل برین و اهل کلبه و اهل کوفه بر تسلط یزدید پیدا رضی شده بودند و شل امام حسین این عجا  
 و این نیز در این عمر بیعت نکرد و خروج جناب وی علیه الرضوان از براسه دفع تسلط او و از براسه  
 دفع تسلط او و بر پا جواب است و آنچه در حدیث منوع است خروج است از برای دفع تسلط سلطان  
 و آن جائز نبود و الفرق بین الدفع و الوقع ظاهر مشهور و بیکر اجماع مقتدر است بر انقضای فی المناقضه  
 کفر است مطلقا خواه شرک باشد خواه انکار نبوت یا انکار دعوی یا انکار احکام و انکار هیچ تفاد نیست  
 و در آیه قرآنی ان الله لا یغفر ان یشترک به و یغفر ما دونه ذلک لمن یشاء ما دونه ان یشاء ما دونه ان یشاء  
 نیست بلکه در آن و اصل مراد است یعنی آنچه کمتر از شرک باشد و اقسام کفر غیر از شرک کمتر از شرک  
 نیستند بلکه مساوی شرک اند با جمیع علماء اهل سنت اجماع کرده اند بر آنکه جمیع کفار در تخلید شرک  
 مشرکین اند و این آیه دلیل قطعی است بر صحت این حکم مانند آنکه سند این اجماع چه چیز است و این اجماع  
 مسامحه اشاره این آیه یعنی یغفر ما دونه ذلک لمن یشاء هم می تواند شد یا در پی تحقیق این  
 در کتب مجسوده است جمعی نوشته است که جمیع انواع کفر را جمع میشود بشرک و مستلزم آن می گردد پس  
 محل مغفرت نباشد بصل این آیه شلا اهل کتاب که انکار رسالت می نمایند گو یا چنین اعتقاد دارند  
 که جهات پیغمبر آخر الزمان که فعل الهی است از برای تصدیق پیغمبر فعل او تعالی است پس اثبات  
 قدرت خلق مجوز غیر خدا را لازم عقیده اینها شد و هر چه شرک و علی هذا القیاس در جمیع اقسام  
 کفر خلقات نموده اند لکن جز تحقیق دلیل این اجماع آیات کثیره اند که تجاوز از اینجا آیت خواهند بود  
 و بعد از آنکه دارند بر آنکه کفر آیات است مطلقا مستلزم خلوه و قیام در نماز است خواه شرک باشد خواه  
 غیر آن مثل قول تعالی ان الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین فی ذلک جهنم خالکین فیها  
 اولئک هم شر الابریه و ش قول تعالی ان الذین کفروا لایاتنا سوف نصلیهم نار اکل فیضحت

جلوه دهند لذا هم جلوه جانی ها لید و قول العذاب الی غیر ذلک من الآیات و در حدیث وارود در  
 مقام محرم که الا من جسد القرآن وارودش جمیع است لکن قرآن خصر ذر آیت ان الله لا یغفر ان یشک  
 به نیست بلکه آیه ان الذین کفر من اهل الکتاب المشرکین نیز داخل قرآن است و در حدیث شریف است  
 یغفر بنیسان را بعد از اسی خواسته بشید و خواسته بر او و در همین موشان اند که اصل ایهان قلیل و از رویا  
 هیچ عمل نکرده اند چنانچه در همان حدیث واقع است لم یعملی خیرا فقط و مراد از ان عمل جوارح است  
 نه اصل ایمان و اهل تفسیر شرک را شامل جمیع انواع شرک نوشته اند و کفر را یعنی اصطلاحی شرعی فقط  
 شرک گردانیده پس یعنی ان الله لا یغفر ان یشک به و مراد ایشان ان الله لا یغفر ان یکفر به است  
 چنانکه فیما روی در تحت آیه و لا تمسکوا بالمشرکات نوشته المشرکات نعم الکتابیات لا بل اهل الکتاب  
 مشرکون بقوله تعالی و قالتم الیهود و النصارى المیسرین الله الی قوله تعالی  
 سبحان الله عاشر کون و کتبها خصصت منها بقوله و المحصنات من الذین اوتوا الکتاب و یعرفون و معاکم  
 در همین آیه نوشته قیل الآیه من ذنوبه فی حق الکتابیات بقوله تعالی و المحصنات من الذین  
 اوتوا الکتاب من قبلکم و غیر رسول صلعم و باجماع الامت عن جابر قال قال رسول الله صلعم  
 تزوج نساء اهل الکتاب و لا یتزوجون نسائنا فان قیل کیف اطلقتم اسم الشرک علی من لم یشک الا بعباده  
 محمد صلعم قال ابو احسن بن فارس لان یقول القرآن کلام غیر الله فقد اشترک مع الله غیره استثنی  
 و تحقیقها نیست که ذکر یافت یعنی آیات کثیره و قرانی و تجلید و تاسید کافرا مطلقا وارود شده بلکه در حق  
 اهل کتاب نیز مخصوص است چنانکه آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب و المشرکین و ان یقالوا  
 ان یفسدنا الذکر الا ایاما معدوده الی قوله فاولئک اصحاب النار هم فیما خال دون جمیع اهل عتبه  
 و موی که مدح ایشان بکفر سبیه و فعل اندر آیه ان الذین کفروا من اهل الکتاب پس حاجت قیوم  
 شرک نیست و مراد از ادون ذلک نیست مگر ذنوب و معاصی خواه کبیره باشند خواه صغیره و جمیع این  
 و الله اعلم و بجز توفیق درین نیز ید از ان جهت است که روایات متعارضه و تخالفه از ان پدید می آید  
 شهادت حضرت امام جعفری اندر آن وارود شده از بعضی روایات و متعارضه است از امت اهل بیت و مخالف

رسول صلعم مفهوم می گرد و کسانیکه این روایات در نظر آنها مرجع واقع شده حکم لعین و نمودن چنانکس  
 امام احمد خلیل و کیا براسی و دیگر علماء کثیره و از بعض روایات که است این امر و غتاب بر این زیاد  
 اعوان او در دست برین کار که از دست نابان او بوقوع آمده معلوم می شود کسانیکه این روایات  
 نزد ایشان مرجع شد منع از لعن او نمودند بوجهی که الاسلام غزالی و دیگر علماء شافعیه و اکثر خفیه و مجاه  
 از علماء که نزد آنها در روایات متعارض شدند و ترجیح یک طرف بر طرف دیگر حاصل نشد  
 بنا بر احتیاط متوقف ماندند همین است و حسب بر علماء و سنجین نزد تعارض بر این آرسه و درین  
 و این زیاد که رضا و استبشار ایشان باین فعل شنیع قطعی است من غیر معارض هیچ کس را توقف  
 نیست و دیگر حکم اجرئی که حافظان قرآن بر خواندنش می گیرند چند صورت دارد یکی آنکه ثواب  
 قرآن خوانده البویض مبلغ کذا بدست کس بفروشد این صورت محض باطل است باجماع اهل سنت  
 آری نزد امامیه سالی و متعارف است بلکه ثواب روزه و حج و دیگر عبادات نیز سبب و شد و دلیل  
 بطلان آنست که حقیقت بیع مبارکه مال به مال است و ثواب طاعات مال نیست بلکه حق است که اگر  
 این شخص بکلمه عده الهی مبتدی شود و در آخرت استیفای آن خواهد نمود و بیع حقوق خواه دنیوی باشد  
 خواه اخروی مثل حق و لا و حق ارث و جز آن جائز نیست و دوم آنکه شخص را براسه ختم نمودن قرآن  
 نزد گیرند و ثواب آن ختم بتماجر رسد این صورت نیز خفیه جائز نیست و نزد شافعیه طولی و تفصیلی  
 وارد سوم آنکه شخصی سببه ثواب قرآن خوانده کسی بجهت یا بقصد ثواب او خواندن آغاز و در هرگز  
 خیال معاوضه و رخط و سه خط نکند و آنکس بطریق مکافات بعد از آن یا در آتشنا کسی خواندن آن  
 بوی چیزه بر بد یا احسانی نماید یا تعفی باشد که از سالها بر شخصی انعام و احسان می کند و این کس بر  
 مکافات آن قرآن یا کلمه تسلیل و تحوان براسه او خواند و ثوابش بوی بخشد این صورت جائز است  
 بلکه تشبیه چه در حدیث آمده من صلی علیکم معروفاً فکما فیس؟ چهارم آنکه شخصی ست طالب علم دینی یا طب  
 حفظ قرآن یا اشتغال بطاعت دیگر کن از راه تلمذی و فقدان وجه معاش فرستد تا اقبال باین امور را و در  
 دیگر صاحب مایه در حدیث او شود تا بفرغ ابل مشغول بطاعت گردد و بجهت هر دو را اجر کامل بر هر طاعت



بحیث از هم پاشید قدم و برین کار میروند و قتلان ایشان بی شبهه باز و ترشیخ الاسلام بن ترمذی  
 در رفع الملامن الاثمة الاعلام ووجه این عذر زیاده برست و حسب ذکر کرده و از اینجا ظاهر شد که طاعت  
 بر او حقیقه و او مثال او بنا بر ترک عمل و قول بحیث سخت جاهل است و آبروی دین خود را برین طعن  
 بروی رفته العیبه و بر علماء دیگر از سلف و خلف که داشته برین طریق که داشته اند و عذر که  
 صحیح بیرون حال صدق کمال ایشان است می رسند و لغو و بیهوده و دیگر در مسائل فرعی  
 نرسیده نسبت خلاف بسوی حدیث کردن سخت بی ادبی است اگر چه مراد او بنا بر آنکه مخالفت  
 از طریقین است رعایت این سخن است که این حدیث با کفایت مخالفند بسبب حقیقی است اگر چه  
 نه بسبب حقیقی مخالف جمیع احادیث نیست پس عمل بر احادیث متخالف ظاهر است که سخت درست  
 لکن و حسب آنست که عمل بر حدیث راجح و متعین است و از مخالفت مرجح ابدالان پروا نیست  
 و حق عبارت در مجموع مقامات آنست که چنین گویند این نه بسبب مخالفت حدیث است پس مردود  
 باشد کل عمل الیس علیه اصراف و فی ذلک نسبت خلاف بسوی حدیث کردن شان مسلمان است  
 کا حلالان است که حلاوت ایمان و نباشت اسلام درون ایشان را فرنگ گرفته و از دین جزایم  
 و رسم خط و دیگر ندارند و دیگر من قال لا اله الا الله دخل الجنة حدیث صحیح است و درین  
 احادیث دیگر هم آمده مثل من صلات و هو یعلم انه لا اله الا الله دخل الجنة و من كان  
 آخر كلامه لا اله الا الله دخل الجنة پس اگر این کلمه را وقت خاتمه گفتن نصیب کسی نشود  
 امید غالب است که همه گناهان تمام عمر او مغفور و معفو گردند **س** امید است دوم مرگ از لب نواب  
 بر آید ایشان **لا اله الا الله** رفت نواب و همان کلمه جوید لب یکس ندیدست و گیتی مغفرت  
 بهتر ازین و دیگر حدیث ما اصر من استغفرو ان عاکد فی الیوم سبعین مرة صحیح است ابو داود  
 روایتش از ابی بکر صدیق رضی الله عنه کرده و نمیش آنست که هرگاه استغفار رتقارن ندانست  
 التجای صادق حق باشد کاری کند اگر چه بسبب غفلت آن گناه مکرر اصاد نشود اما اگر التجا و توبه  
 نیست فی الحقیقت استغفار نباشد چنانکه لایحه بصریه گفته استغفارنا یحتاج الی استغفار کثیرا

و دیگر شخصی است قراض بر بکار و تناسک اقرار بوعده او و در بانو شسته و او بعد از ادا عین قرض اگر سود  
 نداد پس بسبب اقرار و وعده بخود اگر چه غایب آن محاسب است مگر شرط روز جزا عند الله بر ندادن سود  
 انتشار الله تعالی ماخوذ نشود زیرا که حق واجب نیست بلکه دادن آن حرام است و وفا باین شرط نیز حرام  
 و نه قرض خواه را مطالبه آن میرسد شرعا و نه قاضی را حکم دادن آن میرسد چنان شرط گناه کبیره است  
 و کلی شش طلیس فی کتاب الله باطل و ان کان حاکم شریک و دیگر در وقت احتضار خواه دم و پسین  
 باشد خواه پیش از ان ایمان و کفر مقبرست اما هر کس را این بلا میرسد که شیطان با غواء و فریب  
 ایمان او ببرد و مگر کسی که شقی ازلی بود و در حدیث شریف آمده ان الرجل لیعمل بعمل اهل الجنة  
 حتی ما یلکون بینة و بینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعجل بعمل اهل النار فیدخلها  
 و انما الکمال بالخیاتیم و همچنین در خلافت امین و قنبره ان الرجل لیعمل بعمل اهل الناس  
 حتی ما یلکون بینة و بینها الا ذراع فیسبق علیه الکتاب فیعجل بعمل اهل الجنة فیدخلها  
 رواه البخاری و مسلم و دیگر بکار دادن نماز جمعه فرض طهر ساقط میشود و جمیع بیان هر دو خلافت شریعت  
 و شرطی که از براسه این نماز تراشیده اند مثل وجود امام عظم یا نائب او یا صرح جامع یا عهد و  
 صلین و خوان مهدی دلیل است بلکه حکم نماز پنجگانه است و در ضعیف و شروطی که درین  
 نماز سنون است در غیر آن و دیگر الغیبه اشده من الزنا حدیث صحیح و حدیثی است که از  
 غالب ارحق السدی باشد مغفرتش بدست غفور رحیم است و نیست از حقوق الباء است که حق تقا  
 مغفرت او را معلق بر ضایع عید داشته باشند و تنگی حوصایند گمان و شدت آسانیت ایشان معلوم  
 لهذا غیبت از او را به شکل تراشیده و دیگر بدون عیبه بقدر قبضه در حدیثی دیده شد مگر باعث شبهه  
 مردم است که حضرت عبداللہ بن عمر رضی الله عنه را در نماز باعث شدن عادی بنامیت مبالغه بود ایشان  
 یک قبضه از زیر زدن گرفته بآن را متقاضی کردند اما آنسپه بی طبعی جناب نبوت بود و برابر شود و در  
 بخاری از وی آمده کان یاخذ من طول لهما و عمر ضحاکا و حدیثی درین تعلیل لفظ اعفا للهما  
 آمده و هم وارد شده اخفوا الشوائب انوار اللمی و یجینین رضی الله عنهما سینه را می پوشید پس بر قبضه

مقرر زاده بود و کسی که طبیعتی او کم از قنده باشد چگونگی تا بقضه می تواند رسانید و حلقه لمبه بدتر از قنصر  
شدید است و قنصر شدید بدتر از قنصر تلخ و هر قدر از اتباع سنت و در یافتن محل عتاب و خطا است  
و دیگر حدیث و الد الزنا کاید خل الحینه صحت ندارد منع این است که حق تعالی عمل هیچ کس را  
صالح متقی را تکلف نیسازد پس او را بفعل ابوبن گرفتن بجایست علی الخصوص اولاد او را زیرا که از  
اولاد ولید بن خنیفه که در نص قرآن مجید او را زیم یعنی حرامزاده فرموده اند مثل خالد بن ولید و جالبی  
بنزیر حلیل القدر و لقب سبغی اسد پیدا شده و اماست جمعی کثیر و بر وی جناب نبوت صلا و علیها  
در حالت امارت عساکر کرده و نیز حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه فریاد را که  
ولد الزامی دانستند و بن امیه می نوشتند امیر بصره و دیگر بلاد کردند و در آن حالت همیشه است  
می کرد اما کسی که این عیب معروف باشد و در نظر مردم محقر و قلوب را از وی متفر باشد پس این عیب  
معنی سنا و اوست است اماست این قسم شخص که دست بکراست تنزیه و کراست است اماست و الد الزنا  
که در کتب نقد مذکور است حصول بر همین قسم شخص است و اماست علم و دیگر از خنثیان و خواصه سرایان  
خصوصی عذیب و خنثیانشان هر کرا یا یا بخدا در و زجر دارد و طاعت الهی بجای آورد و از منیات و  
منکرات اجتناب دارد بی شبهه نقی ثواب و جزیت است چایشان را خود هیچ تقصیر نیست این حالت محض  
بتقدیر الهی است و توبه می آید و توبه است چون شرک و کفر توبه نرسل می گردد و الاسلام محب ما قبله پس  
دیگر معاصی که در آن اوست چه حقیقت دارد که توبه نرسل آن نشود و دیگر حق تعالی رزق حیوانات از خود  
و با تم خوشتر است بر زمین آفریده است و همچنین برای جن از زراعت تنخواهی شود و اینها چنانکه خود بنظر  
نمی آیند بر بدن ایشان آن جسم را نیز بنظر نمی آید و آنچه نصیب آریان است در دست ایشان می ماند  
این است حقیقت برکت بر بدن جنات از جنس خل که در عوالم شرف دارد و وجود جنات ثابت است  
بنص قرآن و حدیث و انکار آن انکار قطعیات دین و ضروریات شرع مبین است و منکر آن فرقه  
و دیگر جزا اعمال بگاسه در دنیا هم برسد حق تعالی فرموده ما احصا بکرم و حیل به فیه اکسبت  
این یکم و بیفوی عن کیش و در حدیث آمده که سه چیز را جزا در دنیا مقریر برسد یعنی براد شاه عادل و نجاران



پدر و مادر و بدست و پا و اشیاء کامل را اگر عفو نشده روز جزا معین است الا غیره و دیگر حق تمام  
 برای آگاه کردن بندگان غافل و عاصی و برای سبک کردن زمین از گناهان عباد ملائکه رحیم  
 می فرماید که قطعه را از زمین حرکت دهند پس آنها با تشد از زیر زمین و دهن می کنند که بسبب قوت حرکت  
 آن با زمین و جنبش می آید این را زلزله نامند و دیگر بخار را که زمین و دریا طرف آسمان میزدند  
 حق تعالی فرشته را که رعد نام دارد حکم می فرماید وی اینها را اول فرام آورده که شیف می سازد و  
 نامش بعد از کنفت ابریشم و بعد از آن حکم میشود که برکت از آسمان گرفته و درینا غلط نمایند تا  
 بقوت آن اکثر نباتات آب گردد و چون آب شد حکم میشود که این ابر را ببارانند از در بارش و آن ابرها  
 سوراخها که در ابر است پس آب شده بر زمین میزد و برای راندن ایشان چاک با سبب آتشین  
 نام آنها برق است و از آن یکا از طرف آسمان شنیده میشود و گاهی تسبیح این فرشته می باشد و گاهی  
 امر وی از برای تابعان خود و از برای تمام و گاهی حکم الهی بر زمین میزد و از اراضی حقه  
 می گویند و دیگر در جمیع بنا تحقیق علامت شده و یک حبه و جنس بیست و هشت عبارت از  
 هشت حبه و حبه یک سرخ که از رقی گویند و سیخ بوزن در جو است و جنشال چهار نیم باشد  
 و دینا نیز چهار نیم باشد و قله و دانه داشته است و رویه مسکوک شان هندیازده نیم باشد  
 که رویه بهادر شاه است که دوازده داشته بود و لکن مروج نیست بلکه در عهد محمد شاه و احمد شاه اصلا  
 بنظر نیامده و اثنی فی بوزن یازده داشته است مگر اشرافی بهادر شاه که یازده نیم باشد بود و آن نیز  
 مروج نیست این است حقیقت اوزان اکنون باید دانست که نصاب طلا عبارت از است دینار است که  
 از است شتقال باشد یعنی هفت نیم توله زیرا که شتقال چهار نیم باشد است پس وزن است شتقال  
 هفت نیم توله باشد و باعتبار توله نود داشته میشود و است شتقال نیز نود داشته است پس هفت نیم توله  
 است شتقال باشد و واجب در آن ربع عشر که دوازده است و دویست و یک ربع عشر هفت نیم توله باشد  
 میشود و ربع نه باشد و دوازده و دویست و یک ربع عشر است شتقال و شتقال است که عبارت از است  
 و ربع و شتقال نیم شتقال که همان دوازده و دویست و یک ربع است و سوا بهادر شاه هشت

اشرفی و دو ماشه نصاب طلای شود و چون خمس نصاب بر نصاب بیفزاید که آن خمس نصاب است  
 چهار شقال میشود و بحساب تولد یک و نیم تولد طلای شود و خمس زکوة نصاب بر زکوة نصاب بیفزاید و آن  
 خمس سه جبهه و خمس جبهه میشود که مجموع نصاب و خمس آن بحساب شقال است و چهار شقال و بحساب  
 تولد تولد می شود و مجموع خمس زکوة نصاب باز کات نصاب و دو ماشه و پنج جبهه و سه خمس جبهه می شود  
 و مابین نصاب و خمس و همچنین از خمس نصاب تا خمس دیگر و علی هذا القیاس عفوست و نصاب نفقه  
 و دو صد و درم شرعی است که عبارت از پنجاه و دو و نیم تولد است زیرا که درم شرعی سه ماشه و یک جبهه و یک  
 خمس جبهه است پس دو صد و درم شرعی بوزن ماشه شش صد و سی ماشه می شود که بعینه پنجاه و دو و نیم  
 تولد است و بحساب روپیة سواهی بهادشاهی پنجاه و چهار روپیة و نه ماشه نفقه میشود که قیمت آن  
 و دوازده آند میشود چرا که در دلی نفقه خالص که آنرا چاندی گویند روپیة برادر و دوازده ماشه بیفزایند  
 و واجب در آن ربع عشر یعنی پنج درم زیرا که عشر و صد و درم است و ربع آن پنج درم است  
 بحساب تولد یک تولد و سه ماشه و شش جبهه است زیرا که عشر پنجاه و دو و نیم تولد که عبارت از شش صد و  
 سی ماشه است پنج تولد و سه ماشه میشود که بقصد او ماشه شصت و سه ماشه باشد و ربع آن پانزده ماشه  
 و شش جبهه است که همان یک تولد و سه ماشه و شش جبهه میشود و بحساب روپیة یک روپیة و چهار ماشه  
 و دو جبهه نفقه است که قیمت آن هفت تنگه و یک و نیم فلوس عالمگیر میشود چرا که عشر پنجاه و چهار روپیة  
 و نه ماشه نفقه پنج روپیة و پنج و نیم ماشه نفقه می شود و ربع آن یک روپیة و چهار ماشه و دو جبهه است  
 که موافق قیمت حال یک روپیة و هفت تنگه و یک و نیم فلوس می شود و چون خمس نصاب بر  
 نصاب بیفزاید که آن خمس بحساب درم پهل درم است و بحساب تولد ده تولد و نیم تولد است و بحساب  
 روپیة ده روپیة و پانزده آند میشود و خمس زکوة نصاب بر زکوة نصاب بیفزاید و آن خمس بحساب  
 اول یک درم و بحساب درم سه ماشه و یک جبهه و خمس جبهه که همان درم باشد و بحساب سوم شقی تنگه  
 عالمگیر سه میشود پس در دو صد و چهل درم شش درم و در شصت و سه تولد یک تولد و شش ماشه  
 و هفت جبهه و خمس جبهه و در شصت و پنج روپیة و پانزده آند یک روپیة و ده آند میشود و همچنین خمس که

ز یاد شود میریزد طریق حساب باید کرد و باین نصاب خمس و نیز باین خمس و یک ربع است نزد  
 اهل علم اعظم هم و نزد ابو یوسف و محمد و امام شافعی هم واجب است و زائد بحساب آن اگر چه آن را از یک  
 درم باشد مثلاً از دو صد و یک درم پنج درم و نیم جبهه و شش جبهه و یک جز از دو صد جز جبهه و جبهه  
 علی بن ابی القیس بن موی نزد حنفیه بر قول ابو حنیفه است و مستحب در وزن را هر وزن سبعة یعنی در آن  
 که در نصاب و وجوب زکوة متبرزان آن در آن که هر ده ازان بوزن هفت مثقال باشد و آن طاعت  
 زیرا که ده درم باعتبار آن شده می باشد و یک نیم باشد می شود و هفت مثقال حساب باشد همین قدر است  
 پس ده درم بعینه بوزن هفت مثقال باشد و پیش آنکه سابق در زمان حالیت و نیز در ابتدا  
 اسلام در محکم باعتبار وزن مختلف بودند بعضی درم بوزن یک مثقال که ده درم بوزن ده  
 و ده مثقال باشد و بعضی درم بوزن نیم مثقال که ده درم هشتاد پنج مثقال باشد و قسمی  
 ازان سه خمس مثقال یعنی دو دهم و پنج جبهه و سه خمس جبهه که ده درم بوزن شش مثقال شش  
 پس امیر المومنین عمر رضی الله عنه در زمان خلافت خود امر فرمود که از انواع ثلثه سه درم  
 گرفت و ثلث وزن آن درم مضروب کنند چنانچه مجموع درم مثقال لا و ازان نه باشد و سه جبهه  
 و سه خمس جبهه می شود و ثلث آن سه باشد و یک جبهه و خمس سه می شود و همچنین ده درم موازن هفت  
 مثقال است چنانچه سابق تفصیل معلوم گشت و سومی سبعة بوزن سبعة و همین است مبنی بر چنانچه  
 بزرگ گفته شده ده درم شری ازین پس بکین شش و آن و تو را سبعة باشد هفت جز و ناله صرا  
 می بین فاقین حاکم و وجد ملک و با بخطه ما نصد عرضت هذه الرسالة على حضرة  
 الامام شيخنا حجة الله على العالمين و بزرگوار است و بزرگوار است و بزرگوار است و بزرگوار است  
 والوزن وزن اهل مكة رواه ابن داود والنسائي لكن ابوداود و وثقه روى هر دو ازان سکوت  
 کرده اند و اخرجوه ايضا البزار و صححه ابن حبان و الدارقطني و در این نزدیکی داود و جبهه  
 ابن عمر بن عباس می باشد و با بابه حدیث دلیل است بر آنکه مرجع نزد اختلاف در کیل بسوی کمال مدینه  
 و نزد اختلاف در وزن بسوی مدینه آن که اما قصد از سیران مکة پیل بن سیران گفت بخت نایاب است

عن كل من وثقت بمميزه فوجدت كلا يقول ان دينار الذهب حبة وزنه اثنتان وثلاثون  
حبة وثلاثة اعشار حبة بالحبيب من الشعير والدرهم سبعة اعشار والمثقال وزن الدرهم  
سبع وخمسون حبة وستة اعشار حبة وعشر حبة فالرطل مائة وثمانية وعشرون  
درهما بالدرهم المذكور واما مكيال المدينة فعن اسحق بن سليمان الرازي قال قلت  
لمالك بن انس ابا عبد الله كم قدر صاع النبي صلى الله عليه وسلم قال خمسة ارطال وثلاث يا ابا عبد الله  
قلت ابا عبد الله خالفت شيخ القوم قال من هو قلت ابو خزيمة يقول ثمانية ارطال فغضب  
غضبا شديدا ثم قال لجلسائه يا فلان هات صاع جدك يا فلان هات صاع عمك يا فلان  
هات صاع جدك قال اسحق فاجتمعت اصعب فقال ما تحفظون في هذا فقال هذا حد  
ابي عن ابيه انه كان يري في هذا الصاع الى النبي صلى الله عليه وسلم قال هذا حد ثني ابي عن اخيه انه  
كان يري في هذا الصاع الى النبي صلى الله عليه وسلم قال لا يخرج حد ثني ابي عن امه انها ادت بهذا الصاع  
الى النبي صلى الله عليه وسلم قال مالك انا حذرت هذه فوجدتها خمسة ارطال وثلاث رطله الدراهم  
واين قصه شهو سن يتيقن انك لا تسجد جيداً ورواه ابن خزيمة وحاكم ان طريق عوده از اسما رنبت  
ابي بكر وتبين نوره وكنت انهم كانوا يخرجون زكاة الفطر في عهد رسول الله صلى الله عليه وآله  
يقفون به اهل المدينة والنجار عن نافع عن ابن عمر انه كان يعطي زكاة رخصان عند  
النبي صلى الله عليه وآله الاول ولم يختلف اهل المدينة في الصاع وقد روي عن ابي حنيفة الى صاع  
هذا انه كان قال اهل الحجاز خمسة ارطال وثلاث بالعمالي وقال العراقيون منهم ابو خزيمة  
انه ثمانية ارطال وهو قول مردود تدفعه هذه القصة المسندة الى صبيحان الصمياية  
التي قررها النبي صلى الله عليه وسلم رجح ابو يوسف يعقوب بن ابراهيم صاحب ابي خزيمة بعد هذه  
الواقعة الى قول مالك وترك قول ابي حنيفة كما في النبل وخرجت غلة الصاع اربعة امداد اجزاء  
انتمى وراسر غلة الصاع والصواع بالكر والضم الصوع ويضم الذي يكال به وتدور عليه احكام  
المسلمين وقرئ من وهو اربعة امداد كل رطل وثلاث قال مالك بالضم مكيال هو رطلان



آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم قرآن است یمشبهه بعضه بعضا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را عیارات نقله و  
 اسالیب بتنوع بیان فرموده اند استماع و درینجا حدیث حیات الناس قرنی ثم الدین یل نهم  
 ثم الدین یل نهم ثم یفشا قر منسبلی ایما نهم شهاک نهم و شهاک نهم صایا نهم و فی نقطه  
 ثم یفشا و لکن ب و حدیث تد و ریحی الاسلام لخمس و ثلاثین سنة فان یصلوا الحزم و یفشا  
 فکوارا و یبریره و کفره و گفته این قرون شمس و حبه کی قرن نبوت است و در قرن خلافت و این هر  
 مرتبه بوده است و صدق تعیین مدت خمس و ثلثین و تعیین خلافت و در مرتبه کی است و حدیث  
 ابی عبیده و عمار بن یزید ان هذا الاصل بدیه نبوة و رحمة ثم یكون خلافة و رحمة ثم یكون  
 صلی الله علیه و آله و سلم حدیث قرون ثلثه و حدیث رحی اسلام و حدیث خلافت و در مرتبه و ملک اشنام  
 بسنج شک ندرایم که خلافت و حرمت با معنی شیریت هتک است و خصوص بانته هم ترار و با نیت  
 خلیفه لا تقوم الساعة حتی تقفلوا اصاصکم و یختلوا و اباسیا فکیر و یرث دنیا کمر شها که  
 بخوان الی قوله اگر با وجود استمال این طریق کار یکیشود و منی متقی نشا از متقی معنی سنت خود را  
 معذور باید داشت که درین بحث بهتر ازین طریق بیکر نیست نخواهد آمد و در هیچ کس از یزیدین  
 نخواهد شد حتی در باب صاوة و زکوة هم سداذ الی قسط طع امرا فاجله و جادزه الی ما کنت طبع  
 انتی المقصود و حال این کلام اثبات خلافت خلفا ثلثه است باعتبار کمال تنویر این قرون و قیام با  
 و شیوع اعمال خیر و ظهور دولت اسلام و انجام زمو و دای در ظهور و دین حق و آینه گفته که این معنی خلافت  
 را شده است پس خلافت این عزیزان خلافت را شده اند نهی و مقصود مخالفت این عبارت است  
 که خلافت مرئضوی خلافت را شده نیست بنا بر عدم تنایید اسلام در زمان ایشان و تنافص آن مع ظهور  
 فتن و فساد و کذب و نحو آن لکن ازین تخریب استغاده انکار خلافت وی جنبی و عدسته علی الاطلاق نمیدو  
 کرد و یزید است ابرار صاحب از انکه اخفا تاثر و فضائل و کمالات و کرامات مرئضوی مبطل لکن درین  
 کتاب و حدیث الحلافة بعدی ثلثین سنة و ایل است برین مدعا و دلائل قید را شسته است  
 تحدیر مطلق خلافت است و غایتش نزول امام حسن جنبی و عدسته است از برای معا و یرین ابی سعیدان

سک و فی حدیث عمار  
 بن حصین بن اسی بن قری  
 الدین یل نهم ثم یفشا  
 ثم الدین یل نهم ثم یفشا  
 و فی نقطه  
 و لکن ب و حدیث تد  
 و ریحی الاسلام لخمس  
 و ثلاثین سنة فان  
 یصلوا الحزم و یفشا  
 فکوارا و یبریره و کفره  
 و گفته این قرون شمس  
 و حبه کی قرن نبوت است  
 و در قرن خلافت و این هر  
 مرتبه بوده است و صدق  
 تعیین مدت خمس و ثلثین  
 و تعیین خلافت و در مرتبه  
 کی است و حدیث ابی عبیده  
 و عمار بن یزید ان هذا  
 الاصل بدیه نبوة و رحمة  
 ثم یكون خلافة و رحمة  
 ثم یكون صلی الله علیه  
 و آله و سلم حدیث قرون  
 ثلثه و حدیث رحی اسلام  
 و حدیث خلافت و در مرتبه  
 و ملک اشنام بسنج شک  
 ندرایم که خلافت و حرمت  
 با معنی شیریت هتک است  
 و خصوص بانته هم ترار  
 و با نیت خلیفه لا تقوم  
 الساعة حتی تقفلوا اصاصکم  
 و یختلوا و اباسیا فکیر  
 و یرث دنیا کمر شها که  
 بخوان الی قوله اگر با  
 وجود استمال این طریق  
 کار یکیشود و منی متقی  
 نشا از متقی معنی سنت  
 خود را معذور باید داشت  
 که درین بحث بهتر ازین  
 طریق بیکر نیست نخواهد  
 آمد و در هیچ کس از یزیدین  
 نخواهد شد حتی در باب  
 صاوة و زکوة هم سداذ الی  
 قسط طع امرا فاجله و جادزه  
 الی ما کنت طبع انتی المقصود  
 و حال این کلام اثبات  
 خلافت خلفا ثلثه است  
 باعتبار کمال تنویر این  
 قرون و قیام با و شیوع  
 اعمال خیر و ظهور دولت  
 اسلام و انجام زمو و دای  
 در ظهور و دین حق و آینه  
 گفته که این معنی خلافت  
 را شده است پس خلافت  
 این عزیزان خلافت را  
 شده اند نهی و مقصود  
 مخالفت این عبارت است  
 که خلافت مرئضوی خلافت  
 را شده نیست بنا بر عدم  
 تنایید اسلام در زمان  
 ایشان و تنافص آن مع  
 ظهور فتن و فساد و کذب  
 و نحو آن لکن ازین  
 تخریب استغاده انکار  
 خلافت وی جنبی و عدسته  
 علی الاطلاق نمیدو کرد  
 و یزید است ابرار صاحب  
 از انکه اخفا تاثر و فضائل  
 و کمالات و کرامات  
 مرئضوی مبطل لکن درین  
 کتاب و حدیث الحلافة  
 بعدی ثلثین سنة و ایل  
 است برین مدعا و دلائل  
 قید را شسته است تحدیر  
 مطلق خلافت است و غایتش  
 نزول امام حسن جنبی و  
 عدسته است از برای معا  
 و یرین ابی سعیدان



بزرگوار ادا نمودن عالی جناب در روی با ساز و برگ اینخان فرستاده ایم و در دست  
 بروی خویش کشاده و برآل و صفا بش زول حست بی اندازه از خواسته ایم و در نشین زمینی زبر  
 خود و زبشت آراسته پس نظر را فروده دیدار و خود را نوید و ریافت که خود را باغ منظر بگانه ساخت  
 نورانی بخت نیایشیم و چرخ دیده روشن دلان روزگار حاشین و ساره آریان را انباشته  
 اقبال فرموده دیده احوال ابراهیم سید علی حسن خان طابت لایلام و الیال که خورشید  
 خداجی بانامز مناجات دعاگوی اویند و هم کار آریان دولت پیوسته بآزادی خدمت هواجو  
 اویش که مرغ نژادان و الانسب رسم و راه بزرگان را روز باری دهند و باقرایش آبروی کرد  
 و گفتار آیین نیاکان خویش نمند طریقه اشاعت سنت که برگزیده نیاکان اوست پیش گرفت  
 پوشیده بایست ملت که بجان پذیرفته بزرگان اوست چنان پذیرفته هم برین شیوه کنی ست و سوم  
**باب النبیان المخصوص** بن بیان یکایک از الفقه المخصوص بهمان نام نامی و صیغه ساهی بلوغ المرام  
 من اولاد الاحکام فراهم آورده علامه افادت گمر بایست اثر حافظ ابن حجر را که جانش روشن خاکش  
 باور زبان بایست ترجمه پر دخت و تنک انگان علم استعداد را از زنده فتاحی و کاروانیان حمله  
 فضل و کمال را فرخنده زاد را به میناسخت و برین زبان نیست آقران بفرمان افاضت عنوان کار  
 ریاست شکوه افزای امارت کت پناه طریقت زقا سنت آگاه حقیقت آثار خود برین روشن نگار  
 خود آیین خود و پناه چرخ سوزفته و نسا و چهره افروز صلاح و سدا و جناب مستطاب علی القاب  
 و الاجاه امیر الملک نواب سید محمد صدیق حسن خان بهادر و ام الملی و التفاض که مژ و لغت  
 فرو سیده هاشم گزیده روشن لایدر روشن اختر عالی گمر ست و شنبه حق پرده و پای بنجر شکوی که بر شیر  
 بزمین حکمرانی فرمانروا س نو شایده و آراش که بکنند بارگاه ماهیم ماه سپهر اوج و کمال تهر نیر و جهان  
 جاه و جلال آونگ زیب کشور کارگاری بالانشین مجلس شغریاری دولت دربان حدان عنوان مرغ  
 لقب و الا علم جناب نواب شهاب جهان **سید** علم طاب بعالی خطاب حسین لا و را عظم بقا عا  
 ستاره هند و تاج هندوستان و لایه پویان ادهما اندر افرو الاقبال که فرما فرماست بلقیس ملکین



فرشته قرین است و صورت آراسته این صبیحه انبیه اش بیایز زندی سعادت نشان آغوش نشید و جمع  
 فرزانه روشن روشن فطانت کوش حکمت آیات نصیبت ملکات جامع مکارم سعید الواسع سید  
 ذوالفقار احمد شاه اندام احد و شرکت نظر نانی حائز معارف مقبول و مقبول حادوی مزایا  
 فروع و حصول حکمت آموز افادت مقال جناب محمد عبدالرحمن ایدہ الدالمتعال و یگانہ دانش  
 خصال و نظم مضل و کمال و دقائق آگاه و حقائق و سنگاه حافظ مولی محمد احمد عافہ الدالمتعال و یگانہ  
 خوشنویس جادو و رقم مانی قائم نشی محمد عبدالرحیم لکهنوی البقاع الدالقوی و اصلاح جہرا زہر کار آگاه و  
 کرامت المست حفظ المہ و ادارت خان منیع الشان و یانت پسند امانت پیوند محمد عبدالحمید خان  
 اعانہ المنان و مرابین عیالانہ راد و طبع شاہجہانی بزر و طبع پر و اختصار و حسن اوقات بحسن استقامت  
 کار کار تمنا سے زمانیان ساختند

### قطعه تاریخ

آن ی حکمت کہ روشن مغر و انایان	میراد النصر خود و رابا بغر و دیدہ ام
آنکہ کرینین بگا ہے جلوه گرد و نظرش	گفتہ باشی در کل مہر منور و دیدہ ام
آنکہ از نیروی خویش بر اساس نهند با	دستبر و تقوی بر با سبب سیر و دیدہ ام
دودہ روشن ساز سادات جہان کنجی	ہر کیے را شہرہ آسودہ با محمد دیدہ ام
پای او در رزم از ہر ام گامی پیشتر	جہای او در رزم با خسرو برابر دیدہ ام
بصر پچاندیش کا واسے داودی دہ	زہرہ را از دوش و مرا فکندہ و جہر دیدہ ام
قطرہ اش گوہر باندا از منزل خواندہ ام	از ترقی ذرہ اش ہتتا بل خنر دیدہ ام
لطف و طبعش بہاران و گلستان گفتہ ام	علم و روشش عطار و در و پیکر دیدہ ام
آگاہ از رنگین عبارتیش گل نشان بتم	گاہش از انشا عود و انگن بچہ دیدہ ام
در رقم بنیان مرصعی کرد بنیاد	زین پس حکم تراز سہ سکند دیدہ ام
مرطوب حافظ ابن جہرا ز خاصہ اش	جلوہ آلود لباس شرح دیگر دیدہ ام

<p>کر و تفریس خبر با کوگران سرانگی کاروانی کش بدوق منزل علم حدیث ماه سیمائی حجازی و رباس ناری هم چرخ خلوت روشن لافش گفت ام زین انافست کاین گران سربازان هر کار روشن نظر شد زین فرغ ایزد مزشام آشتایان را بدرک غمیش در ادای اصل مطلب هه فاعظرا بعد ازین حرفیکه آرایند آرا و جهان</p>	<p>زاد راه کاروانی خضر زهر دیده ام هر زمان مرکب ز قطع راه لاغر دیده ام سیر سیر پیرایه بند از لعل و گوهر دیده ام هم جواهر سر و سپهر خرم و رو دیده ام سلمان علم سنت را قوا نگار دیده ام از سودا حرف نمیش دل مکدر دیده ام از شمیم سنبل جنت معطر دیده ام استخوان بندی بطرز نامکرر دیده ام مید بیداییه نقش و نرم بر دیده ام</p>
---	--

داشتم در وادی اندیشه نایخ راه  
جاده شمع اهدا دیشم پیر دیده ام

## قطعه مدیه مؤلف و مؤلف از افتخار الشرح حافظ خان محمد خان صاحب متخلص بشهر سلمه ابد القدر

<p>میر علی ابن حسن خان آق قلی بیجین زور بازوی فضیلت لوح اقبال کمال کجکلاه بزم دولت ماه برج اعتلا جودت طبعش نماید بکنته سر سینه و بنی تکلف هر چه سازد هر چه پیر از دست در چنان عمریکه جز بازی نیاید در خیال ابن نواب میر الملک والا حاده مست</p>	<p>آنکه می ناز و بفرق و تشنه شد علم بخت فیروز تجر طالع بیدار علم صدر را بیدان شریعت رونق در علم ناخن فکرش کشاید عقد و شوال علم بسکه در دیوان آگاه سپه بود و علم شغل او شغل هنر افتاد و کارش کار علم آنکه در عالم بود و سر کار و سر کار علم</p>
---	--

<p>دو قسم بنیان <sup>نقطه</sup> محو بیکه کند  نام این گنجینه احسان که از انعام او  ماندگان گرسنه را سیر و در راه کام  حرفش و نماید سرتنگ لای  شمع بر کند و تا گرد و منور بزم دین  آن که فلان ابن حسن آبا و منی است  آنکه آمد منصرف نیل او نیل کما  صفحه جزو جزویش را چه دتی درخت  ماهی اوضاع بخت قانع بنیا اول  مهرت آفرین بلوغ حضرت ابن حجر  آن امیر سنده سنت که از طاعت آید  یک جهان رنجور و آینه است و دمار  جایی خوالان بهیچانه آتش است  نموده از دور و عایش بلبل لعل شمع</p>	<p>می کشد بر روی باجج منتن بر او علم  مالدار علم باشد نام هر زاد او علم  غافلان جالبی را می کند بهیچ علم  نقطه نقطه باز گوید منتن هر او علم  باده آوردند بر خیزد و گریخت او علم  یوسف باز بر صدر یوسف باز او علم  آنکه موقوف است بر دیدار او و بر او علم  سطر سطرش لفظ لفظش میکند ایشان علم  حاوی احکام منت جامع اسرار علم  آنکه از بنیان گان بهش تقدار علم  بود شمع افروز بزم دولتش انوار علم  حالی غمخوردان نیست او ظاهر علم  جزوه اشامان هر پیمانه اش شمع علم  نازه تر باد از علی ابن حسن مظهر علم</p>
---	---

### قصیده خاتمه از منشی سید جمیل احمد صاحب سلسونی سلمه الله تعالی

<p>آه که اگر ز خاطر نالان بر آورم  باخت می ستینم و بار و زگار هم  دوران بود خلافت و ملک مدعی شود  آتش زخم بهیش رقیبان رو سیاه  طالع زبون سپهر خد و یار سرگران</p>	<p>دو دانه نهاد گبر و سلمان بر آورم  مقصود دل چگونه از آنان بر آورم  گر حرف مدعا ز دل و جان بر آورم  آبی جان کشم ز دل افغان بر آورم  در روزگار منکر چه عنوان بر آورم</p>
---	--

<p>یاری بخت خواهم خواری کشم از آب آرزو کنم اگر از فطر ترشگی مرگ از پی علاج ببالین من رسد ناچار چین روانی کارم زنده است فرخ امیر ملک که گوید زمان او نوشده داور یک بر تشبیه جا او یار بجزیرم که سپه همنش نبیش این دسترس کجا که فغانی رجو چرخ نوشته بود جیس که دست تظلم آن شاهزاده که رسد گر باد سن هم انتقام جو بگیرم ز روزگار آیم درون بزم شکوه با تشش دردن نیازان نو بهار علم از جوش شوق مطلع دگرش تم کنم</p>	<p>جای کمال ترسبم نقصان برآورم آتش کجاست آب زحمان برآورم اگر در مذهب درد روان برآورم روی نیاز بر در سلطان برآورم آشتی ز زلفت پریشان برآورم نقدور و قیصر جسم و خاقان برآورم اسکندر آورم که نریان برآورم در بارگاه خسرو گیسان برآورم در پیش شاهزاده ذیشان برآورم کوئی سر حریف بچوگان برآورم هم کجروی دگنبد گردان برآورم عرفی برون نشانم و سببان برآورم گل راجه وقت سبکستان برآورم موی قلندرانه زستان برآورم</p>
<p>نذر می سپه علی حسن خان برآورم با انفعال نقد دل و جان برآورم</p>	
<p>نوشته طالعیکه کنم ورد نام او گویند خاشاک هر روز در جهان نماند دانشور بیک از پی کسب فطانتش ز بیابان خنجر یک براسه تمندش آن رهبر یک بر سر خنجر سدر کم ازو</p>	<p>ناتوانی ز طالع دوران برآورم از بهر ذیل بحر برم کان برآورم دانشوران خطبه یونان برآورم افغانان گنجه و شروان برآورم برادر است آذر و کفان برآورم</p>

<p>داوان زبان بازی و سفیان برآورد          برهان آن رسنت و قرآن برآورد          یارب کرا عالم امکان برآورد          کوا بن تمیہ کہ زحران برآورد          کز دسے ہزار صورت ایمان برآورد          کزوی دقیق مسئلہ آسان برآورد          تقلید را از خاطر یاران برآورد          گر هست بوخنیفہ لغمان برآورد          گر نام نہد بر لب جنبان برآورد          اعلیٰ را بہند ز شوقان برآورد          خود را می از قیاس پرستان برآورد          صد زور قیاس بطوفان برآورد          گریخون رشک از دل ایران برآورد          تہا کے سمند خامہ بچلان برآورد          دستہ اشتر گرفتہ با جوان برآورد          سن شکو باز وسعت دمان برآورد          کام دل جود تو آسان برآورد</p>	<p>در حلقہ کہ درس کتاب پسند در          در محبکہ حرف تحقیق خود ز بند          از بہر پائے سنجی سعی رسی او          ابن حجر کجا کہ بخوانم ز عسکان          خوش پردہ کشید بنام کتاب خویش          خوش تر عجب نمود بلوغ المرام را          مرحوم و دانشین حدیثش نو اگرست          اندازہ دان نم کہ پیے اتباع او          کلی قیاس و برای زنبیان بر افکنم          آن نام کہ از پیے مرج مؤلفش          نام نہد بنا کہ کند دعویٰ سے بلند          بکر یک موجد موجہ سطرش نوازند          گوید بہار طر فصاحت غریب نیست          تہا کے جمیل گرے ہنگامہ سخن          گویم بہ خواہ عزم دعا و حضور نیست          چندمان گرفتاری دست نوال          کارش کنم تمام یک ضربت حسام</p>
<p>تاریخ طبع نیان مرصوص المرام آتم کتاب بنیان مرصوص          ما علیہنا الا البلاغ صللہ</p>	<p>تاریخ طبع نیان مرصوص ترجمہ بلوغ المرام من اولہ الاحکام مادہ سالہ          فیہ بلاغ للناس صللہ</p>

## اصلاح الخطا

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۶	۴	روبینای	درینمای	۸۴	۵	آنحضرت صلی الله علیه و آله	آنحضرت صلی الله علیه و آله
۱۷	۲	جش	جش	۱۰۱	۱۲	بگزید	بگزید
۱۸	۸	سهولیت	سهولت	۱۱۰	۱۹	سن	نزون
۱۹	۱۴	آزار	آزار	۱۳۲	۱	نوشتن	نوشتن
۱۹	۱۳	کرت	که	۱۵۶	۱	در	اودر
۲۱	۳	و	+	۱۵۸	۲۷	کس	کس
۲۲	۶	مل	مل	۱۶	۱۲	مطلوع عالم	پس مطلق عالم
۲۳	۱۴	اخیانی	اخیانی			ست و مول	عدم و اشی
۲۴	۸	آرو	آرد			عاجز و شیه	و قش و عجز
۲۵	۱۸	نشست	نشست			حاجز و شیه	در اع
۲۶	۱۶	قد رفت و رفت	قد رفت و رفت	۱۹۸	۱۸	باقدبار و توله	باقدبار و توله
۲۷	۲	بینه	پرست و زانو		۱۹	هفت	هفت و
۲۸	۵	راج	راج		۲۱	بکساب	بکساب
۲۹	۲	او	و	۲۰۰	۵	هزده	هزده
۳۰	۳	بایند	بایند		۱۵	آن	کان
۳۱	۱۴	معاون	معاون	۲۰۲	۲۰	مشهور و انجیر	مشهور و انجیر
۳۲	۱	در	+			الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات	الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات
۳۳	۱۹	باک	+			وصلی الله علی النبی و آله و صحبه	وصلی الله علی النبی و آله و صحبه
۳۴	۴	اخلاص کمر	اعراض کمر				



CALL NO. ۲۹۷۳۶ ACC. NO. ۴۴۲۰  
 AUTHOR \_\_\_\_\_  
 TITLE البيان المخصوص من بيان ايجاز الفقه المنصوص

THE BOOK MUST

۲۹۷۳۶ ۴۴۲۰  
 البيان المخصوص من بيان ايجاز الفقه المنصوص  
 ۲۵ ۳۹۷

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY  
 ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.